ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا

احکام المتعة من الاصحاب الائمة

ودافع المطاعن في ...

در مطبع علوی محمد علی بخش خان بحلیهٔ طبع آراسته شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ذکره شفاء واسمه لکل داءٍ دواء وهو یهدین واذا مرضت فهو یشفین سبّوح
قدوس طبیب النفوس یحفظ خلص العباد فی البراری والقفار عن سوء الحادثة [?]
وفی البحار عن الامواج اللاطمة والصلوة والسلام علی اشرف المرسلین وآله الطیبین
الطاهرین من ابناء فاطمة الذین یطفی بهم حر الوباء الحاطمة اما بعد بر ضمائر اولی الالباب
طوبی لهم وحسن مآب مخفی ومستتر نماند که محرر این عجاله ومقرر این مقاله بتحریک بعضی از احباب
روحانی واصدقای ایمانی که طی کشح از ارشاد ایشان ممکن نبود رسالهٔ مبسوطه محتوی معالجات
وبیان ما یتعلق بالامراض الوبائیة که از جملهٔ آنها هیضه است که مرضی ست بس مهلک
متلف ودر اکثر بلاد هندیه بلکه در تمامی عالم درین چند زمان سر برافراشته واز ان جمعی غفیر
هلاک شدند ومی شوند تالیف کرده ام وآنرا بالشهاب الثاقب والسهم الصائب
لطرد العنید الخالب [?] الخائب موسوم ساخته ام اما فی زماننا که همم کافهٔ انام را از مطالعه وملاحظهٔ
مطولات قاصر ونافر یافتم لهذا برای رفاه ونجاح عام وفلاح انام خواستم (تا مستفید شوند ۱۲) که از جملهٔ آن خلاصه

فصل ششم را که درباب غذا نوشته ام برنگارم و بنا بر افادهٔ کافهٔ انام بطبع آن دارم که زود
ممکن الوقوع است و انشاء الله تعالی اگر زمانه دست می دهد متعاقب اصل ساله هم محلی
بزیور طبع ساخته هدیهٔ ناظرین حق گزین کرده خواهد شد. و ملخص ساله بخدمت ناظرین با تمکین
با عتذار التماس میکنم که انچه درین ملخص جمع کرده ام بنا بر آن نیست که تخطیه و تشنیع و تقبیح
معاصران سرمایهٔ افتخار خود می پندارم بلکه درین دو گونه خیر سگالی تراوش می کند که هم برای
بهبود کافهٔ انام کافی ست هم جهت بهبود معاصرین منصفین عالی مقام وافی اما چون بعضی از معاصرین
معتسفین آنرا برامری دیگر محمول فرمایند و نعل در آتش شوند و انصاف از دست دهند و
بر اغلاط و اعتساف خود ها استبداد فرمایند آن از دو حال خالی نبود یکی آنکه این ظن ایشان
همان ست که حق تعالی بآن اشارت و هدایت فرموده ان بعض الظن اثم الآیه دوم
آنکه چون این حضرات را بر اغلاط و اعتساف خود ها تنبه نشود بلکه بران اصرار و استبداد فرمایند
پس سالکان مسالک صدق و سداد و راه نوردان مناهج حق و ارشاد از اعلان امر حق
که مبنی و مفضی بر افادهٔ عام و رفاه کافهٔ انام ست چگونه دست بردار می توانند شد کما قال
العلامة قطب الدين الشيرازي في شرح القانون في بيان اوصاف الاطباء و يكون كثير الاسفار
والتنقل في الديار باجتماع العلماء طالباً للملاقاة ذوي الفضل كثير السؤال والاستقصاء عن
كتب الاوائل من الحكماء ما يحتاج اليه شديد الحرص على جمعها واقتنائها واذا ملكها كان حريصاً
على قرائتها وفهمها والمواظبة عليها والملازمة لها اشد من حرصه على طلبها وتملكها اذ الغرض
من تملك الكتب ليفهم ومن ادخار العلوم ليعلم والا كان كالحمار يحمل اسفاراً و يستقبل حمل التعب
والنصب والحرص والاجتهاد والسهر للمطالعة والقراءة وتكرار ما تعلمه والتحقيق بذكره لمعنى
انه لا ينبغي ما قد قرءه وفهمه فان النسيان يعرض لكل انسان و يصرف همته في اسفاره الى ان يجمع

اختلاف امزجة البلدان والاهوية التي بالطبع والتي بالعرض ويعرف ما يختص
بكل موضع من حيوان ونبات وجبال وبحار وانهار وكيفية امزجة كل موضع و
اخلاقهم وعاداتهم واهويتهم واغذيتهم ومشاربهم وصناعاتهم وما يتجدد من امراضهم
في فصل فصل وبما يداوون مرضاهم ويمتحن ذلك هل هم مصيبون فيه ام مخطئون وان
خطأوا فلينظر هل خطأهم منهم او من اطبائهم ويفتش ويبحث عن اسباب هذه الامور
كلها وعللها ويعلل بحسبها ولا يقنع بذلك حتى يستشهد باقاويل المتقدمين من الاطباء
فان خالف ذلك فلينظر من المخطي ويتعقل مع كل هذا الاستقصاء عن الادوية المفردة
ومعرفة [illegible] واسمائها وقواها وتمييز جيدها من رديها وسليمها من مغشوشها الى ان
قال كثير التفكر في احوال من بين يديه من المرضى ناظرا فيما يحتاج ان يدبرهم وقبل
ان يجلس اليهم يحاسب نفسه كل يوم فيما فعل معهم ووصف لهم فان علم انه مصيب مضى
على ما هو عليه وان اخطأ او قصر في بعضها تلافى ذلك واعدله بما يوافقه انتهى وچون از
اكثر معتمدين گوش کرده ام که اهل هند جز فاقه و پرهیز هیچ نمیدانند وتا وقتیکه مرضی را
غذا نداده شود هیچ طور قوت آنها باقی می تواند ماند وچون قوت ایشان از فاقه
وبازداشتن از غذا باقی نماند ودوائی نشد چگونه جان بری مریض متصور میتواند شد (یعنی جائیکه
دفع مرض) وموید همین مقال سست اهمال وافعال اطبا نادار ومعمول به صفوة اکابر ذرکار
در معالجات ومداوات لهذا این مختصر را برنگاشتم تا بصاحبان انصاف که دور از عسف
اند حالی شود که باتفاق ائمه فن اندرین باب طریق انیق وصواب چیست وحق بجانب
کیست واین ملخص ملقط را به دافع المنیه ونافع البریه فی احکام التغذیة لاصحاب
الحمیة والمیضة موسوم ساختم وبر چند فصول وخاتمه مرتب کردم والله ملهم الخیر

والتوفیق وهو ولی التحقیق **فصل اول** در بیان ماهیت و تعریف غذا بدانکه
غذای مطلق آنست که تاثیر و تاثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیتی از کیفیات اربعه
غالبه بر مزاج اصلی و نه بصورت بدین نهج که چون وارد بدن گردد و تاثیر دران نماید بسبب
کیفیتی که لازم آنست بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود برنگردد بلکه
دران تصرف نموده صورت غذائی آن را متغیر و متبدل گرداند که صورت اصلی آن باقی
نماند و متحول بصورت خلطی شود و آنچه بالقوه هست آن را بالفعل آورد و ظاهر کند و مستعد شود
که بگردد جزو عضو باقطار ثلثه اعضا و بفزاید مثالش گردد بر آن صورت عضوی از مبدء
فیاض جل اسمه باستعداد قریب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا بعید مانند
نان گندم و سائر حبوب و کیفیت حاصل ازان منافی و غالب کیفیت اصلیه بدن نباشد
و دوای مطلق آنست که تاثیرش در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت
و جزو بدن شدن نداشته باشد و غذای دوائی آنست که تاثیرش در بدن بماده و بکیفیت
هر دو باشد بغلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل شود که جزو بدن و مشابه آن شود
و به آن اندک کیفیتی و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و اندک تغیر در بدن نماید
بکیفیت خود بهر کیفیتی که باشد و دوای غذائی آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده
هر دو باشد باغلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد باندک تغیری و تا بدن دران تصرف نماید
و ازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و فیضان صورت
عضوی داشته باشد با احداث کیفیتی غالب بر بدن و دوا بالخاصیه آنست که تاثیر آن
در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه و جسمیه باشد بلکه بمناسبتی
و امری بسیار لطیف و دقیق و خفی مطلق که تعبیر آن بامور محسوسه نتوان نمود و آنرا خاصیه

مغناطیس و تاثیر فادزهر و سم در بدن که بتغیر ازان بصورت نوعیه نیز نموده اند و ذوالخاصیة
اگرچه تاثیر آن بموافقت آن را فادزهر و تریاق نامند و الا سم و فادزهر و تریاق آنست
که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت
و تقویت و اعانت قوی و ارواح بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم مودی بحدی باشد
که هیچ دوای دیگر را بآن حد نباشد و غذای ذوالخاصیة آنست که تاثیر آن بماده
و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند شیر گاو
و گوسفند که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت نماید و دوای ذوالخاصیة آنست
که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار که با وجود تریاقیت
و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید و غذای
و دوای ذوالخاصیة آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و
خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سروری می آورد و سم مطلق
آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد فادزهر باشد و بزودی و بلا مهلت حرارت
غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال نه دهد چه جای
تدبیر و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و
تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید و در آخر
مزاج بدن را فاسد سازد و غذای سمی آنست که تاثیرش بماده و صورت هر دو باشد
و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و غذای دوائی سمی
آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت
و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم و گیاهای سمیه

فصل دوم

در ضرورت و حاجت بسوی غذا قبل ازین دانستی معنی غذا اکنون باید دانست که حاجت
بغذا یا برای زیادت ست در نمو و یا برای اخلاف عوض متحلل و در محل خود مذکور ست که بسوی
جسم از کیفیات حرارت و رطوبت ست و محلل بدن رطوبت حرارتست یا اسباب دیگر و بمقدار
انچه ناقص می شود از رطوبت ناقص میشود حرارت مثل آن بجهت ضرورت نقصان
محمول وقت نقصان حامل و بدن دائم التحلل و التناقص ست پس آن محتاج ست بسوی
انچه ناقص شده ازان تا قائم شود مقام آن و این عوض شبیه باشد بانچه ناقص شده
ازان و قائم میشود مقام آن و دانستی که غالب برانچه ناقص شود حرارت و رطوبت ست
پس غالب بر عوض از کیفیات واجب ست اینکه حرارت و رطوبت بود و انچه غذا می افتد
جز این نیست که غذا می شود بمقدار انچه در وی ست از جوهر حار و رطب پس ظاهر شد که
غاذی در اکثر خون باشد و غذا بما هو غذا مسخن و مسرور و مرطب ست و هو پس نمی شود یعنی
فاعل این باشد در حالیکه صورت نوعیه و باقی باشد چه این فعل واجب ست و اما غذا پس
فاعل این می باشد بعد خلع صورت خود و لبس صورت خلط و گاهی غذا مغیر بدن بود بجهت
کمیت چه آن هرگاه کثیر بود و مقدار آن صورت شود تخمه و امتلاء و عفونت و حمی و اگر
قلیل بود مقدار آن پیدا کند هزال و لاغری ازان ذبول و بهمین اشاره ست در حدیث
انچه وارد شده خیر الامور اوسطها و گاهی عارض میشود غذا را امری که بسبب آن غیر موافق
شود برای بدن مثل اینکه اخذ کرده شود در غیر وقت آن یا نه بکیفیتی واجب یا اینکه استعمال
کرده شود با آن آب شراب اکثر از واجب یا در غیر وقت آن یا استعمال کرده شود حرکت
بران قبل وقت آن یا نوم وقتیکه کثیر باشد از ینبغی یا بجهت آنکه حاصل شده از الوی
ضروری جمع بین مایضر البدن پس غذا بکلیه شبیه به بدن نه شود بلکه باقی ماند ازان

فضله گرداند حق تعالی برای وی قوی مدبره و ذاتیه ازان انچه را که فاضل شود از
غذا خلق نموده و مهیا کرده برای وی مجاری که مندفع شود ازان فضلات آن
و هرگاه حال غذا چنین بوده است پس واجبست بر مراعی حفظ صحت اینکه رعایت کند
در احوال آن و بالجمله انچه متعلق بود به تدبیر غذا در شهاب ثاقب آنرا بتفصیل ذکر
کرده ام اینجا بخیال تطویل ازان طی کشح نمودم **فصل سوم** در اوقات تناول
غذا بدانکه واجب است که با رغبت و خواهش غذا نخورند چنانچه در حدیث وارد است
که حق تعالی پیدا نکرده ظرفی را بدتر از معده و وقتیکه آدم را خورش ضروری شود باید که
آن را بسه حصه قسمت کند حصه برای طعام و حصه برای آب و حصه برای تنفس و باید که
ترک غذا نماید و دست از طعام خوردن بکشد و هنوز بقیه از شهوت و گرسنگی باقی باشد
زیرا که در هنگام طبخ غذا تخلخل و تنفخ میگردد و بسبب تخلخل و انتفاخ معده ممتلی و پر
میگردد پس اگر طعام بسیار خورد که معده پر گردد و جای تخلخل آن نماند باعث
سوء هضم و فساد آن میگردد پس باید که آنرا ممتلی نگرداند و مکان برای آب
و تخلخل و انتفاخ غذا باقی دارد تا هضم و طبخ غذا نیکو و بهتر گردد و نیز استعمال غذا
یا در حال صحت است یا در حال مرض انچه در حال مرض است سزاوار نیست که تاخیر
کرده شود در استعمال آن تا حین ظهور شهوت و رغبت چه بسا اوقات اشتها ساقط
می باشد و بدن محتاج می باشد بغذا و این بجهت اشتغال طبیعت بود در مثل این
وقت از تدبیر غذا به تدبیر بدن و دفع موذی و بسا اوقات می باشد شهوت کاذبه
مفرطه و بدن غیر محتاج بسوی غذا چنانکه در شهوت کلبیه می شود و اما در حال صحت
پس خالی نبود از انکه معده مشتمل غذا یا حار بود بافراط یا بارد بافراط یا قریب باعتدال

طی کشح نمودن گردن پیچیدن از چیزی صراح منتخب

پس شهوت درین هنگام یا صادق بود چنانکه در اکثر از ناس بود چه شهوت یافته نمی شود در غالب امر مگر وقتی که خالی باشد معده و مقدم نمی شود در غالب امتلاء معده را و عدم خلو آنرا یا اینکه شهوت کاذب بود مثل شهوت سکاری و متخومین چه سبب شهوت سکران دغدغه شراب ست فم معده را بالقبض و جلاء بمرارت و تقویت بعطریت و سبب شهوت اصحاب تخم حموضت طعام ست که در معده ایشان دغدغه میکند فم معده را و نیز طعام چون فاسد شود حاصل نشود از ان برای معده غذائی پس باقی ماند تقاضای آن برای غذاء صالح بجهت تغذیه آن مستمر امع استیفا تها الی حظ ما فیها و فرق میان شهوت صادقه و کاذبه به پنج وجه است اول از جهت نفخ و قراقر چه شهوت طعام وقتیکه صادق باشد نباشد چیزی ازین و وقتیکه کاذب بود قراقر و غیره باشد و دوم از جهت جشاء زیرا که وقتیکه باشد طعم غذاء مستحیل در وی و کثیر باشد و ظاهر شود چیزی از طعام با آن پس آن کاذب است و چون از نیها چیزی نباشد پس آن صادق ست سوم از جهت ثقل و او آنست که معده وقتیکه باشد در وی ثقل پس آن کاذب ست و وقتیکه باشد خالی ازین پس آن صادق ست چهارم از جهت بعد عهد باستعمال غذا و قرب آن پس وقتی که باشد معده قریبة العهد باستعمال غذا پس آن کاذب ست و وقتیکه باشد بعیدة العهد پس آن صادق ست پنجم از جهت مقدار غذای مستعمل پس اگر آن متوفر بود اکثر از شهوت حاضره و احتمال قوت پس آن کاذب ست در غالب احوال و اگر چنین نباشد پس آن صادق ست پس چون شهوت کاذب بود جائز نیست استعمال آن چه در نتیجه ورود ادخال طعام بر طعام بود و قریب ست که بیان ضرر آن بیاید بلکه

وهمچنین حال باید که مبادرت نموده شود بسوی قذف انچه که در معده باشد واخراج
آن بقی و اسهال واول اجود واسرع ست بعد ازان امر نموده شود بنوم طویل تا
مستریح شود قوت ومنعطف شود به باطن وهضم نماید انچه باقی مانده باشد در معده
وچون بعلامات مذکوره دانسته شود که شهوت صادق ست واجب بود استعمال غذا
وجائز نبود دفع آن چه این جوع نمی باشد مگر باینکه خالی بود معده ومتصل بود جذب
کبد وبدن کل آن برای غذا بسوی فم معده ودرین هنگام اگر استعمال غذا نکرده
شود جذب کند رطوبات بدن را ومنجذب اکثر صفرا بود ودر رطوبات مائیه للطافت
آن وقبول آن برای انجذاب چه این جذب قریب بود از جذبیکه باضطرار خلا باشد
پس جذب ارق والطف بود اولاً وچون منجذب شود این رطوبات بسوی معده تا
لازم نیاید خلا وآن متظلم بجوع ست پس ممتلی شود بر آن وگردد مثل صدید وطعذا
صبر بر جوع پر میکند معده را باخلاط صدیدیه وعارض میشود بعض مردم را بر جوع غشی وسبب
آن افراط حرارت وضعف فم معده است وباید دانست که چنانکه جائز نیست تاخیر
استعمال غذا با ظهور شهوت صادقه همچنین جائز نیست تقدیم غذا بر ظهور آن زیراکه
آن اگر اخذ کرده شود قبل وقت فاسد شود و باشد فساد آن بمقدار تاخیر آن وفرق
بین الفسادین آنست که فساد متقدم میباشد در غالب الامر بسوی مواد فجه غلیظه بجهت
استعمال آن قبل ثوران حرارت وهیجان آن پس اگر گفته شود وقتیکه باشد سبب ظهور
شهوت صادقه افتقار اعضا بسوی تناول غذا واحتیاج آن بسویش پس چگونه تسکین
می شود باستعمال غذا وانحدار آن بسوی معده چه از مستحیلات ست اینکه گفته شود که
غذا منهضم شده ومنحدر گردیده ومتصل شده درین زمان قصیر گوییم شهوت بر دو قسم است

طبعیه و نفسانیه پس شهوت طبعیه آنست که باشد از جذب اعضا و افتقار آن بسوی غذا تا بدل ما یتحلل گردد و نفسانیه آنست که خاص بود بمعده پس انچه ساکن شود نزد تناول غذا نفسانیه هست نه طبعیه و نیز باید دانست که وقت غذا مشروط نیست بنهوض شهوت صادقه فقط بل با موراخری نیز بانکه باشد بعد نقاء امعاء از فضلات غذاء متقدم و بعد خروج بول و بعد ریاضت اگر اکل معتاد آن باشد و بعد حمام در غالب الامر و در صیف اول النهار و در شتا وقت نصف النهار و شرط دفع بول و براز آنست که مستریح شود قوت و اعضا از ثقل فضلات مذکوره زیراکه هرگاه مستعمل شود غذا با وجود این فضلات مشغول شود طبیعت بهضم آن و تدبیر آن و این فضلات شک نیست که رطب اند پس متبخر شود و از ان ابخره ردیه و حاصل شود از ان نفخ و قراقر و این موجب فساد غذا بود چه مانع بود معده را از احتوا بران پس فاسد شود و اما حمام و ریاضت پس بسبب آنکه این هر دو تحلیل نمایند فضلات اعضا را و نزدیک این مستریح شود قوت و منبعث گردد حرارت غریزیه و نهوض نماید طبیعت بطلب غذا تا اخلاف نماید بر اعضا عوض انچه متحلل شده و اما امر صیف و شتا و دیگر شرائط تناول غذا در رساله شهائیات قب بتفصیل ترقیم یافته درین مختصر بخیال طوالت بر همین اکتفا کردم پس استعمال غذا در صیف و شتا در وقتین مذکورین باید پس اگر اتفاق افتد اعتدال هوا در هر دو آخر نهار پس عشا بهتر است از غدا چه عقب آن باشد سکون و اجتماع حرارت در باطن و هضم مستقر است بسوی هر دو و مثل این عشا در خریف و ربیع نیز بهتر باشد از غداء غیر اینکه عشاء مضر بود به بصر و ممکن است دفع این مضرت بمشی رقیق یا بتاخیر نوم تا حین انحدار غذا بسوی قعر معده یا باستعمال انچه مقوی فم معده بود و مانع بود از صعود بخار بسوی دماغ و این امور یست که رعایت آن

در غذا باید نمود و مقتضای این همه امور در رساله مذکوره ذکر یافت که مراعات آن هم واجب است

فصل چهارم

در بیان آنکه کدام وقت به مبتلای هیضه دادن غذا مناسب و جائز است و کدام وقت مضر و مهلک مخفی نماند که چون آثار هیضه معلوم شود و موجبات آن پدید آید باید که غذا ترک نمایند قال الشیخ اذا ظهرت علامات الهیضة فاخذ الجشاء یتغیر عن حاله و یحس فی المعدة ثقل و فی الامعاء نخز و کان معها غثیان فیجب ان لا یتناول علیه شیء البتة و لا بعد ذلک الا عند ما یخاف سقوط القوة و عنقریب توضیح و تفصیل این قول شیخ خواهد آمد فانتظروا تا وقتیکه سمیت هیضه دفع نگردد و امتلاء معده و امعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط مهیج هیضه مندفع نشده باشد و علامات امتلائیه ردیه هیضه مثل غشی و نفخ و قراقر معده و قلق و کرب و اضطراب و امتلاء و سقوط نبض و انضغاط آن و دیگر اعراض ردیه برطرف نشده باشد و شهوت صادق بهم نرسد دادن غذا بوجه من الوجوه جائز نیست پس آنچه بعضی[1] از اطبا با ادعاء مهارت در هنگام لحوق تمامی عوارض ردیه هیضه که در رساله شهاب ثاقب بالتفصیل مذکور شد در عین شدت هیضه و شدت اعراض مذکوره از غشی و تشنج و نفخ و قراقر و ظهور آثار سمیت تجویز غذا می نمایند و بتاکید اکید برای دادن غذا حکم می دهند و غشی را سرسام تصور می نمایند و بمعالجه سرسام می پردازند چنانچه عنقریب مذکور می شود و باینکار همچو فعل شنیع که موجب اتلاف و اهلاک الوف عباد است مبادرت مینمایند و طرفه تر اینکه بعض اکابر روزگار بجای خود بدون مشاهده حال مریض مستخبر میشوند و تجاره راحت شرعی قرار داده حکم اعطای غذا می کنند و می فرمایند که در هیضه شدیده شرعا منع غذا ثابت نشده و از قرآن و حدیث و اقوال ائمه و اصحاب منع غذا در عین شدت

[1] مراد از بعضی اطبا جناب میر جعفر علی صاحب ادام ظله العالی بدوام الایام و اللیالی ۱۲ منه

هیضه مستنبط هم نمی شود و با تفاق رای این طبیب گو که از قواعد طبیه بخوبی آگاهی
ندارد چون با وجود مکرر دیدن استخاره اگر یکبار هم استخاره بهتر آید میفرمایند که بعد
آمدن استخاره بمقتضای فقه و حدیث آنست که عمل بران فرض هست و دادن غذا
فرض و واجب میشود و در ترک غذا بعد آمدن استخاره اثم و گناه کبیره است در رای
این طبیب ماهر اینکه چون استخاره دیده شود اگرچه بعد استخارهای کثیره متواتره
یکبار هم باستخاره رخصت دادن غذا معلوم شود اگرچه حاجت استخاره هم نبوده بمصداق
آنکه در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست پس حالا اگر بدادن غذا الوف الوف مردمان
هم هلاک شوند باز مواخذه اخروی بری ام چه طبیب ذمه دار این نیست که کسی را
مردن ندهد هر وقت که موت کسی می آید تقدیم و تاخیر ساعتی نمی تواند شد قال
الله تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة
و آیه اذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولایستقدمون پس اگر طبیب
بجای غذا زهر دهد باعث موت آن فعل این طبیب نخواهد شد بلکه چون موت آن در
همان ساعت مقدر شده بود اگر غذا هم نمیداد البته می مرد چون در موت و زندگی
اختیار طبیب نیست و مقدر همان بود که این بندگان خدا در همین اوقات بمیرند پس
طبیب پیش خدا معذور است و چون باستخاره مشوره از خدا گرفت حجت آن بر خداوند
عالمیان تمام شد که مجرد فعل این طبیب را در موتش مدخلی نبوده خدا همچنان مقرر کرده
بود اگر غذا داده نمی شد و استخاره هم دیده نمی شد یقینا می مرد آری اگر موت ایشان
در علم خدا مقدر نشده بودی و از غذا هلاک میشد البته مواخذه جناب باری سبحانه
گنجایش داشت و چون مشوره با خدا باستخاره نموده شد حق تعالی عیاذا بالله بکفر

مشهور قتل گردید پس حالا کدام گنجایش مواخذه بعد استخاره باقی ماند آری این احسان
بر مریض هست که روح انسان از تشنه و گرسنه خارج شدن نمیدهم تا حسرتی در دلش باقی
نماند که تشنه و گرسنه مرد و لهذا حکم می نمایم که مکرر تا آنکه روحش از بدنش مفارقت
نکند ساعةً فساعةً و لحظةً فلحظةً غذا می داده باشند و در دادن آب جوش برنج
توقف ننمایند و عند المواخذه سبیل استدلال می پویند و ادله عجیب و غریب قائم میفرمایند
چنانچه شطری ازان بعرض بیان می آید و بعض آنچه بچشم خود مشاهده کرده‌ام التماس
می کنم **فصل پنجم** در بیان استدلال بعضی اطبای اهل تجارب که برای تجویز غذا
هنگام اشتداد اعراض ردیهٔ امتلائیهٔ هیضه بیان می کنند مع رد هفوات آنها **دلیل**
اول آبجوش برنج و شوربا و آش غیره که ساعت بساعت میدهیم و در تغذیه جبر نمیکنیم
بجهت آنست که در استطلاق و قی خارج می شود و معده از تقویت می نماید **دلیل دوم**
آنکه آب و هوای دیار دکن مقتضی همین است که اطبای اینجا غذا در هر حال میداده باشند
و فاقه و امساک بمریضان این دیار مضر که اگر نمی خورند انصباب صفرا بمعده میگردد
و تولید صفرا درین دیار جنوبی بکثرت می شود که از خصائص این دیار است
دلیل سوم اینکه نوعی که اطبای موجودهٔ زمان در هیضه غذا بتاکید و اجبار
و اصرار می دهند همین نمط شفائی خان مرحوم هم بمریضان مبتلای هیضه غذا
می دادند **دلیل چهارم** آنکه دادن غذا هر لحظه و هر آن بتواتر و توالی بنابر آن
در عین شدت هیضه و شدت اعراض آن واجب شد که از سمیت و امتلاء ردیه
معده بطعام کم و در خلاء زیاده میشود **دلیل پنجم** آنکه در هیضه وبائیه معده و بدن
و امعاء خالی از امتلاء میباشد چه این مرض امتلائی نیست پس بسبب خلاء و جفاف

دزان غذا داده می شود دلیل ششم آنکه در هیضه ضعف بسیار عارض میگردد
و شهوت طعام غالب میباشد لهذا ضرورت غذا است دلیل هفتم آنکه شیخ در تحرز
از سم گفته ان الممتلی من الطعام والشراب اذا سقی السم عرض للسم عارضان احدهما
ان یندفن فی خلال بالامتلاء منه والثانی ان العروق تکون مملوة فلا یجد السم
فیها منفذا وربما کان فیما طعم شیء یضاد السم انتهی پس همین قیاس غذا می دهم که
سمیت هیضه و درارت آن بسبب امتلاء معده از تاثیر باز می ماند پس چون غذا
داده شود و در تمامی بدن بزودی سرایت کند و تمام بدن ممتلی شود سمیت هیضه
و اخلاط ردیه از سرایت بسبب عدم منفذ باز ماند دلیل هشتم آنکه اگرچه غذا صدیق
مرض ست لکن صدیق طبیعت هم ست پس چون طبیعت بسبب دادن غذا قوی
شود غالب آید بر مرض و ازاله آن نماید دلیل نهم آنکه اسحق خان در شرح قانون
فرموده واذا وجب علیک الخوف من سقوط القوة ان یمنع الهیضة ای الاستطلاق
والقی الحادث فیها ولم یستفرغ الجمیع من الاخلاط الفاسدة والغذاء المستحیل الی الکیفیة
الردیة فاغذه بالاغذیة الکاسرة والمعدلة ثم استفرغه بعد ایام تستریح فیها القوة و
تستعد للدفع الصناعی وهذا امر غامض لا یهتدی الیه الا افراد من الحذاق فان کثیرا
ممن ضعف معرفتهم باسرار هذه الصناعة لا یجوزون منع الهیضة قبل الاستفراغ التام
اتباعا للقضیة المشهورة فیما بینهم مع عظم الخطر فیه ولا یدرون ان مثل تلک القضایا لیست
والمیة بل حقیقة انتهی بالفاظه و این نص صریح ست در اجازت غذا قبل نقاء تام در هیضه
تخمه دلیل دهم آنکه غذا درین وقت اگر موجب هلاکت می بود پس لازم بود که هر که را
غذا داده می شد هلاک می شد و جای تخلف نمی شد و حال آنکه بعض مردمان را

که غذا داده شد انجام شان بسلامت انجامید پس بتجربه معلوم شد که غذا
درین اوقات موجب هلاکت نیست والا کسانی را که غذا داده می شد یکی از آن
هم جان بسلامت نمی برد و جان بری نمی شد پس چون بدادن غذا اگرچه اکثر
مروبان هلاک هم شدند لیکن بعضی محفوظ ماندند پس ازکجا ثابت شد که غذا سبب
هلاکت شده **دلیل یازدهم**[۱۱] قول گیلانی ست در علاج حمی مطلق در شرح قول
شیخ وقلل الغذاء ولطف واستعمل الصوم والریاضة اللطیفة والغرض بهذا تقلیل
المواد واحواج المعدة الی التمسک بما عندها من الغذاء وانما ینبغی ان یفعل هذا اذا
لم یکن المادة صفراویة فانها ح قد تهیج بهذا التدبیر وتشتد بل قد ینبغی ح ان یکثر
الغذاء ویرفه العلیل لیسکن حرکة تلک المادة **دلیل دوازدهم**[۱۲] آنکه شیخ الرئیس علیه
در فن ثالث در تدبیر ماکول گفته وربما احتیج الی ادخال طعام با وشی اشبه بالطعام
یکون دوا لمثل الذین یتناولون اغذیة حریفة وبالجملة فاذا اعتادوا لها بعد زمان
لم یهیم فیه الهضم بالمرطبات من الاغذیة التفهة صلح بذلک کیموس ما اغتذوا به هؤلاء
لیغنیهم هذا التدبیر والحاجة بهم الی الریاضات و این تصریح ست بجواز ادخال طعام
بر طعام ولهذا آبجوش بیخ غلیظ ساعة فساعة و آنا فآنا میدهیم و هرگاه دانستی
این اقوال فاسده وادله کاسده را پس لازم شد که برد اقوال شان پردازم تا
طالبان حق از جادهٔ صواب منحرف نشوند وحقیقت حال این نافهمان بخوبی
منکشف گردد پس میگوییم بتوفیق الله تعالی وحسن تائیده که انچه این نافهمان گفته اند
که موت مقدر ست اگر غذا داده شود یا نداده شود این را دخلی نیست و مواخذهٔ
آن نمی تواند شد پس میگوییم که این از نافهمی ایشانست بلاشک در نصوص ماخوذ عند الله

میشوند و باید که اولاً تحقیق موت پیدا نمایم و ثانیاً حال این اطبا بر نگارم و آشکارا
سازم بدانکه بدن انسان مخلوق ست از عناصر و اخلاط اولاً و ثانیاً از منی
مخلوق از آنها و آن خلقت بنحوی ست که بسرعت تحلیل می یابد یعنی قابل تحلیل
و تبدیل و زوال و فناست زیرا که اگر صلب مخلوق می بود بحیثیتیکه مطلق از ان
تحلیل نمیرفت و مطلق آفتی دران تصرف و راه نمی یافت مانند حجر هر آینه ممتنع می بود
از اعضا مزاولت حرکات ارادیه و افعال متفننه و مختلفه از جذب و دفع و امساک
و هضم و غیر آن و اگر مخلوق می بود بکمال نرمی باین حیثیت که می بود رطب خالی
از یبوست مانند مائعات هر آینه ممتنع می بود از ان محافظت شکل خود بجهت آنکه
استمساک و استحکام نمی باشد مگر بسبب اجزای یابسه پس لابد باید که بین بین میان
کمال صلابت و کمال لین باشد تا اینکه حرکات ارادیه و حرکات مختلفه
مذکوره از ان صادر توانند گردید و ممکن نیست این بدون آنکه با آن رطوبتی باشد
که افاده لین و نرمی کند و حرارتی که مقتضی صلابت باشد و درین هنگام حرارت
و رطوبت هر دو یا متساوی می باشند یا آنکه رطوبت مستولی بر حرارت می باشد
و یا بالعکس و اول محال ست بجهت آنکه مقتضی انتفای افعال مذکوره است و چنین
و دوم برای استلزام آن انطفای حرارت را پس معین سوم میگردد که آن بودن حرارت
ست غالب بر رطوبت و ظاهر ست که هرگاه حرارت غالب بر رطوبت باشد و تصرف
دران نماید تبخیر میگرداند آنرا و لازم می آید ازین که قبول نماید بدن تحلیل را
و محتاج می باشد بسوی بدل ما یتحلل تا آنکه مدتی باقی بماند و قوت غاذیه بجهت تخلفه
بدل ما یتحلل ست از بدن و قوت حیوانیه برای تخلف بدل ما یتحلل از روح ست

در بیان اقوال الحکم

و آن حرارت را حرارت غریزیه نامند که تقویت و حفاظت و کدخدائیت بدن بدانست و تمام میگردد و با آن افعالی که مضطرست بسوی آن طبیعت در بقاء بدن از جذب ملائم و دفع منافر و امساک و هضم و غیر اینها و نیز مخفی نماند که بقاء بدن ممکن نیست بدون تصرف قوی در امر غذا و استخلاف بدل ما یتحلل از آن و این از جمله افعال قوای جسمانیه است و افعال قوای جسمانیه البته متناهی اند پس این ایراد بدل ما یتحلل نیز متناهی ست و وجه متناهی شدن ایراد بدل ما یتحلل آنست که رطوبت اصلیه در اصل در مقدار اکثری باشد و استمداد آن با رطوبات دمویه می گردد و آنچه تحلیل می شود نیست آن مگر همین رطوبات دمویه با اندکی از رطوبات اصلیه و بدل نمی باشد مگر برای رطوبات دمویه که ممده رطوبت اصلیه است و اما نفس رطوبت اصلیه پس امکان ندارد که چیزی بدل آن گردد و قائم مقام آن شود زیرا که رطوبت اصلیه رطوبتی ست که اولا تخمر و نضج در اوعیه غذا مانند معده و امعاء و کبد می یابد و ثانیا در اوعیه منی مانند انثیین و ثالثا در رحم و برای اینها تخمر و نضج آن در بدن واقع میگردد بخلاف رطوبت غذائیه که نضج آن نمی شود مگر در اوعیه و آلات غذائیه و امثال در غیر آنها پس صلاحیت و قابلیت اخلاف آن و قائم شدن مقام آن ندارد و نیز ممکن نیست تکون بدن مگر از رطوبت اصلیه که آن عبارت از منی مرد است و اصح آنست که منی مرد قائم مقام فاعل است و منی زن و دم طمث قائم مقام ماده اند برای مناسبت با حرارتی که منضج و غاذی آنست و دافع فضلات آن و آن حرارت لامحاله بتدریج تحلیل می کند آنرا و چون علی الدوام تاثیر کند مؤثر واحد در متاثر واحد استمداد

می یابد تاثیر آن در هر آن بجهة آنکه مؤثر در زمان اول افاده می کند و متاثر
اثری را پس مستعد می گردد متاثر برای قبول اثر مؤثر ثانیا و هر چند باشد زمان
اطول می باشد ظهور آثار آن بیشتر و استعداد آن اقوی و کمتر می گردد متاثر
پس هر چند باشد متاثر کمتر می باشد تاثیر مؤثر در آن قوی تر پس هر گاه زیاده
گردد تحلیل رطوبت ضعیف میگردد حرارت بجهت فنا ماده آن از مقداری که
در اول کون بوده مانند آنکه ضعیف میگردد گرمی سراج بنقصان دهن و
علی الدوام چنین می باشد تا آنکه فانی گردد رطوبت بالکلیه و منطفی شود
حرارت و متعطل شود قوی از افعال خود و آن موت ست چه معنی نیست برای
او مگر تعطل قوی از افعالش و آن منقسم شود بدو قسم طبیعی و غیر طبیعی پس طبیعی
تعطل قوی ست از افعالش بجهت انطفای حرارت غریزیه که آله ویست بفنای
ماده آن و غیر طبیعی آنست که بود انطفا بفناء آن و انطفاء آن یا بجهت عدم
شطاوست که رطوبت غریزیه هست یا بجهت وجود ضد اوست که رطوبت غریزیه
هست و اما ضرورت موت طبیعی پس برای آنکه انطفای حرارت غریزیه بسبب
طبیعی هست و انطفای آن ضرویست پس موت ضروری بود اما آنکه انطفاء
سبب موت هست پس ظاهر هست برای انچه شناختی که موت عبارت ست از
تعطل قوی از افعالش بجهت بطلان آله آن که حرارت غریزی ست و نقصان
حرارت غریزی لابد امر بود اول انتشاف هوا محیط بابدان ما رطوبت را زیرا که
هوا اگرچه بارد بود جدا نمیسد بود و آن در آفاق مسکونه بدرجه که تحلیل نکند بلکه
آن و جمیع اطول محلل هست برای انچه دیدی ست از حرارت اصلیه و حرارت مکتسبه

از شمس و کواکب دوم معاونت حرارت غریزیه نیز از داخل چه آن معاون هوا
بود در انتشاف رطوبت و تجفیف آن زیرا که همیشه فعل می کند در بدن حیوان
تا آنکه فنا شود رطوبت آن بالکلیه یا ضعیف شود بضعفی که قائم بود مقام فناء
پس منطفی شود حرارت و حاصل شود موت پس سبب موت بعینه سبب حیات
بود زیرا که اگر حرارت غالب نبود بر رطوبت حاصل نشود حیات پستر لازم آید از
غلبه حرارت بر رطوبت فناء رطوبت و از فناء رطوبت فناء حرارت سوم معاضدت
حرکات بدنیه و نفسانیه ضروریه در معیشت برای انتشاف هوا زیرا که حرکت محلل
است از آنها و عجز طبیعت از مقاومت این محللات ثلثه دائما زیرا که جمیع قوای
جسمانیه متناهی اند پس نباشد فعل قوی در ایراد بدل ما یتحلل دائما و بدل و زیادت
تحلل متظاهر اند و متعاون بر تتمه نقصان و تراجع و هرگاه چنین بود و خصوصا
وقتیکه معین بود بر اطفای آن بسبب غمر زیاده سبب آخر که رطوبت غریبه است که
حادث می شود دائما پس معین شود بر انطفاء آن از دو وجه یکی بخنق و غمر دوم
بمضادت کیفیت چه این رطوبت حاصله از ضعف هضم بلغمیه بارده بود و همیشه
متدارک بود و این اسباب بعض آن بعض تا اینکه منتهی شود بفناء رطوبت غریزیه
که آن برای حرارت غریزیه مثل دهن ست برای سراج و کثرت غریبه که مثل آب ست
برای سراج پس لازم آید درین هنگام انطفاء حرارت غریزیه و این موت طبیعی ست
و موجل برای هر شخص بحسب قوت و مزاج آن و برای هر یکی از اشخاص اجل مسمی
ست و آن مختلف شود باختلاف امزجه و این آجال طبیعیه ست و اختلاف ست
در آنکه آن زائد و ناقص می تواند شد یا نه قسم دوم آجال اخترامیه ست و آن

خنق بالفتح خفه کردن ۱۲ منتخب

غمر فرو گرفتن ۱۲ منتخب

اجل بفتحتین مهلت و نهایت هکذا فی الصراح و فی المنتخب بفتحتین نهایت زمان مقررست و مهلت ۱۲ منه

بابودنش مخالف برای آجال طبعیه بصفات عرضیه مخالف ست برای آن حقیقت
نیز وموت برابرست که طبعی بود یا اخترامی سبب آن فساد حرارت غریزیه است
وآن گاهی می باشد از داخل وگاهی می باشد از خارج بدن و از اسباب داخله بدن
اول فساد آلت ست وآن یا دماغ ست یا قلب یا کبد وفساد لاحق بهر احد ازین
اعضاء ثلثه یا برای سوء مزاج بود یا برای سوء ترکیب وسوء مزاج یا حار مفرط
بود چنانچه عارض می شود در حمیات محرقه از سرعت موت یا بارد مفرط چنانچه
در علت معروفه بجمود اما سوء ترکیب یا ورم در اغشیه دماغ چنانچه در سرسام یا برای
سده که عارض شود برای دماغ چنانچه در صرع وسکته و اجل این آفات برای موت
و اجل آن آنست که نازل شود بقلب و اما دماغ و کبد پس چون آفت عظیم بود
در یکی جلب موت کند و اگر یسیر بود ممکن باشد خلاص ازان و سبب ثانی فساد
کیفیت حرارت غریزیه ست وآن یا بسبب حرارت قویه بود مثل انچه عارض شود در
حمیات محرقه بسبب عدت نفوذ حرارت غریبه تحلیل آن [illegible] حرارت غریزیه یا انکه بسبب
برودت قویه بود چنانچه در امراض بارده مطفیه حرارت غریزیه و سبب ثالث فساد ماده حرارت
غریزیه ست یا به نقصان یا بزیادت اما به نقصان پس مثل سیلان استفراغ تحلیه استفراغ
مفرط پس منطفی شود حرارت غریزیه بجهت عدم ماده آن ومثل انچه عارض شود از جوع
وعطش که محلل رطوبات بدن ست ومستلزم برای انطفای حرارت غریزیه اما بزیادت
پس مثل انچه حادث شود موت از امراض حادثه از امتلا زیرا که بدن چون ممتلی شود
از اخلاط یا از طعام وشراب وباقی نماند در وی موضعی که متحرک شود هوای مستنشق
وعارض شود ازان اختناق حرارت غریزیه وانطفای آن اما اسباب خارجیه موجبه

برای انطفای حرارت غریزیه پس چند امور اند یکی باستفراغ آن یا باستفراغ جوهر
آن یا باستفراغ مادهٔ آن مثل آنکه قطع شود عرق یا شریان خارج شود و از آن
خون پس خالی شود حرارت غریزیه دوم آنکه برسد غم یا فرح مفرط پس مختنق شود
و منطفی گردد بسبب اختناق سوم انسداد مجاری نسیم مثل غریق در آب از این باب
فساد آن نزد خنق چه آن منع کند تنفس را پس متراکم شود فضول دخانیه در قلب پس
منطفی شود حرارت غریزیه چهارم آنکه مختلط شود با آن انچه فاسد کند جوهر آن ا
از استنشاق هوای ردی که مخالط شود آنرا ابخارات ردیه منتنه پس فاسد شود جوهر
حرارت غریزیه یا از لدغ هوام پس سرایت کند سم در بدن پس فاسد شود جوهر حرارت
غریزیه پنجم آنکه فاسد شود حرارت غریزیه بجهت تغیر کیفیات آن باینکه متسخن شود جدا
پس متحلل شود و متفرق گردد مانند آنکه عارض میگردد برای شخصیکه طول مکث کند
در حمام و یا باینکه سرد گردد چنانچه عارض میگردد برای شخصیکه برسد باد بردی شدید
پس ظاهر شود باین تقریر که باعتدال حرارت غریزیه می باشد حیات و بخروج آن
از اعتدال می باشد موت اینست مذهب طبیبین از حکما و مذهب معتزله
فی کشاف اصطلاحات الفنون الموت بالفتح هو عدم الحیوة عما من شانه ان یکون
حیا و الاظهر انه یقال عدم الحیوة عما اتصف بها و علی التفسیرین فالتقابل بین
الموت و الحیوة تقابل العدم و الملکة وقیل الموت کیفیة وجودیة و هو ضد الحیوة
لقوله تعالی خلق الموت و الحیوة و الخلق لا یتصور الا فیما له وجود والجواب
ان الخلق بمعنی التقدیر دون الایجاد و تقدیر العدم جائز کتقدیر الوجود وقیل هو
تعطل القوی عن افعاله لبطلان آلتها و هی الحرارة الغریزیة بالانطفاء وقیل هو ترک

النفس استعمال الجسد ثم الموت علی نوعین احدہما الموت الطبعی ویقال لہ الموت
الاقترانی والاجل المسمی وہو عند الفلاسفۃ انقضاء الرطوبۃ بالاسباب
اللازمۃ الضروریۃ وہو مختلف فی الاشخاص بحسب اختلاف الامزجۃ الی ان قال
وثانیہما الموت الاخترامی ای الاستعجالی وہو انطفاء الحرارۃ الغریزیۃ لا باسباب
ضروریۃ بل لعارض کقتل او خنق او غیرہما والیہ اشار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقولہ الصدقۃ
تردّ البلاء وتزید فی العمر اذ یمکن دفع ہذا الاجل بان یحتاط الانسان
بکل حیلۃ یمکن بہا الاحتراز عن الاسباب الغیر الموافقۃ لہ اذا وجد الی ذلک
سبیل وسابقۃ علمہ تعالی بوقوع الاجل بسبب من الاسباب لا تکون موجبۃ لہ اذ العلم
تابع للمعلوم لا موثر فیہ فتدبر الی ہذا ذہب المعتزلۃ والطبیعیون من الحکماء انتہی
وانتہی این راپس اعطای غذا درین مرض درین حال کہ موجب ہلاکت مریض
ہست وموت اخترامی اجل بود وہیچ کسان ماخوذ ومشغول الذمہ نباشد وفیہ
ایضا وقال غیرہم ان الموت واحد وقد سبق فی لفظ الاجل وقال ہہنا کالاجل
بفتح الالف والجیم لغۃ ہو الوقت المضروب المحدود فی المستقبل واجل الحیوان
عند المتکلمین ہو الوقت الذی علم اللہ بموت ذلک الحیوان فیہ فالمقتول
عند اہل السنۃ میت باجلہ وموتہ بفعلہ تعالی ولا یتصور تغییر ہذا المقدر بتقدیم
ولا تاخیر وقال المعتزلۃ بل تولد موتہ من فعل القاتل فہو من افعالہ لا من فعل اللہ انتہی
وبنا بر مذہب شاعرہ انچہ توہم میشود کہ از آیہ کریمہ اذا جاء اجلہم لا یستاخرون
ساعۃ ولا یستقدمون تعین وقت اجل مفہوم می شود پس اگر موت
علیل درین وقت مقدر ست پس مواخذہ طبیب بر تجویز انچہ را اسقاط

واگر مقدر نبوده پس تقدم موت از اجل موعود منافی مفاد آیه مزبوره خواهد بود
مدفوع است بانیکه الحق در موت از وقت مقرر باقتضاء قضا و قدر نه تقدیم میشود
ونه تاخیر بوقوع میرسد و موت بنابر مذهب اهل سنت اگرچه بفعل قاتل نیست چه اگر
دران وقت قتل نبودی وقوع موت بوجه دیگر شدی مگر چون کسب قتل از
قاتل گشته لهذا قاتل ماخوذ خواهد بود در شرح عقائد نسفی است ان وجوب العقاب
والضمان علی القاتل تعبدی لارتکابه المنهی عنه وکسبه الفعل الذی یخلق الله عقیبه الموت
بطریق جری العادة فان القتل فعل القاتل کسباً وان لم یکن خلقا انتهی وفی شرح المقاصد
ان استحقاق الذم والعقوبة لیس لما ثبت فی المحل من الموت بل لما اکتسبه القاتل وارتکبه
من الفعل المنهی عنه سیما عند ظهور البقاء وعدم القطع بالاجل انتهی واما وجه مواخذه
بنابر مذهب معتزله که قائل اند بآنکه اگر کشته نمی شد زنده می ماند وبنابر مذهب
جمعی از بصریین که اگر کشته نمی شد موت وعدم موت هر دو محتمل بود پس از
دو حال خالی نباشد که اجل معین یا مصادف قتل باشد یا زیاده ازان هم بر تقدیر اول
در وجه مواخذه می توان گفت که استناد وقوع موت درآن وقت بفعل الهی یا بفعل
قاتل علی سبیل البدل ممکن بود ولکن الحکم از خدا ونزد عالم بظهور رسید عوضش بر او تعالی است
و خزائن جود و رافت او بی انتهاء و المی که از بنده صادر شود عوضش بذمه او و هو عاجز عن الاداء
پس ایلامی که از و بدون اذن شارع بوقوع آید البته جای مواخذه خواهد بود که موت مستند
بفعل او گردیده و در صورت اجل محتوم بمداخلت عبد و مساعدت تقدیر ربانی واقع خواهد بود
زیرا که اگر خدا موت ورا در آن وقت مقدر نمیساخت و اجل محتوم او در نمی رسید لامحاله ضربت او کارگر نمی شد
و در صورت اخیر وجه تعلق مواخذه با او واضح است زیرا که قاتل مفوت حیات و معجل ممات او گردیده چنان

چون موت او بقتل در آنوقت بسبب عدم منع الهی بوقوع آمده قاتل از دو جهت
مواخذ خواهد بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تفویت منافع مستحقه بطول حیات
و مطابق آنچه گفتیم در کلام محققین مصرح است محقق طوسی در تجرید میفرماید والمقتول
یجوز فیه الامران لولاه و فاضل احسائی ابن ابی جمهور در شرح زاد المسافرین میگوید
واختلف فی المقتول لو لم یقتل هل کان یعیش قطعا او یموت قطعا او یحتمل الامرین
الی آخر العبارة یعنی اختلاف کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد و درین
وقت می مرد جزما یا زنده می بود قطعا یا هر دو امر محتمل بود و اول قول اشاعره است دوم
قول معتزله سوم قول جمعی از بصریین و آن اقرب است انتهی موضع الحاجة
مختصرا و بهر کیف شک نیست که همچو اشخاص ماخوذ خواهند شد عند الله و همین
اشاره است در حدیث الطبیب ضامن ولو کان حاذقا و همچو استخاره که در غیر محل
آن واقع است هرگز قابل اعتماد نیست چه این محل استخاره نیست زیرا که این
استخاره از ان قبیل است که بر فعل حرام بینند که ترک صوم و صلوة کنم یا ارتکاب
زنا و قتل نفس بعمد کنم و یا خمر بخورم و ظاهر است که استخاره بر مثل این امور حرام است
و اگر استخاره بر محل خود هم نیکو بود و می آمد لیکن درین محل که مقام ظن ضرر بلکه یقین
مضرت است عمل بر ان نمی باید کرد اگرچه استخاره واجب هم آید زیرا که به استخاره
واجب شرعی عمل واجب نیست پس برات این اجازت دهندگان باستخاره و طبیبان
باتفاق اهل سنت و جماعت و شیعه از مواخذه اخروی متعسر و باتفاق فریقین درین
اوقات دادن غذا ممنوع چنانچه از استفتاهای و دستخطی مجتهدین و علمای
فریقین واضح و لائح می شود و من عبارت استفتا مع دستخط آن بنا بر اطلاع

ناظرین در خاتمه تحریر خواهم نمود تا حال این نافهمان منکشف شود و مردمان را معلوم شود
که احتراز از افعال ایشان واجب و اقوال ایشان غیر معتمد و غیر صائب و عدم منضبط
شدن ندادن غذا از قرآن و حدیث محل استعجاب است قال الله سبحانه و تعالی
کلوا واشربوا ولا تسرفوا فظاهرست که این غذا که بی محل بمریضان هیضه داده میشود
داخل اسراف ست و منهی عنه و نعم ما قیل ~ کلوا واشربوا را در گوش کرده و لا
تسرفوا را فراموش کرده و هیضه که از امراض امتلائیه است و علاج آن بامساک
از غذا و استفراغ از قبیل علاج بالضد است و مثل این علاج از احادیث ثابت
در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود مرفوعاً روایت ست یا معشر الشباب من استطاع
منکم الباءة فلیتزوج فانه اغض للبصر و احسن للفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم و علت
جواز صوم در صورت عدم استطاعت نکاح از برای آنست که حرارت صوم رطوبات
و بلغم را که بسبب عدم موافقت و ترک جماع در ابدان جمع شود و محدث امراض امتلائیه
گردد بر باید و تحلیل کند و اجتماع آن در ابدان بجهت صوم زائد از حد اعتدال
نشود که موجب امراض امتلائیه گردد و بجهت صوم در منع و تحلیل رطوبات و مواد قائم
مقام جماع و استفراغ خواهد شد کما قال الشیخ علاء الدین ابی الحزم القرشی فی الموجز
وقد یعاف عن الاستفراغ فیستبدل عنه بالصوم و ما هذا الا العلاج بالضد والیوم
در کتاب طب نوشته که حق تعالی نه پیدا کرده است ظرفی را بدتر از معده و قتیکه
آدم را خورش ضروری شود باید که آن را سه حصه قسمت کند یک حصه را از آن بخورد
و یک حصه را برای خوردن آب بگذارد و حصه سوم را برای تنفس خالی بدارد و لیس این
حدیث ثابت و متحقق شد که اشتهای خود ثلث غذا بخورد زیرا که در قلت غذا

سله ای گروه جوانان کسی که استطاعت داشته باشد از شما نکاح را پس باید که تزویج نماید زیرا که آن فرو خوابانندست برای بصر و احسن برای فرج و کسی که استطاعت آن نداشته باشد پس لازم است برو صوم

بنسبت اشتها چند فوائد ست اول آنکه از کم خوردن اکثر تندرستی و صحت میماند
و مبتلای امراض نمی شود دوم آنکه بسبب عدم تولد بخارات قوت حافظه قوی
می شود سوم تیز فهم بوجه مذکور می ماند چهارم غلبهٔ نوم زائد نمی شود و نوم کم
می آید پنجم بسبب عدم اجتماع رطوبات و بلاغم ردیه در عروق و اعصاب و حجب
ردیه که باعث آن قلت طعام و جودت هضم ست تنفس بآسانی تمام می شود
و عسر و ضیق نفس و تنفس عارض نمی شود ششم کسل و تنبلی لاحق نمی شود و سستی
و بیجا آوری عبادات دینیه و امور دنیویه پیدا نخواهد شد و بسبب اکثار اکل و تداخل
اکثر امراض مختلفهٔ امتلائیه حادث می شود و انسان اکثر در تخمه و هیضه مبتلا می ماند و از
همین جاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله از آمدن جشا اظهار نفرت میکردند و اکثر
میفرمودند که آنقدر چرا میخورید که جشا می آید و کسانی که بسیار میخورند آنها لذتی
در عبادت نمی یابند و اولاد انها بلید الذهن پیدا می شوند و امور حکمیه از طرف
حق تعالی از زیادتی خوردن بران فائض نمی شود و وقت مطالعه در کتب دل متوجه
نمی شود و سیر خورندگان را شفقت بخلقت نمی ماند زیرا که بر سیری خود شان همه
قیاس می کنند و وقت نماز همه سبب بروند و سیر خورندگان به بیت الخلا و در جامع کبیر
مرقوم ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خوردن انجیر در امن میدارد
از لحوق قولنج و اکثر علما فرموده اند که حق سبحانه و تعالی در انجیر فوائد چند پیدا کرده ا
اول اینکه لطیف ست دوم آنکه سریع الهضم سوم آنکه ملین طبع ست چهارم آنکه سده ها
را از بدن به تعریق دفع میکند پنجم آنکه مفتح سده کبد و طحال ست و در بعض احادیث
آمده که بخورید انجیر را زیرا که خوردن آن ماده بواسیر را قطع می کند و در نقرس نافع

وحضرت امام علی موسی رضا علیه السلام فرموده اند که خوردن انجیر بحر یعنی بدبوی
دهن را برطرف می کند و موی سر را دراز کند و قولنج را نفع می بخشد و نیست این مگر علاج بالضد
و ابو نعیم از انس ابن مالک روایت کرده است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه
و آله وسلم تناول می کردند خیار را با نمک پس علما گفته اند که حکمت درین آنست
که خیار بارد رطب است و نمک رطوبت را بسبب حرارت و یبس نفع می کند و نیز
نمک فوائد دیگر دارد یعنی مسهل بلغم و سودا است و هاضم طعام و زنگ را جلا می دهد
و غذای سرد را معتدل می کند و بعد طعام خوردن نمک تخمه را کم کند و استسقا و امراض
بلغمیه را نفع می بخشد کذا فی الطب النبوی شرح شمائل الترمذی الذی صنفه حافظ
اکرام الدین الواعظ و در بحار الانوار در کتاب السماء والعالم مرقوم است الشهاب
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تداووا فان الذی انزل الداء انزل الدواء
وقال صلی الله علیه وآله وسلم ما انزل الله من داء الا انزل له شفاء الضوء لفظ
الانزال ههنا یفید رفعة الفاعل لا الانزال من فوق الی اسفل کما قال الله تعالی
وانزلنا الحدید ای کان تکوین ذلک وخلقه وایجاده برفعة وقوة والداء المرض
واصله دو وقد داء یداء واداء فهو مثل خاف یخاف والدواء ما یتعالج به وربما
یکسر فائه وهو مصدر داویته شبه والدوی مقصورا ایضا المرض وقد دوی
یدوی تقول منه هو یدوی ویداوی فقوله صلی الله علیه وآله وسلم تعالجوا ولا تتکلوا
فان الله الذی مرض قد خلق الادویة لتعالج بها للطیف صنعه وجعل بعض
الحشائش والحشیش والصموغ والاحجار اسبابا للشفاء من العلل والادواء وفی ذلک عظیم قدرته
وواسع حکمته وهذا الحدیث یدل علی خطاء من ادعی التوکل فی الامراض ولم یتعالج

ووصف صلى الله عليه وآله وسلم الشبرم بانه حار يار فلولا ان التعالج بالادوية صحيح
لما وصف الشبرم بذلك وفائدة الحديث الحث على معالجة الامراض بالادوية وراوي
الحديث ابو هريرة وقال ع الشفاء المر من الداء وقد شفاه الله يشفيه شفاء فهو مصدر
سمي به كما ترى يقول كما ان الداء من الله تعالى فكذلك الشفاء منه بخلاف ما يقوله
الطبيعيون من ان الداء بالاغذية والشفاء من الادوية ولئن قيل ان الله تعالى
قد اجرى العادة بانه يستضر بعض الناس ببعض الاغذية وفي بعض الاحوال فلعمري انه
لصحيح ولكنه من فعل الله تعالى وان كان تناول تلك الطعام السبب في ذلك وسئل طبيب
العرب الحرث بن كلدة عن ادخال الطعام على الطعام فقال هو الذي اهلك البرية و
اهلك السباع في البرية فجعل ادخال الطعام على الطعام الذي لم ينضج في المعدة ولم ينزل
منها داء واهلاكا وهذا على عادة الكفرة اجراها الله تعالى المحاسن عن السياري عن ابي جعفر
عن اسحق بن مطهر قال قال ابو عبد الله عليه السلام كل التفاح فانه يطفي الحرارة ويبرد
الجوف ويذهب بالحمى ومنه عن بعضهم عن ابي عبد الله ع اطعموا محمومكم التفاح فما من شيء
انفع من التفاح واعلم ان اكثر الاطباء يزعمون ان التفاح بانواعه مضر للمحموم مهيج لها و
قد الفينا اهل المدينة زادها الله شرفا يستشفون في حمياتهم الحارة باكل التفاح الحامض
وصب الماء البارد عليهم في الصيف ويذكرون انهم يشفون بهما واحكام البلاد في امثال
ذلك مختلفة جدا وقال محمد بن مسلم سمعت ابا عبد الله يقول ما وجدنا للحمى مثل الماء البارد
والدعاء وبيان الاستشفاء بصب الماء البارد على البدن وتطييب هواء الموضع الذي
فيه المريض برش الماء على الارض ونحو الجمد والحشائش والرياحين وغير ذلك مما ذكره
الاطباء في الحميات الحادة والمحرقة وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحمى من فيح جهنم

جهنم وربما قال من فوح جهنم فاطفوها بالماء البارد العيون عن محمد بن علي بن الشاه عن
ابي بكر بن عبد الله النيشابوري عن عبد الله ابن احمد بن عامر الطائي عن ابيه عن الرضا عليه
السلام وعن احمد بن ابراهيم الخوزي عن ابراهيم بن مروان عن جعفر بن محمد بن زياد عن احمد
بن عبد الله الهروي عن الرضا عليه السلام وعن الحسين بن محمد الاشناني العدل عن علي بن مهرويه القزويني عن
داود بن سليمان عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن الحسين بن علي انه دخل رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم على علي بن ابيطالب عليه السلام وهو محموم فامره باكل الغبيراء بيان قال بعض الاطباء
الغبيرا لبس في آخر الثانية بارد في الاولى يجفف وعقله اقل من الغبيراء يقطع كل سيلان
وينفع من السعال الحار ويحبس القئ وينفع من السحج الصفراوي ويعقل البطن ويمنع من كثرة البول
قيل انه يضر بالمعدة والهضم ويصلحه الفانيذ انتهى ولا يبعد نفعه في بعض الحميات مجالس
ابن الشيخ عن والده عن هلال بن محمد الحفار عن اسمعيل بن علي الدعبلي عن ابيه علي بن
علي اخي دعبل الخزاعي عن الرضا عن آبائه عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال بلوا
جوف المحموم بالسويق والعسل ثلث مرات ويحول من اناء الى اناء ويسقى المحموم فانه
يذهب بالحمى الحارة وانما عمل بالوحي بيان لعله محمول على الحميات البلغمية الغالبة في البلاد
الحارة المحاسن عن عدة من اصحابه عن ابن اسباط عن يحيى بن بشير النبال قال قال
ابو عبد الله لابي يا بشير باي شئ تداوون مرضاكم قال بهذه الادوية المرار قال
لا فاذا مرض احدكم فخذ السكر الابيض فدقه ثم صب عليه الماء البارد واسقه اياه فان
الذي جعل الشفاء في المرار قادر ان يجعله في الحلاوة بيان كان المراد بالسكر الابيض
ما يسمى بالفارسية بالقند ويحتمل النبات الابيض وكانه في الحميات البلغمية وايضا قال
الصادق عليه السلام في المعالجة الكلية للامراض علاج الحر من البرد والبرص الحر والنز

بين اليابس واليابس من الرطب فهو اصدق الصادقين وفي باب الحمية فقه الرضا
عليه السلام قال العالم راس الحمية الرفق بالبدن وروي عنه انه قال اثنان عليلان
ابدا صحيح محتمي وعليل مخلط الكلام عن الرضا قال لو ان الناس قصروا من الطعام
لاستقامت ابدانهم عن العالم انه قال الحمية راس الدواء والمعدة بيت الداء باب
نوادر طبهم عليهم السلام وجوامعها فقه الرضا عليه السلام روي عن العالم عليه السلام انه
قال عليه السلام الحمية راس كل دواء والمعدة بيت الادواء وعود بدنا ما تعود وروي
اثنان عليلان ابدا صحيح محتمي وعليل مخلط وروي اذا جعت فكل واذا عطشت
فاشرب واذا هاج بك البول فابل ولا تجامع الا من حاجة واذا انعست فنم فان في ذلك مصحة
للبدن دعوات الراوندي قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اياكم والبطنة فانها
مفسدة للبدن ومورثة للسقم ومكسلة عن العبادة وقال الاصبغ بن نباتة سمعت امير المؤمنين
يقول لابنه الحسن عليه السلام يا بني الا اعلمك اربع كلمات تستغني بها عن الطب فقال
بلى قال لا تجلس على الطعام الا وانت جائع ولا تقم عن الطعام الا وانت تشتهيه
وجود المضغ واذا نمت فاعرض نفسك على الخلاء فاذا استعملت هذه استغنيت
عن الطب وقال ان في القرآن لآية تجمع الطب كله كلوا واشربوا ولا تسرفوا وفي الدعوات
قال امير المؤمنين المعدة بيت الادواء والحمية راس الدواء ولا صحة مع النهم لا مرض
اضنى من العقل وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم صوموا تصحوا وقال سافروا تصحوا وروي
من قل طعامه صح بدنه وصفا قلبه ومن كثر طعامه سقم بدنه وقسا قلبه وروي قد عرفت
مضرته ولا تؤثر هواك على راحة بدنك والحمية هو الاقتصاد في كل شيء واصل الطب
اللازم هو ضبط الشفتين والرفق باليدين الداء الدوي وادخال الطعام على الطعام وروي صحيح

البلغم كثرة الطعام
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
الغضب والاخلاط
المفسدة للبدن
الشقة على الحيوان
ثقل الشدة
الاقتصاد في الطعام

لاصحة مع النهم فى القاموس النهم محركة افراط الشهوة فى الطعام وان لايمتلى عين
الاكل و لايشبع فنهى كرضى مرض مرضا مجامر اكلما طعن ببرده نكس و افسادوه المرض
انتهى وحاصل الفقرة الاولى ان شدة الحرص فى الطعام والاكل من جملة الامراض بل اشدها
وحاصل الفقرة الثانية ان العقل يوجب الحزن والالم فى الدنيا لان العاقل محزون
لاخرته لما يصيبه من الدنيا وانه يدرك قبحه بعقله بخلاف الاحمق الجاهل فانه فى سعة
منها الجنة للكفعمى يا بورشا يحفظ من العقاقير والادوية الخ قال ومن ادمن اكل الزبيب
على الريق رزق الفهم والحفظ والذهن نقص من البلغم وفى كتاب طريق النجاة ثلثة
تذهب البلغم وتزيد فى الحفظ الصوم والسواك وقرأة القرآن وقال الشيخ الرئيس
محمد بن ادريس ره فى كتاب السرائر من كان يستضر بحبسه بترك العشاء فالافضل له
ان لا يتركه ولا يبيت الاجوف خاليا من الطعام وقد روى ان ترك العشاء مهرمة
وان كان الانسان مريضا فلا ينبغى له ان تكرهه على تناول الطعام والشراب
بل يتلطف فى ذلك وقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم كثرة الاكل شوم وقال من
تعود كثرة الطعام والشراب قسا قلبه قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم اصل كل
داء البردة ودرين قطعه كه منسوب است با امير المؤمنين قطع جميع الطب فى بيتين ومج
وحسن القول فى قصر الكلام ٭ تقلل اذا اكلت وبعد اكل ٭ تجنب من سعى قبل انهضام
وليس على النفوس اشد باسا ٭ من ادخال الطعام على الطعام ٭ وقال النبى صلى الله عليه
وآله وسلم لا تميتوا القلب بكثرة الاكل والشراب فان القلب يموت كالزرع اذا كثر
عليه الماء يعنى ميرانيد دلها را بسيار خوردن طعام و شراب چنانكه كشت از
بسيارى آب ضايع و نابچيز ميشود دل نيز از بسيارى طعام و شراب مى ميرد

۹ وان كان الانسان الخ ۱۲

وسر سبزی بوستان حیاتش از سبزی معده پژمردگی می پذیرد فی کتاب السماء والعالم من البحار فی الحجامة والحقنة روی الخطابی فی کتاب اعلام الحدیث باسناده عن بن عباس ان الرسول قال الشفاء فی ثلثة شربة عسل وشرطة محجم وکیة بنار وانهی امتی عن الکی وقال ہذہ القسمة فی التداوی منتظمة جملة ما یتداوی به الناس وذلک ان الحجم یستفرغ الدم وہو اعظم اخلاط وانجحها شفاءً عند الحاجة الیه والعسل مسهل وقد یدخل ایضا فی المعجونات المسهلة لیحفظ علی تلک الادویة قواها فلیسهل الاخلاط التی فی البدن واما الکی انما ہو للداء العضال والخلط الباغی الذی لا یقدر علی حسم مادته الا به وقد وصفه النبی ثم نهی عنه کراهة لما فیه من الالم الشدید والخطر العظیم لذلک قالت العرب فی امثالها آخر الدواء الکی وقال ابن حجر فی فتح الباری لم یرد النبی الحصر فی الثلثة فان الشفاء قد یکون فی غیرها وانما نبه علی اصول العلاج وذلک ان الامراض الامتلائیة تکون دمویة وصفراویة وبلغمیة وسوداویة وشفاء الدمویة باخراج الدم واما الامتلاء الصفراوی ما ذکر معه فدواؤه بالمسهل وقد نبه علیه بذکر العسل واما الکی فانه یقع اخیر الاخراج ما یتعسر اخراجه من الفضلات وقد قیل ان المراد بالشفاء فی ہذا الحدیث الشفاء من احد قسمی المرض لان الامراض کلها اما مادیة او غیرها والمادة کما تقدم حارة او باردة وکل منهما وان انقسم الی رطبة ویابسة ومرکبة فالاصل الحرارة والبرودة فالحار یعالج باخراج الدم لما فیه من استفراغ المادة وتبرید المزاج والبارد بتناول العسل لما فیه من التسخین والانضاج والتقطیع والتلطیف والجلاء والتلیین فیحصل بذلک استفراغ المادة برفق واما الکی فخاص بالمرض المزمن لانه یکون عن مادة باردة قد تغیر مزاج العضو فاذا کوی خرجت منه واما الامراض التی لیست بمادیة فقد اشیر الی علاجها

بحدیث الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء انتهی و باید دانست که حمی که بلا ماده حادث
می شود مراد ازان حمی یومیه است که دران فقط اشتعال در ارواح بسبب آلام
و مخاوف اخروی و دنیوی که خاصهٔ اولیای کرام و انبیاء عظام است شده ازان
حمی یومیه حادث می شود و ظاهر است که در امزجهٔ حاره و بلاد حاره مانند عرب وغیره برای
اطفای اشتعال ارواح استعمال آب سرد کافی است پس از جمله این روایات و احادیث
استنباط قاعدهٔ علاج امراض بالضد اظهر من الشمس و ابین من الامس است و در
هیضه خواه صفراوی باشد یا بلغمی که از امراض امتلائیه است موافق قاعدهٔ مستنبطه
از قرآن و حدیث دادن غذا در وقت شدت اعراض هیضه جائز نیست بلکه فاقه
و امساک از طعام واجب چه دران خطر عظیم است و هلاک و ازین واضح و لائح گردید
که انچه هنگام اشتداد تمامی عوارض هیضه و شدت حمیت آن در بدن که هنوز استیلا
باقی بود غشی و تشنج و نفخ و قراقر و غیر آن به لطف و زائل نشده باشد و در
کرب و بی تابی و تشنگی و غشی که بوجه انتشار است عارض می شود تمیز نمی کنند وقت
تجویز غذا زانکه میان هر دو غشی فرق کنند و بیباکانه و بلا مبالات بتاکید تمام برای
دادن غذا حکم می کنند این جسارت درین باب ما ماست به جسارت که کسی تجویز شود بانکار
نص منصوص الحرمت و آنرا پیش خود حجت قرار داده باقدام فعل حرام مبادرت نماید
و نمیدانند که این اعذار این حضرات عند الله و عند الرسول بل عند الناس قابل پذیرائی
نیست بیشتر در انتظار حمایت قائل شان چون قلم زنند یکبارگی به جریدهٔ رحمت قلم نسخ کشند
اللهم احفظنا من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا الآن در رد ادلهٔ کاسدهٔ
ایشان میگرایم بعون الله و حسن توفیقه اما انچه در دلیل اول میگویند که انچه

برنج و شوربا و آش که بساعت میدهیم و در تغذیه جبر سکینه بهتر آنست
که در استطلاق وقتی خارج میشود و معهذا التقویت می بخشد جوابش آنست که قال
العلامة فی شرح قول الشیخ ولا یتناول شیئا هو وکل مستصح ای طالب للصحة الخ
ما لم یصدق الشهوة وتخلو المعدة والامعاء العلیا عن الغذاء الاول اما وجوب ذلک
فی کل مستصح وهو طالب للصحة فظاهر مما قلناه اولا وهو ان استعمال الغذاء لاجل
حفظ الصحة لابد وان یشترط فیه شروط وهی صدق الشهوة وخلو المعدة والامعاء عن
فضلات الغذاء لانه متی استعمل وفیها بقایا الغذاء کان فی حکم ادخال غذاء الی غذاء وفیه من
ضررها لما سنقوله وقال الآملی و ذلک اذا استعمل شیء من ذلک غذاء آخر کان ادخل غذاء
علی غذاء لم ینضج نضجا صالحا ولم ینهضم وذلک مضر بالبدن لان الطبیعة ان لم
تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به اعرضت عن الاول فسد الاول
وافسده وان اشتغلت بهما لم یکن فعلها فی کل واحد منهما تاما فیفسدان معا وحیث التخمة
انتهی وعلامه در شرح قانون گفته فانه مضر بالبدن او ادخال غذاء علی غذاء لم ینضج لم
ینهضم وذلک لان المعدة ان لم تشتغل بالثانی فسد وافسد الاول وان اشتغلت به
فاما ان تشتغل به وحده فیفسد الاول ویفسد الثانی ایضا او تشتغل به مع اشتغالها بالاول
فیکون فعلها فی کل واحد منهما ضعیفا فیفسدان جمیعا انتهی وقال المسیحی ان الطبیعة عند
ورود الثانی اما ان تشتغل به وتترک الاول او تشتغل بالاول وتترک الثانی او توزع فعلها علی
الغذائین جمیعا فان کان الاول صار الاول فضولا وکلا علی الطبیعة ثم انه اذا کان اکثر
مقدارا من الثانی خالطه وافسده وضاعف البلیة وان کان الثانی وکان اکثر
من الاول حصل عنه ما ذکرناه وان لم یکن احدهما اکثر من الآخر بل کانا متساویین

فلابد وان یوثر فسادا فی الهضم وان کان الثالث لم ینهضم کل واحد منهما علی ما ینبغی وعند
ذلک تکثر الفضول فی البدن وتکسیر کلالا علی الطبیعة وثقلا علی الاعضاء انتهی وچون
این فعل در حالت صحت ناجائز بود در حال امتلا بطریق اولی جائز نخواهد شد قال العلامة
الامتلاء کله ردی وذلک لان المواد اذا کانت کثیرة کان تصرف القوی فیها قاصرا وکانت
الحرارة الغریزیة بالنسبة الیها مقصرة عن اصلاحها وحفظها فیستولی علیها الحرارة الغریبة وتفسد
وربما خنق الحرارة الغریزیة بافراطها وکثرتها کالحطب الکثیر الذی یوضع علی نار ضعیفة فانه
قد یطفیها فلذلک کثیرا ما یعرض الموت من کثرة الامتلاء واردء الامتلاء ما کان
من الطعام لان الشراب للطافته یتحلل سریعا ولا یثقل اثقال الطعام واردءه ما کان
من طعام ردی والامتلاء من الخبز اردء من الامتلاء من اللحم انتهی وقال الشیخ علی
ان الامتلاء الشدید فی کل حال ای سواء کان بعد جوع مفرط او لم یکن قتال کان
من الطعام او من الشراب لخنقه الحرارة بالکثرة انتهی خصوصا وقتیکه عدم انهضام
غذای اول متیقن باشد ولاسیما در هیضه که حالتی مخوفه و در روایت ازپیدست از التخمه
وقد قال الشیخ ولا شئ اضر من التخمة قال الآملی وذلک لانها فساد یعرض لما فی المعدة
من الغذاء وهو اذا فسد اضر بنفسه بافساده للمعدة والاعضاء التی ینفذ الیها هو او
بخاره وللارواح والرطوبات بتعفینه لها او تهیئها للعفونة انتهی و در بیان است فی
علاج الهیضة الحادثة عن فساد الطعام یؤمر بالصوم والحرکة لتنقطع الفضل و یعطی
بعد التنقیة المیبة او خبز منقوع فی الشراب الریحانی انتهی کلامه فمثل این در مختار گفته
در باب علاج هیضه و یجتهد فی النوم و یمنع من الطعام ما امکن انتهی و صاحب بحر
الارواح گفته و یؤمر العلیل بالنوم فی المواضع البارده والجوع نافع جدا انتهی

وصاحب مقاصد الاطبا گفته یجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا
قبل النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام وصاحب شفاء الاسقام گفته علاجها مقصور علی
ترک الغذاء وبعض محققین از علماء بر صراح حاشیه بخط خود نوشته اند بردہ تخمه یعنی
ناگواری طعام وهو اصل المرض کما قال النبی صلی الله علیه وآله اصل کل داء البردة
وقال حجة الحق ابوعلی سینا رضی الله عنه سه اجعل غذائک کل یوم مرة ٭ واحذر طعاما
قبل هضم طعام ٭ واحفظ منیک ما استطعت فانه ٭ ماء الحیوة یراق فی ارحام ٭ وقال
بعض متابعیه خواهی که ز اسباب مرض پرهیزی ٭ وز ننگ طبیبان دغل بگریزی
ناگشته تهی معده بخوان ننشینی ٭ زان بیش که معده پر شود برخیزی ٭ انتهی قال
علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی فی الموجز فی بحث التشنج التشنج وهو تقلص یعرض
للعصب یمنع الاعضاء عن الانبساط وذلک اما ملوذ تنتفر عنه العصب الی مبدئه
من خلط لذاع فیکون مع وجع او برد مکثف او کیفیة سمیة الخ واما الاذی فی عضو خاص
کالمعدة عند ورود خلط حاد علیها وقال فیه فی الغشی وقد یکون بشرکة المعدة او عضو آخر
وقال الشیخ فی التشنج والکائن لعلة فی المعدة قال الحکیم علی فی شرح هذا المقام کما یعرض
لمن یصیبه الهیضة بسبب ما یتاذی المعدة من الغذاء الفاسد وتتقلص علیه علی جهة التشنج
وتتشنج معها مواضع من البدن خاصة عضلة الساق والساعد لما بین الاطراف وبین
المعدة کما صرح به جالینوس فی کتابه اغلوقن من مناسبة ما وکذلک تتبرد الاطراف ببرد المعدة
وهذا النوع من التشنج سریع البرء سهل العلاج یزول بانحدار الغذاء عن المعدة وسکون
لذعها وقال الشیخ فی الغشی وقد یکون بسبب کثرة السدد فی عروق البدن خصوصاً فی
وهذه المواد العقامة قد تعرض کثیرا من افراط الاکل والشرب وتواتر التخم وسوء الهضم

ينتشر منه في البدن ما يملأ العروق ويسد مسالك النفس وهذه المواد الكثيرة قد يعين
على الغشي من جهة جريانها في البدن الغذاء أيضا لأنها تسد طريق الغذاء الجيد ولا تستحيل
بنفسها الى الغذاء لأنها لكثرتها تقوى على الطبيعة فلا تنفعل عنها ومع ذلك فان مزاج
البدن يفسد بها وهذه المواد التي تفعل الغشي بكثرتها أو برداءتها هي التي تفعل الكرب
والغشي اذا وقعت في المعدة وكانت أقل كمية ورداءة وقال الحكيم علي نجيب واذا حصلت
المواد في المعدة فان كانت قليلة الرداءة أوجب الغثي والكرب وان كانت اكثر
من ذلك عرض عنها أولا الكرب والغشي ثم يتبع ذلك حدوث الغشي لأجل مشاركة
القلب للمعدة انتهى پس در حالت كثرت اين مواد قتاله و اعراض رديه مهلكه چگونه دادن
غذا كه بالاتفاق ممنوع است جائز خواهد شد حاشا ثم حاشا كه كسى از طبيبان يونانى
اين را گوارا نمايد و جائز دارد مگر آنكه مقصودش قتل عباد باشد و قولش كه اين
غذا تقويت مى بخشد و در استطلاق[1] دق خارج مى شود اقول مراد ازين يا اينست كه
بى آنكه هضم شود خارج مى شود درين صورت كه غذا هضم نشود و بلا انهضام و بغير آنكه
جزو بدن گردد خارج شود چگونه تقويت تواند داد و اگر مراد اينست كه بعد آنكه هضم
شود و جزو بدن گردد تقويت خواهد بخشيد اينهم باطل محض است قال العلامة في
شرح القانون ان الامراض الحادة مدتها اقصر من المزمنة واذا كان كذلك كان
اهتمام الطبيعة بها أشد من مقاومة الاعراض المزمنة ولا شك انه يترتب على ذلك
شدة الامراض ورداءة العاقبة بخلاف الامراض المزمنة اذ بطول مدتها يكون حالها
بخلاف ذلك وقال ايضا منها امتلاء البدن امتلاء مفرطا فتشتغل الطبيعة بالكلية
عن جذب الشيء الى البدن ومنها تواتر القيء فانه يضعف المعدة ويميل جرمها ويجعل المواد

[1] استطلاق رفتن شكم ١٢

معتادة للاندفاع الى تحويلها وذلك مما يؤذيها وقال ايضا والكائن من جهة الطبيعة
هو عند ما تكون مشغولة باصلاح خلط ونضجه من الامراض تصبر فيها على ترك الغذاء
مدة مديدة كانها مقبلة على الدفع ومعرضة عن الجذب ولا تمص من العروق شيئا
ولا هي من المعدة وقد علمت ان الحاجة الى الغذاء هو ان يبدل ما تحلل واذا
لم يكن ما تحلل لم تفتقر الى غذاء من خارج والطبيعة في مثل هذا الوقت مشغولة بدفع المادة اكثر
لا المادة التي لاجل تحللها تقع الحاجة الى تناول الغذاء پس طبیعت که در این وقت مشغول
بدفع مواد است اگر غذائی در این حال داده شود متحیر شود و از فعل خود که اصلاح بدن است
باز ماند و اگر مشغول باین غذا جدید گردد و از اصلاح و اخراج مواد باز ماند پس آن مواد
قتاله کثیره بلاشک قتل خواهد کرد و اگر مصروف باین غذاء جدید نشود اندر ابدان آن ماده اغذیه
جدیده هم فاسد شود پس ضم این مفاسد آن موذی که قبل از این بود نیز توانست کرد و هرگاه این ماده
ردیه تغیر اید کیفیتش بانضمام فساد این غذا قوی تر شود پس کی و چگونه مقاومت آن
میتواند کرد و بلکه منجر بهلاکت خواهد شد خصوصا وقتیکه غذا متواتر داده شود چه هرگاه
غذای خارج از طبیعت کثیرا وارد بدن شود بار وارث منزله حاصله از قبل عاجز شود
طبیعت از تصرف جدید در این غذا پس فاسد شود و بجهت آنکه قوت متصرفه در غذا ضعیف
شده و طبیعت غیر متوجه بسوی آن ضرر این اکثر خواهد شد و نیز در این صورت یا باقی
بر حالت خود یا مستحیل شود بجوهر غریب و در این هر دو متغیر نشود بتغیری ملائم پس جذب
نکند آن را برای غذا بلکه متعفن شود و نفخ کند و پیدا کند جشاء حامض یا خانی
و نفخ و قراقر و ریاح و غیر ذلک از اعراض و بسا که باعث هلاک مریض شود پس واضح
و لائح شد که در هیچ صورت هرگز اقدام بدادن غذا نباید کرد و آنچه در دلیل و گفته اند

که آب و هوای دیار دکن مقتضی همین ست که اطبا بر غذا دهند و فاقه و امساک بر زبان
این دیار بصر چاگر نمی خورند انصباب صفرا می گردد و تولید صفرا درین دیار جنوبی
بکثرت می شود که از خصائص این دیار ست **اقول** قال الشیخ المساکن الجنوبیة
احکامها احکام البلاد و الفصول الحارة و اکثر میاهها یکون ملحا و کبریتیا و رؤس
سکانها ممتلیة مواد رطبة لان الجنوب یفعل ذلک و بطونهم دائمة الاختلاف مما لا بد
ان یسیل الی معدهم من رؤسهم قال العلامة فی شرح قوله احکامها احکام البلاد
و الفصول الحارة فهذه المساکن تشارک البلد الحار و الفصل الحار فی التسخین و تزید
علیهما بغلبة الرطوبة و لذلک یکون اهل المساکن الجنوبیة مستعدین للعفونة و قال
فی شرح قوله و رؤس سکانها ممتلیة لان الحرارة مصعدة مبخرة و یعین علی
ذلک ضعف هضمهم بسبب انحلال حارهم الغریزی و خصوصا و رطوبة الهوا
مرخیة للدماغ فیکون اقبل للفضول و قال فی شرح قوله و بطونهم دائمة
الاختلاف الخ ای من النوازل فتزلق الغذاء و تحدره و ذلک لان فضول
رؤسهم کثیرة لکثرة الرطوبة و حارة سیالة بسبب الحرارة فیکون حدوث
النوازل فیهم کثیرا و تکون النوازل حادة رقیقة المادة فتنفذ الی المعدة
و الامعاء و توجب الاسهال بارخائها و اضعافها للقوة الماسکة و
تلذعها و تهیجها للقوة الدافعة هذا ما ذکره الشیخ و یجوز ان یکون
الاختلاف لا لاجل النوازل بل لضعف الهضم و الامساک اما الاول
فبسبب برد الباطن لاجل الحر الخارجی و اما الثانی فبسبب رطوبة الباطن
لکثرة الفضول بسبب ضعف الهضم ثم قال الشیخ و شهواتهم للطعام و الشراب ضعیفة

ایضا اما للطعام فلکثرة الفضول ولحرارة الهواء فیکون حالهم کحال سکان باقی البلاد
فی الصیف فیکون معدهم اقبل للمواد المنصبة الیها وقال العلامة لان من کان لین
البطن فان مراره یندفع صحبة البراز فلا یحتبس منه ما یولد الامراض الحادة وتحلیل اللطیف
من اخلاطهم الذی هو اولی بمادة هذه الحمیات ویمکن ان یکون ذلک ایضا للرطوبات
والبلغم فلا یکون فی الاخلاط من الحدة ما یحدث الحمیات الحادة وخصوصا وموادهم غلیظة
فیکون امراضهم طویلة فلا تکون حادة انتهی وچون دانستی این را پس معلوم شده که در اراب
دکن بسبب ممتلی بودن رؤس شان حدوث نوازل در ایشان بیشتر شود و نوازل
ایشان حار رقیق بود و بسبب کثرت خود مندفع شود بسوی معده خواه معده خالی بود
خواه ممتلی پس علاج شان آنست که اخراج کرده شود آنچه منصب شود بمعده و اصلاح
مزاج نموده شود نه آنکه غذا داده شود تا متولد شود از ان ابخره متصعده الی الدماغ و
جل عنایت مقصور بود بآنکه منع کرده شود آنچه سائل میشود از دماغ و تنقیه آن محفوظ داشتن
آن واخراج مجتمع از فوق بقی و از اسفل بطریق اسهال نه آنکه غذا ساعت بساعت
دهند و باخراج آن نپردازند تا مواد منصبه در معده باقی ماند و فاسد کنند غذا را و آن
مواد فاسده که از دماغ هر وقت منصب گردد و از ان غذا که بسبب ضعف هضم منهضم
نشده و مع ذلک ادخال طعام بر طعام گردیده و بامتزاج این مواد فاسده فاسد گردد
و باین سبب آفتی عظیم برپا شود معهذا چون مرار شان مندفع شود بهمراه انصباب
صفرا وغیره چندان باک هم نباشد چه دانستی که طبع شان لین بود آری باقی ماندن
در معده روی ست جدا و این همه وقتی ست که ایشان در مرض هیضه مبتلا نباشند
وچون مبتلا بهیضه شوند پس اوجب بود منع غذا کما قال الشیخ ویجب ان لا یطعموا شیئا

مالم یصدق الجوع فان عدم صدقه یدل علی امتلاء المعدة من الغذاء الفاسد الا
لاشتاقت الی الجذب وظهر الجوع وظاهر ان الغذاء اذا ورد فسد باختلاط ذلک
الموجود فی المعدة کذا فی شرح اسحق خان وعلامه در بیان خطاهای طبیبان گفته
خطاء هولاء اکثر من ان یحصی ومنه مایلزمون المریض ویکرهون علی تناول
الغذاء ولا یعلمون ان الغذاء کما یزید فی قوة الصحیح کذلک یزید فی مرض
المریض وبلاد جنوبیه اگرچه بسبب مسامتت قرب مسامتت آفتاب حاراند مگر
بسبب کثرت بخارات اهویه آنجا رطب می باشد چه بسبب قوت حرارت آفتاب ابخره
غلیظه رطبه زیاده تر متصاعد می شود وبا اهویه مختلط شده مرطوب می کند آنها را
لکن چون رطوبت اینجا بسبب کثرت بخارات بیشتر است خصوصاً در بلادی که بر
ساحل بحر واقع شده وهوای آنجا بیشتر رطوبت غالب می باشد وچون رطوبت
اینجا والی بود یا بیشتر لا محاله حدت وسورت صفرا کم خواهد بود وتولید صفرا نیز
بنسبت بلادی که اهویه آنجا حار ویابس است کمتر خواهد شد معهذا درین دیار اسباب
دیگر هست که دال است بر کثرت تولید بلغم ورطوبات نه صفرا وموجب تخمه وفساد هضم
هست مانند کثرت بطائح وانهار وحیاض ومسائل آبها وکثرت اکل بقول بارده رطبه
نهر بالحرکة والساکن جوی انهار جاریة ۱۲ صراح
وحامضه که سکنای این دیار با جمیع عادی بآن هستند وتداخل شود در هضم که در شبانه روز
باوجود عدم هضم طعام اول اکثر سه چهار بار میخورند چنانکه اکثری از سکنای این دیار
عروض هیضه وتخمه بسبب تواتر فساد بعد فساد می شود وبسیاری از مریضان که
برای استعلاج آمدند وشکایت هیجان صفرا کردند عند الاستفسار از آنها دریافت
شد که غثیان از شدت صفراویت است وگویا غثیان نزد ارباب این دیار مطلقاً

رک
بطائح جمع بطیحة وهی الموضع الوسیع الذی یجتمع فیه الماء ویحتبس ویکون فیه نفع الیه انجار ۱۲ کذا فی النفیسی
حیاض جمع اول
جمع حوض ۱۲ کذا فی الشفا
مسیل آبه ومسیل بفتح میم
مسائل جاریة ۱۲ صراح

علامت شدت صفرا و هیجان و انصباب آن بر معده قرار یافته و مع هذا عند الاستفسار
خود اقرار می کنند که در قی رطوبت و بلغم ترش و عفص بر می آید و قی را مطلقا باعث
هیجان صفرا قرار میدهند حال آنکه وجود قی مطلقا در هیچ اوقات دال بر هیجان
صفرا نمی تواند شد بلکه بر وجود خلط ردی موذی فاسد خواه بلغم باشد یا سودا یا
رطوبت یا لطخات غذا و غیر ذلک نه بر هیجان صفرا فقط آری اگر با غثیان در قی
صفرا دفع شود یعنی آنچه بقی بر آید رنگ آن زرد و ذائقه اش تلخ و یا شیرین یا شور
و احساس حرارت و لذع و عطش بعده باشد البته دالت بر هیجان صفرا میتواند کرد
نه آنکه مطلقا قی و تهوع و غثیان را که بدون علامات صفرا باشد صفرا قرار دهند
و غذا را در هیضه بتاکید الکید با وجود امتلاء شدید و شدت اعراض دیه هیضه و تخمه
دهند و آنرا مقتضای آب و هوای این دیار تصور کنند چنانچه اکثری از اطبای
این دیار اختیار کرده اند خطای فاش می نمایند و نیز باید دانست که یکسانی که
درین دیار تولد و هیجان صفرا می شود مقتضایش آب و هوای این دیار نیست چنانچه
این اطبا زعم نموده اند بلکه سبب آن در اکثر استعمال ادویه حاره و حاده است که بر بقیاس
میدهند و از حرارت این دیار بیخبر اند و نیز هم خود مثل هندی مشهور که آگ کا جلا آگ ہی
اچھا ہوتا ہے عمل می نمایند و مؤید این آنست که خود مشاهده کرده ام و بچشم خود دیده ام
که عالم نبیل و فاضل جلیل مولوی عبدالحلیم صاحب مرحوم ناظم عدالت دیوانی بزرگ
به تپ شدید صفراوی علیل شدند و بعض اطباء حذاق این دیار بخیال رطوبت اهویه
جنوبیه ایارج فیقرا در یک روز در شربت واحد دو و سه توله داده حال آن مرحوم را تباه
کردند و بکرب و قلق و عطش شدید و جحوظ عینین مبتلا شدند بالجمله چون رشته حیات

ایشان باقی بود از علاج آن حاذقین دست بر داشتند و بفضل شافی مطلق زلال
صحت از سرچشمهٔ حیوان نوشیدند و طرفه تر اینکه بار دیگر به تپ صفراوی و نزلهٔ حاره
مبتلا گردیدند از دست همان حاذق زمان بسبب دادن همان ادویهٔ حاره حاده
بحمی ساذجه و سل گرفتار شدند و بعد کشیدن انواع و اقسام تکالیف از سوی تدبیر
ایشان و دیگر معالجین از پنجه آنان نجات یافته بدار القرار و جوار رحمت پروردگار
آرامیدند و ازین جا منکشف میشود که این جماعت اطبای نامدار چه مرتبه سرمایهٔ حذاقت
دارند که آبی در دیده ندارند و با آنکه مرتبهٔ اول حال صحت رای خود مشاهده کردند اما
بار دیگر هم برزانت و صیانت رای خود استبداد و استقلال فرمودند و چشمی نمالیدند و آنچه
در دلیل سوم گفته اند که نوعی که اطبای موجودهٔ زمان در هیضه غذا تاکید و اجبار
می نمایند همین نمط شفائی خان مرحوم هم بمریضان تخمه و هیضه غذا میدادند اقول
جوابش آنست که بکمال عقل و فهم و فراست این حضرات باید گریست که شفائی خان مرحوم
از دو حال بیرون نه اند یا از مهرهٔ فن طب بودند یا نه در صورت اول چگونه تصور توان کرد
که حین کمال امتلاء و برطرف نه شدن علامات سمیهٔ هیضه و عدم نقاء غذا میدادند
و خلاف قرآن و حدیث و خلاف قوم و جمهور اطباء و عقل و نقل و تجربهٔ محققین از متقدمین
و متاخرین می کردند اما متقدمین پس اقوال بعضی از ایشان گذشت و از آن اصح
و لایح گردیده که درین وقت دادن غذا حرام است و نیز درین حال که طبیعت بدفع
ماده و دفع نکایت آن مشغول بود و باز ماند از تدبیر بدن و طلب غذای آن و نفرت
کند از اغذیه جز ضرر بدادن غذا متصور نمی شود و طبیعت را در حیرت می اندازد و فعل
آن را مشوش میگرداند و منجر بهلاکت میشود قال العلامة ان الطبیعة فی کلا نوعی الامتلاء

مشغولة بدفع ما فی البدن من المواد وذلک مما یعوقها عن الجذب الموجب للشهوة
والمراد بالشهوة الطبیعیة وهی تقاضی الاعضاء وجذبها لما فی المعدة لا النفسانیة
الخاصة بالمعدة انتهی وقال ایضا الکائن من جهة الطبیعة هو عندما یکون مشغولة
باصلاح خلط ونضجه کما فی الحمیات وغیرها من الامراض التی تصبر فیها علی ترک الغذاء
مدة مدیدة کانها مقبلة علی الدفع ومعرضة عن الجذب ولا المص من العروق شیئا ولا
من المعدة وقد علمت ان الحاجة الی الغذاء وهو ان یسد بدل ما یتحلل واذا لم یکن ما یتحلل
لم یفتقر الی غذاء من خارج اذ الطبیعة فی مثل هذا الوقت مشغولة بدفع مادة المرض لا المادة
التی لاجل تحللها یقع الحاجة الی تناول الغذاء انتهی پس درین صورت ثمره جز اضرار که بدادن
غذا مترتب نشود واما مخالفت متاخرین واطبای ماهرین موجودین پس از جوابهای
استفتا که درخاتمه این رساله نوشته خواهد شد منکشف خواهد گردید پس مخالفت اطبای
ماهرین وحکمای حاذقین از متقدمین ومتاخرین چگونه بلا قیام دلیل حکیم شفائی خان
مرحوم تجویز غذا می کنند آری اگر موقع قول آن بوده باشد شاید حکم بتغذیه داده باشند
ودر صورت ثانی یعنی اگر قول اطبای بنگال موجود که بنگال بوده پیش عقلا استدلال
وتمسک بقول غلط ایشان وبا بر تجارب غیر صحیحه دیگران کی بپایه اعتبار است وبالفرض
اگر صاحب هیضه وتخمه را در حالی که بعوارض امتلائیه در ویه هیضه مبتلا ونقاهت تمام نشده بوده
غذا داده خطا کرده اند اعتماد را نشاید وانچه در دلیل چهارم گفته اند که دادن غذا بهر لحظه
وهر آن بتواتر وتوالی بنا بر آن است عین شدت هیضه وشدت عوارض وعلت امتلائیه آن
واجب شد که اثر سمیت وامتلا وپری معده بطعام کم ودر خلا زیاده می شود اقول
لا یخفی انچه این ناقص است از سوء فهم زیرا که عدم تاثیر سمیت در حال پری معده

وقتی ست که غذا اولا خورده باشند بعد از ان سم وارد شود اما اینجا کما و لا سمیت
غذای فاسد ردی مزاج اخلاط و ارواح و اعضا را فاسد گردانیده و آنچه در معده
بود آن را ردی گردانیده بعد این اگر غذا دهند چگونه مانع خواهد شد بلکه این غذای
جدید فاسد گردیده موجب مزید هلاکت خواهد گردید پس واجب باشد که اولا از آن
مواد سمیه بدن و معده را پاک سازند و تا وقتیکه سمیت هیضه برطرف نشود و نقای
معده و غیر آن از مواد فاسده ردیه نگردد اعطای غذا جائز ندارند زیرا که وقتیکه
اعضا جائع و محتاج غذا خواهند شد و سمیت هیضه در معده و غیر آن موجود پس
اگر غذا درین حال خواهند داد بسبب جائع بودن اعضا بسرعت غذا بکبد منجذب
خواهد شد و همچنین از کبد بتمامی اعضا و بدن سرایت خواهد کرد و مؤدی بهلاکت
خواهد شد و برای محذوری که غذا داده شد همان محذور در عائد حال خواهد گردید بهذا
قیاس سمیت هیضه که بسبب فساد هضم و هیجان و ثوران اخلاط ردیه فاسده سمیه
بسبیل دفع طبیعت بعنف تمام بقی و اسهال عارض می شود بر سمیت سموم مشروبه
چنانچه شیخ فرموده و علاجها من یخاف ان یسقی سما فیجب ان یحترز عن الاغذیة
الغالبة الطعوم فی حموضتها او ملوحتها او حرافتها او حلاوتها و الغالبة الروائح فانهم یکسرون
بذلک طعم ما یسقونه و رائحته و یجب ان لا یحضر و اسکانا متهما علی جوع شدید او عطش
شدید فان کل واحد منهما یخفی علیهم ما یجب ان یتفطن له لشدة النهم علی ان الممتلی من الطعام
والشراب اذا سقی السم عرض للسم عرضان احدهما ان ینغمر فی خلال ما امتلأ منه
والثانی ان العروق تکون مملوة فلا یجد السم فیها منفذا و ربما کان فیها طعم شیء یغطی
السم بها انتهی قیاس مع الفارق ست و بهذا و اون غذا متواتر بلحاظ اینکه

سمیت هیضه تاثیر نکند بی کار خواهد شد زیرا که اکثر هیضه از تخم سابقه و فساد هضم
غذای سابق و لاحق می شود کما قال الخجندی سببها یکون فی الاکثر من التخم
و فساد الطعام الی المرار او الی البرودة و چون هیضه مرض امتلائی ست و اکثر امتلا
رطوبات و بلاغم ردیه غیر صالحه فاسده و غیره حادث می شود پس تمامی بدن و اعضا
از این مواد فاسده ممتلی باشد که طبیعت آن را بعینه از تمامی بدن بطریق قی
و اسهال دفع می کند پس غذا درینحال برای نفوذ و سرایت در اعضا بوجه ممتلی بودن
آنها با اخلاط فاسده منفذی نخواهد یافت که سرایت نموده باعث کمی سمیت گردد بلکه
از دو حال خالی نخواهد شد یا آنکه غذا در معده مجتمع خواهد ماند و طبیعت بسبب آنکه از سمیت
اخلاط فاسده و مواد ردیه که محدث هیضه شده مقهور و مغلوب گردیده در غذا تصرف
نخواهد کرد درینصورت غذا از فاسد شده سمیتی پیدا خواهد کرد که باعث مزید مقهوریت
و مغلوبیت طبیعت خواهد شد و بسبب ازدیاد مواد فاسده ردیه سمیت و محدث مرض
که عدوی صحت و طبیعت است هلاک خواهد گردید یا آنکه چون طبیعت در معده غذای
جدید خواهد یافت آن را دفع خواهد کرد پس از جذب مواد فاسده که دفع آن می کرد باز
خواهد ماند و آن مواد فاسده بسبب عدم دفع مهلک خواهد شد و نیز چون متوجه بدفع
مواد است اگر بدادن غذا آن را متوجه بجذب کنند متحیر خواهد شد و اضطراب در فعل آن
خواهد شد فان میل النفس الی احد الضدین ینافی میلها الی الضد الآخر و بسبب آنکه
از اول طبیعت مقهور و مغلوب بوده مرض غالب خواهد آمد و هلاک خواهد ساخت پس
ظاهر و لائح شد که دادن غذا درینصورت هرگز جائز نیست و آنچه در دلیل پنجم گفته اند
که در هیضه وبائیه معده و بدن و امعاء خالی از امتلا بود و این مرض امتلائی نیست

پس بسبب خلا وجفاف وران غذا داده میشود اقول لایخفے مافیه چه امراض وبائیه
فقط بسبب فساد هوا عارض نمیشوند بلکه استعداد ابدان را درین باب مدخل تام است
والا عموم مرض وموت به نسبت هر فرد از افراد حیوان در ایام وبا لازم مے آمد
وکسی زنده نمی ماند والمشاهدة علی خلاف ذلک پس علت تامه حدوث امراض
وبائیه فساد هوا واستعداد خاص ابدانست واین فساد واین ابدان مستعده همان
اند که از اخلاط فاسده ردیه ممتلی باشند وآنچه در دلیل ششم گفته اند که در هیضه ضعف
بسیار عارض میگردد وشهوت طعام غالب بود چه تمام اعضا جائع می باشند لهذا
ضرورت غذاست اقول لایخفے مافیه زیراکه درینصورت ضعف نمی باشد بسبب
شدت حاجت اعضا بسوی غذا بلکه بسبب نکایت مرض وغیره قال العلامة وربما کان
ضعف البدن کله تابعا لضعف عضو وذلک انما یکون اذا کان ذلک العضو نفیسا
او شریفا کالمعدة فانها متی ضعفت تبع ضعفها ضعف البدن لضعفها عن احالة
غذاء البدن علی ما ینبغی او جزء عضو مثل ضعف البدن بالذی یصیب فم المعدة حتی تنحل
قوته ای قوة البدن لما عرفت من انه لشرفه وقوة حسه اذا ضعف اوجب ما ذکرنا من
ضعف البدن کله وقال ایضا وربما کان سبب الضعف کثرة مقاساة الامراض هذا
سبب قوی فی حدوث الضعف عن ادنی مضعف وذلک لانک قد عرفت ان الفاعل
اذا تکرر فعله فی منفعل واحد اشتد قبول المنفعل لما یرد علیه فان البدن الکثیر الامراض
یکون شدید القبول لما یرد علیه من التاثیرات انتهی ونیز علامه ابن سطران
نقل نموده اما علة عدم الضعف فی الابدان الصحیحة هی اعتدال مزاج الاعضاء ولا سیما
العصب واعتدال مقدار الجوهر اللحمی وکثرة الروح فیها وخروجها عن حال النقصان

فاذن الضعف فی الابدان المریضة انما یحدث عن ضد ہذہ الاسباب فمن البین انما
یحدث عن سوء مزاج یعرض البدن فی المرض من ہذہ الاعراض و یکون بنقصان قوته
فان خرج الاعضاء الاصلیة ولاسیما الاعصاب عن الاعتدال خروجا کثیرا کان الضعف
کثیرا شدیدا وان کان خروجا قلیلا کان الضعف یسیرا وکذلک الروح الحیوانی متی نقص
نقصانا کثیرا بالتحلیل الذی یصیبه عن الحرارة العرضیة التی تعرض فی الامراض عن
حرارة الهواء المفرطة التی تسمی بالسموم وفی الامصار الحارة سواء کان فی حال الصحة
او فی حال المرض ضعف الانسان ضعفا شدیدا ومتی کان نقصانها یسیرا کان الضعف
قلیلا وقد یعرض الضعف فی الامراض وغیر الامراض بما یخالط الروح الحیوانی والنفسانی
معا من الابخرة الردیة الغلیظة الفاسدة التی تقوم مقام الضباب فیما بقی من الروح
الحیوانی والنفسانی والحیوانی وحده فیکدره و یغلظه ویتولد عن ذلک ضعف فی البدن
وہذا الجنس من الضعف کثیرا ما یصیر بالانسان الی حال الغشی وتسکین شهوت طعام
ہم ساقط می شد قال الشیخ فی اسباب سقوط الشهوة بل قد یکون سببه کل مزاج مفرط
فان استحکام کل سوء المزاج یضعف القوی کلها وتسقط الشهوة فی الحمیات لسوء
المزاج وغلبة العطش وللامتلاء من الاخلاط الردیة الهائجة وما اشد ما تسقط فی
الحمیات الوبائیة وذلک لامور احدها سوء المزاج وہذا یشارکه فیه سائر الحمیات وثانیها
ما یکون معها من الاخلاط الفاسدة جدا لفساد الهواء وثالثها ضعف القوة لفساد المزاج
والروح والقلب فان الافعال البدنیة کلها منوطة بانتظام حال الارواح ومزاجها
واذا تغیر مزاجها تغیرا بطل به تعلق النفس کیف یبقی میل الی الغذاء والی الآخر فان
الامور المهمة تذهل النفس عن الامور الاخری کذا فی شرح اسحق خان وایضا فیه اذا لم یجد النافعة

شهوة دل على العكس لان سقوط شهوتهم في اكثر الامر لافراط الامتلاء ضرورة انه لايكون
ح سوء مزاج والالم يكونوا ناقهين واذا كان البدن شديد الامتلاء فهو شديد الاستعداد
للنكس لانه لابد وان يغتذي وكلما اغتذي زيد شرا وقد قال بقراط البدن الغير النقي
كلما غذوته زدته شرا وقال ايضا وقد يكون سببا امتلاء من البدن كله وقلة من التحلل
وقد يكون سببه اشتغالا من الطبيعة باصلاح خلط ردي كما في الحميات التي يصبر فيها على
ترك الطعام مدة مديدة لايمكن ان يصبر في مثلها آوان الصحة لان الطبيعة لاتمتص
ولا انتقاضي الغذاء من العروق ولا العروق من المعدة اقبالا منها اي من الطبيعة
على الدفع اي على دفع ذلك الخلط الردي اما بالتحليل او بغيره من وجوه الدفع اعراضا
عن الجذب اي جذب استعواضها للبدل كما تستغني الدب والقنفذ وكثير من الحيوانات
التي مزاجها بارد عن الغذاء مدة في الشتاء مدة مديدة وخصوصا الدب فانه ربما بقي ثلثة اشهر بغير
غذاء لان في ابدانها اي ابدان تلك الحيوانات من الخلط الفج ما يشغلها باصلاحه ايضا
واستحالة بدل ما يتحلل والمعنى ان طبيعة تلك الحيوانات لما تجد في ابدانها من الخلط الفج
الذي يصلح لان ينصرف الى التغذية تشتغل بهضمه وجعله بدل ما يتحلل فيمتنع من الغذاء
مدة ولا يمتنع ان يعرض مثل هذا للانسان فيصبر من الاكل زمانا طويلا وبالجملة در صورت
شهوت طعام نباشد واگر باشد پس این شهوت کاذبه بود واز علاماتی که بالا گذشت باید
دریافت وغذا نباید داد واگر جوع صادق بود ونقاهت تمام نشده باشد بلکه بقیه ماده غیر منضجه
باقی باشد وخوف سقوط قوت باشد اشمام نمایند روائح غذائیه خصوصا عطره که بسبب
ریح آن بدماغ وقلب که تولید روح کنند وانتعاش حرارت غریزی نماید واگر نقاهت تمام
شده باشد پس این وقت البته در اعطای غذا باکی نیست بلکه تعیین وقت وادن غذا نسبت

وآنچه در دلیل هفتم گویند که شیخ در تحرز از سم گفته ان الممتلی من الطعام والشراب الخ
اقول جواب این در دلیل چهارم گذشت وآنچه در دلیل ششم گفته اند که اگرچه غذا صدیق
مرض ست لکن صدیق طبیعت هم ست طبیعت که بسبب دادن غذا قوی شود غالب
آید بر مرض وازاله آن کند اقول لا یخفی ما فیه چه صدیق بودن آن برای طبیعت
درحالت صحت می باشد درحالت مرض چه درین حال صدیق مرض بود نه صدیق طبیعت
قال العلامة ولا یعلمون ان الغذاء کما یزید فی قوة الصحیح یزید فی مرض المریض چه ازین
معلوم می شود که غذا صدیق طبیعت ست درحالت صحت نه درحالت مرض که درینحال
صدیق مرض بود ونیز مسلم نیست که بسبب غذا اعانت طبیعت وقوت آن حاصل
شود پس از غذا فائده حاصل نشود بلکه ضرر وقرشی گفته که المادة الردیة تحیل الوارد
من الغذاء الی طبعها فتزداد فذلک موجب لزیادة الشر ومانع من تقویة البدن آنچه در
دلیل نهم نوشته اند که اسحق خان در شرح قانون فرموده واذا وجب علیک الخوف
من سقوط القوة ان تمنع الهیضة ای الاطلاق والقی الحادث فیهما ولم یستفرغ الجمیع
من الاخلاط الفاسدة والغذاء استحیل الی الکیفیة الردیة فقدره بالاغذیة الکاسرة والمعدلة
للکیفیة ثم استفرغه بعد ایام لتستریح فیها القوة وتستعد لمله فی الصناعة وهذا امر غامض
لا یهتدی الیه الا افراد من الحذاق فان کثیرا من ضعفت معرفتهم باسرار هذه الصناعة
لا یجوزون منع الهیضة قبل الاستفراغ التام اتباعا للقضیة المشهورة فیما بینهم من
عظم الخطر فیه ولا یدرون ان مثل تلک القضایا لیست بالکلیة بل جزئیة انتهی بالفاظه
واین صریح ست در اجازت غذا قبل نقای تام اقول سقوط قوت اگر از جهت دادن
غذا و کثرت مادهٔ ردیه وقوت مرض باشد پس درین صورت غذا هرگز مناسب نبود

وقوتی که بسبب شدت مرض سقوط آن شده باشد پس آن درینجا مراد شیخ نیست
ونه مراد اسحاق خان واگر سقوط قوت بسبب احتیاج اعضاست پس آن نمی باشد
مگر وقتیکه نماند در بدن انچه صالح بود برای تغذیه ودر هیضه وتخمه چنانکه دانستی اندفاع
مواد فاسده می شود کما صرح فی شرح اسحق خان والمتحرک فی هذا الاسهال هو المواد الفاسدة
الا ان تلک تستصحب شیئا من الصالحة ایضا اما بان تستحیل الی الفاسدة او لتضادها
فی طریق اندفاعها فیخرجها بالقسر نه مواد صالحه قابل تغذیه بلکه طبیعت مدبرهٔ بدنیه آنرا
محفوظ ومصئون می دارد از اخراج واین مواد صالحه منجذب نمی شود مگر وقتیکه اشتها
صادق بود ودرین وقت غذا واجب بود کما قال العلامة ومتی علم انها صادقة
وجب استعمال الغذاء ولا یجوز دفعها وذلک لان هذا الجوع انما یکون بان تخلو المعدة
وتحصل جذب الکبد والبدن کله للغذاء الی فمها واذا لم یستعمل الغذاء جذبت من
رطوبات البدن انتهی موضع الحاجة وقال ایضا والذی نقوله من ان وقت الغذاء
لیس مشروطا بنهوض الشهوة الصادقة فقط بل بامور اخری وذلک بان یکون بعد
نقاء الامعاء من فضلات الغذاء المتقدم وبعد خروج البول انتهی موضع الحاجة
وقال ایضا واما الذی فی حال المرض فلا ینبغی ان یعتبر فی الوقت الذی یجب
ان یستعمل فیه حال الشهوة ای لا ینبغی ان یوخر استعماله الی حین ظهور الشهوة اذ کثیرا ما
یکون الشهوة ساقطة والبدن یحتاج الی الغذاء وذلک لاشتغال الطبیعة فی مثل
ذلک الوقت من تدبیر الغذاء بتدبیر البدن ودفع الموذی وکثیرا ما تکون الشهوة
ثائرة مفرطة والبدن غیر محتاج الی الغذاء کما فی الشهوة الکلبیة وظاهرست که چون معده
خالی شود از مواد فاسده وباقی نمانده باشد در بدن از مواد فاسده آنقدر که منجذب شود

ونوبت بآن رسد که جذب قریب بود از جذبی که میباشد باضطرار خلا پس در صورت
دادن غذا مضائقه ندارد اگرچه مادهٔ غیر معتد بها باقی مانده باشد ویمکن ان یقال
ماقال العلامة وقد یقرر الکلام فی ہذا المقام بوجہ آخر وہو ان الجوع یقوم مقام الاستفراغ
وذلک لان الطبیعة عند افتقار الاعضاء الی الغذاء اذا لم یجد ما یهضمه وینفذه الی
جهتها فی حال الامساک عطفت علی ما فی البدن من الرطوبات وتهضمها واختارت
منها ما یصلح للتغذیة وغذت به الاعضاء وما لم یصلح للتغذیة تحلل لطیفه بہیجان الحرارة
ولثورانها ویبقی الغلیظ منه وہو قدر یسیر فیقوی القوة علیه وتدفعه وبہمین لقبیه اشارہ است
در قول شیخ واذا وجب علیک الخوف من سقوط القوة ان یمنع الهیضة ولم یستفرغ
الجمیع من الاخلاط الفاسدة والغذاء المستحیل الی الکیفیة الردیة چه ازین لقبیه چندان
خوف نباشد والا چگونه جائز باشد که در حال عدم نقای تام یا قریب به نقای تام
غذا داده شود قال الخجندی فی علاج الهیضة اما علاجه المفصل فلیسهل القی او لا حتی تنقی
المعدة نقاءً تاما ثم تسکنه وقال فاذا رأیت المعدة قد نقیت بالقی والاسهال فاسقه
شراب الریبان المزاه وقال ح یومر العلیل بالنوم فی المواضع الباردة والجوع نافع جدا
وان اشرف الهیضة وضعف النبض وکادت القوة تسقط وظهر برد الاطراف والغشی
فعلیک برش ماء الورد المبرد علی الوجه وشد العضدین والساقین بعصابة شدا وثیقا
وکذا ذلک القدمین آه وقال ایضا واما المبرود فیاخذ بعد القی والجوع والنوم الطویل
جوارش العود والجوارش الکمونی الخ ونیز مقصود شیخ از دادن اغذیه کاسره وسعدله
در اینجا استفراغ واستنقای تام ست از ان لقبیه مواد ردیه نیز اگرچه بعد ایام بود نه حلیس
آن مطلقا چه قوله ویستفرغ بعد ایام دلالت صریحه بر ان دارد چنانچه شیخ الرئیس

وحکیم علی در علاج قی مطلق می گویند وربما کان الغثیان لاعقیب طعام بل علی
الخلاء ولم یمکن ان یصیر قیاً لقلة المادة لانه ربما وقع الغثیان ولکن لم یکن ذلک
الغثیان عقیب طعام من الاطعمة بل کان واقعا علی خلاء المعدة دائما ولم یستطع
ذلک الغثیان ان یصیر قیاً وینتهی الیه مع کون الغثیان مقدمة للقی وکان عدم
صیرورته قیاً لقلة المادة فح ینبغی ان یحتال ویحصل للمادة مقدار وکمیة باختلاطها بغیرها
حتی ترتفع وتصل الی فم المعدة وتتاذی هو بذلک فیحصل القی فیجب ان یاکل صاحبه
الطعام فانه اذا امتلاء سهل علیه القی وانقذف معه الخلط بسبب اختلاطها بالطعام ومراد
از طعام درینجا همان ست که دران تقطیع وتعدیل وتحلیل ماده بوده باشد مثل سکنجبین
عسلی یا سکری وسکنجبین لیمونی نه غیر آن از اغذیه محضه غیر معدله وغیر مقطعه وغیر محلله
چنانچه حکیم علی درهمین مقام گفته قال یونس الذین یعرض لهم الغثیان لرداءة مزاج
حار ینبغی ان یدبر لهم بالاشیاء التی تبرد وسیما التی تتخذ بالخل مع ان یشربوا الخل والماء
واما الذین یعرض ذلک لهم من برد فینبغی ان یعالجوا بضد ما وصفناه ویعطوا الشراب
العتیق والمطبوخ الذی یسمی ادرومارون والانیسون وبزر الکرفس الجبلی والفلفل
بماء حار ویعطون من التریاق المتخذ بلحوم الافاعی فانه نافع لهم انتهی مختصراً وایضاً
قال الشیخ واما الغثیان المراری فلابد من تنقیته بما یلیق ثم یعالج الکیفیة الباقیة
بما یضادها من الادویة العطرة مع الربوب حارة او باردة لکل بحسبه وآب بهی والست
کهربا ونعنع وغیره از اغذیه کاسره ومعدله مثل شراب انار منعنع وشراب لیمونی
منعنع وشراب تفاح وسفرجل وشراب ریباس وسماقیه وزرشکیه وجلاب با عود وگلاب
ست وغیر ذلک که بعد لقاء وقع غثی وعوارض دیگر منکره هیضه ونفخ وقراقر ودرد معده

داده شوند آبجوش غلیظ برنج وآش وغیره خصوصا وقتیکه طبیعت آنرا نیز
قبول نکند ودران تصرف نکند بلکه آنرا هربار بقی دفع کند ومریض هم از خوردن
آن اکراه کند واز خوردن آن قوتی عوض نکند بلکه ازان تغیری عظیم واحوال
هولناک بر مریض طاری گردد واگر مراد شیخ وغیره اینکه مذکور شد نباشد مراد اینکه
تناقض در قول وی لازم آید چه خود درین مقام بعد قوله واذا وجب علیک الخوف
الخ می گوید واذا احسست بان السبب کله لیس من الغذاء ولکن هناک معونة من
المعدة وبرت بحبس قیئهم بعد قذفهم المقدار الذی یجب قذفه لشراب النعنع ممزوجا
بالمیبة القلیل اولقوة من العود الخ ونیز می گوید ویجب ان لا یطعموا شیئا مالم یصدق
الجوع فان عدم صدقه یدل علی امتلاء المعدة من الغذاء الفاسد والا لاشتاق
الی الجذب فظهر الجوع وظاهر ان الغذاء اذا ورد حینئذ فسد باختلاطه ذلک الموجود
فان جاعوا قبل نقاء المعدة عن الغذاء الفاسد فان طبیعة الاعضاء تتنحی عن جذب
ما فیها لرداءة کیفیتها وتشتاق الی جذب غذاء صالح ولیظهر اشتهاء الطعام من غیر
نقاء المعدة من قبل الاعضاء لا من قبل المعدة وهذا امر لا استبعاد فیه علی انه فی مثل
تلک الحالة قد یستحیل الطعام الی الحموضة الدغدغة ولیصیر سببا للشهوة الکاذبة ادخلوا
الحمام لیعین بحرارته الفعلیة المعتدلة علی انعاش حرارة المعدة فیقوی علی هضم ما فی المعدة
من البقیة واحدارها فیتحقق النقاء المصحح لورود الطعام وبقراط نیز میفرماید البدن
الذی لیس بالنقی کلما غذوته انما تزیده شرا کما سیجی تفصیله عن قریب انشاء الله تعالی
پس معلوم شد که مراد از قوله ولم یستفرغ الجمیع همین ست که مذکور شد ودرین وقت
اغذیه کاسره وغیره داده شوند نه آبجوش برنج که از اغذیه کاسره معدله نیست نیز اگر وقت

غذا مجوز بودی باید که بقدر احتمال طبیعت مجوز شدی نه آنکه در هر آن و در هر ساعت
وبعد هر قی و هر اطلاق و مخفی نماند که از عبارت شیخ این متوهم نه شود که در حالیکه
اخلاط فاسده و غذای مستحیل بکیفیت ردیه بخوبی باقی باشد غذا مجوز ست چه این
منافی قول وست ویجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل
النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام پس ظاهر شد که وقت غذا نقای تام ست از اخلاط
فاسده و طعام ردی فاسد یا آنکه بقیه از ماده فاسده باقی باشد که آن غیر معتد بها
بود و طبیعت بسبب ضعف خود بر دفع آن قادر نباشد و دفع آن بقیه بقی و
اسهال بنوشانیدن مقیات و مسهلات بسبب ضعف طبیعت ممکن نبود پس
درینوقت خاص از اغذیه که کاسر و معدل کیفیت و سمیت بقیه مواد ردیه اند مانند
جوارش عود و کمونی و شربت لیمو و سکنجبین لیموئی و دیگر انچه که مذکور شد یا جدوار
خطائی یا زهر مهره خطائی و گلاب و عرق کیوره بحسب سردی و گرمی مزاج بیمار
مجوز اند و درینصورت خاص استعمال اغذیه کاسره و معدله بنا بر دو فائده است
یکی آنکه کسر و دفع سمیت بقیه مواد ردیه کند دوم آنکه بسبب غذائیت تقویت قوت
و استراحت ان حاصل شود و آماده و مستعد برای دفع صناعی گردد تا بعد ایام استفراغ
آن بقیه هم کرده شود و ماسوای این نوعی دادن غذای کاسر و معدل نیز جائز نیست
کما مرت تفاصیله چه جائیکه تجویز غذای صرف قبل ازین از شیخ جائز داشته شود
وحال آنکه شیخ در حالت امتلائی را بنوشیدن عسل و سکنجبین منع کرده که دران
غذائیت ست پس چگونه تجویز غذای صرف فرموده و انچه در دلیل و هم گفته اند
از حال تجربه خود مهمل و هزل ست چه اگر بعض مردمان با مرض خفیف از هلاکت محفوظ مانده

وهزارها تلف شدند پس ازین چگونه لازم می آید که غذا مضر نشود وجواب این از انچه
که درباب تجربه در رساله شهاب ثاقب نوشته ام ظاهر شود وحاجت بتحریرش درین خلاصه
بخیال طوالت ندارد وآنچه در دلیل یازدهم گویند که گیلانی در شرح قول شیخ نوشته
انما ینبغی ان یفعل هذا اذا لم تکن المادة صفراویة فانها حار قد تهیج بهذا التدبیر وتزداد بل
قد ینبغی ان یکثر الغذاء الخ **اقول** قیاس هیضه برین باطل ست چه مراد گیلانی درینجا
از اغذیه کاسره ومعدله ومسکنه صفراست مثل جوارش سفرجلی وماء الرمانین واجاص
وزرشک وغیر آن نه آبجوش برنج ونیز کلام او در قی مطلق ست ومرادش در قی
مطلق نیز از تکثیر غذا تداخل طعام وغذا نیست چنانکه در دادن آبجوش خلیط
برنج وغیره که غذای محض وصرف ست ساعة فساعة وآنا فآنا بعد هیضه وهم در هیضه مستعمل است کما یفعله العوام
من الجهال که درین صورت تداخل طعام وغذا یقینا متصور وآن بوجه من الوجوه جایز نیست
بهیضه بلغمی باشد یا صفراوی وبائی یا غیر وبائی ونیز مرادش از قی درینجا آنست
که بدون هیضه باشد نه آن قی که در هیضه صفراوی بسبب استحاله غذا بطرف صفراویت
عارض می شود زیرا که شیخ الرئیس ودیگر ائمه فن در هیضه صفراوی نیز جایی تجویز غذا
قبل نقا نفرموده اند بل بخیال حبس قی واسهال را ابتدا استعمال مبردات را تنقیع
فرموده اند پس مراد گیلانی درینجا از قی همانست که بی شائبه فساد غذا وطعام بود
وقول شیخ الرئیس وما کان سببه مادة ردیة او کثیرة الی قوله وقلل الغذاء ولطف
واستعمل الصوم والریاضة اللطیفة وقول حکیم علی گیلانی وینبغی ان ینقص من طعامه
وشرابه ثلثة ایام الخ وقوله والغرض بهذا التقلیل المواد الخ ونیز قوله فی علاج القی
المطلق واعلم ان خلط الادویة المانعة للقی والتهوع والغثیان وتقلب النفس

مراد از نقص ... [illegible]

بالاغذیۃ الحبیبۃ الی المعدۃ نافع لان المعدۃ تشتمل علیہا وتفعل فیہا فعلا تاما فیخرج ما فیہا من القوۃ الی الفعل اللہم الا ان یکون مع ہذہ الاحوال تخم و امتلاءات کثیرۃ فح لا یجوز خلط تلک الادویۃ بالاغذیۃ شاہد عدل ست برآنکہ مراد حکیم علی از قولش وانما ینبغی ہمان قسم ست کہ در بعض احوال صفراوی مزاجان را در خلای معدہ ہنگام اشتداد گرسنگی بسبب انصباب صفرا عارض میگردد نہ قی کہ بسبب فساد طعام وغذا و اجتماع مواد صفراویہ یا بلغمیہ عارض میشود چنانکہ صاحب ہیضہ صفراوی یا بلغمیہ را لاحق می گردد و آنچہ در دلیل دوازدہم گویند کہ شیخ الرئیس در فن ثالث در تدبیر ماکول گفتہ و ربما احتیج الی ادخال طعام ما او شئی شبیہ بالطعام علی طعام یکون وارالہ الخ و این تصریح ست بجواز ادخال طعام بر طعام اقول لا یخفی ما فیہا اولا پس جائیکہ شیخ الرئیس و ربما احتیج الخ گفتہ ست آنجا غذای اول بجا نمی شود و در ہیضہ امر بالعکس ست یعنی غذای اول فاسد ردی میگردد و مستحیل بسو سمیت می شود کہ بدون اخراج و استفراغ آن خلاص از ان غیر متصور واگر بدون اخراج آن چیزی از قبیل غذا خورانیدہ میشود ہم موافق مثل مشہور آنچہ در کان نمک رفت نمک شد در معدہ باختلاط غذای اول ردی و فاسد می شود و حرارت و فساد را زیادہ می کنند و ثانیا اینکہ کلام شیخ درینجا در حفظ صحت ست نہ در ہیضہ و ثالثا اینکہ کلام شیخ برای مستعد و مستحفظ صحت ہم برای اصلاح کیفیات اغذیہ اولیہ ست مثل اینکہ اگر کسی اول غذای مالح یا حریف خورد پس صلاح آن بخوردن اغذیہ کہ باردہ لطیفہ اند کردہ شود نہ برای غذائی کہ مستحیل بکیفیت ردیہ سمیہ بسبب صفراویت یا بلغمیت شود چنانکہ ہیضہ و تخمہ می باشد و ثالثا کہ

شیخ الرئیس در اینجا گفته است از آن بخوبی وضوح وانکشاف این معنی میگردد حیث
قال مثل الذین یتناولون اغذیة حریفة ومالحة فانهم لو اتبعوها بعد زمان لم یکن
یتم فیه الهضم بالمرطبات من الاغذیة التفهة صلح بذلک کیموس ما اغتذوا به پس
قیاس هیضه برین قول شیخ که برای مستصح و مستحفظ صحت گفته است نه برای
اصلاح اخلاط ردیه و امتلاءات فاسده که در هیضه صفراوی باشد یا بلغمی محض
باطل و عاطل است پس از جمله آنچه که مذکور شد واضح و لائح می شود که در جائی که بدن
و معده ممتلی بود از اخلاط ردیه و اغذیه فاسده و اعراض شدیده هیضه موجود باشد
حاشا که در آن وقت غذا دادن مریض را جائز باشد بلکه عامدًا و عالمًا هلاک
کردن است و این همه نافهمان را باید که از ارتکاب این امور شنیعه که شرعًا و طبًا
و عقلًا و نقلًا حاشا و کلا جائز نیست دست بردارند و از خدا و رسول بترسند و ما علینا
الا البلاغ و مخفی نماند که وقتیکه ساکن شود نائره هیضه و مستریح شود طبع ایشان از
تعب حاصل از قی و اسهال و امتلاء معده و امعا از غذا و طعام فاسد ردی و خلط
مهیج هیضه دفع شده باشد و علامات امتلائیه مانند غشی و نفخ و قراقر و تمدد و
درد معده و شراسیف و قلق و کرب و امتلاء و سقوط و انضغاط نبض و دیگر علامات
امتلائیه برطرف شده باشد پس اولًا چیزی از ربوب مثل رب تفاح و رمان و سفرجل
وغیره استعمال کنند و داخل کنند ایشان را در حمام برفق یعنی بغیر مکث کثیر در آن
و معطر سازند ایشان را بالعطریات الملائمة و مرغوبه و غذا دهند ایشان را شئی قلیل خفیف
حسن الکیموس چه معده در مثل این حالت قوی نمیشود بر هضم غیر این چه او را عارض
شده ضعف از مقاسات مرض و نگذارند مریض را که بنوشد آب کثیر چه آن خام

می دارد غذا را و لبطی می کند هضم را و اطفا می سازد حرارت غریبه را و بعد ازان تقویت معده ایشان کنند بجوارشات و اشربه و ربوب و بهتر آنست که قلیه یا و امراق که با آب نارنج و با آب ریاس و با لیمو و دیگر حموضات مناسبه مرغوبه و یا دران قاشهای سیب سفرجل و یا زرشک و سماق و کشنیز خشک وغیره انداخته درست کرده شده باشد با نان تنک فطیری گندم بخورانند و بسا اوقات که بسبب فساد هوا وبا در حیوانات و مواشی نیز می افتد و ظاهرست که درین هنگام از خوردن لحوم چنین حیوان و سوا اندیشه لحوق ضرر و خطر عظیم و کثیره مردمان متطرق ست پس باید که درین هنگام استعمال لحوم ترک کنند و اقتصار و اکتفا کنند بر خوردن چلاو یا شله دال نخود که معتدل ترین حبوب ست و دران نفخ و تولد ریاح از دیگر حبوب کمترست یا مخللات انبه خام و لیموی کاغذی و پیاز وغیره هر چه ازینها مرغوب و مطبوع و معتاد باشد و یا با چتنی پودینه و یا کشنیز سبز که در عرق نعناع و یا در سرکه و نمک و اندک فلفل سیاه یا سرخ ساخته باشند تناول کنند و چون انهم هضم و گوارا شود نان گندم تنک فطیری خوب پخته با دال مونگ مقشر که اولا اورا در روغن قلیل با سه چهار عدد قرنفل و پنج چهار دانه فلفل سیاه و پنج و شش عدد الاچی خورد اندک بریان کنند و بعد ازان بدستور خوب بپزند که مهرا گردد و یا بدون بریان کردن درست کرده و پخته باشند بخورانند و با نان مذکور با شوربای حلام که اول خوب اورا در روغن و ابازیر متعارفه بریان کرده بعده با ترشی لیموی کاغذی با نارنج و یا با ترشی انبه خام پخته شود بدهند و تدریج را از دست ندهند و از ثقل معده پرحذر باشند تا آنکه قوت حاصل شود و به مریض قوت و توانائی در آید و اگر گویند که مایه تقلیل نمک

قلیه کعظیمة بالقلی من اللحم المقطع فی القدر ... امراق جمع مرق ... شوربا ... فتح لام مخففه ... نان و نا واقفان ... پودینه ... حلام بالفتح و تشدید لام ...

غذا می‌دهم پس اینهم باطل و عاطل حاشا که عقلاء فرنگ چنین امر را روا دارند و گوارا
نمایند چنانچه از استفتا که مع جواب آن که بعضی از مشاهیر ایشان تحریر فرموده‌اند
و در خاتمه خواهم نوشت تصدیق همین می‌شود فصل ششم در توضیح و تنقیح فوائد
و نکات عبارت شیخ الرئیس که در مقام علاج هیضه نوشته و زلات جواب بعضی
از اکابر اطباء بدان ایدک الله تعالی که انچه بعضی سلمه از اکابر اطبای عصر در فن طبابت
مشهور به حذاقت‌اند و دادن آبجوش غلیظ برنج و آش و غیر آن در هیضه و تخمه
هنگام اشتداد عوارض دیه اشتلائیه هیضه و تخمه طریقه مختار بل از اجتهادات و
مخترعات ایشانست در جواب بعض احبای اجله که استفسار از حقیقت و ماهیت
هیضه و جواز و عدم جواز غذا در مرض مذکور فرموده‌اند نگاشته‌اند باعث استعجاب
و استبعاد و منازل دور از طریق صدق و سداد قال المجیب سلمه عاصی هنوز قدرت خیلی
عدیم الفرصت چرا که عمو صاحب میر صفدر علی صاحب انتقال فرموده‌اند و مصیبت
ایشان تیمار و فرتم در بین زودی ضرور لهذا مختصر نوشته میشود که تخمه و هیضه
سببش قصور هضم و فساد غذاست در یصورت تا مقدور منع از غذا ضرور بلکه نیست
و علامات آن که ثقل و نفخ و آروغ ترش و غیره انچه که علامات امتلا اند اگر یافته
نشوند و نقاهت بدرجه اتم رسیده باشد و مرض وبائی خاص تخمه و هیضه نیست
گاهی هر دو مرض مذکور در ایام فساد هوا منتقل بوبا می‌شود الا وبا امری دیگر است
نعوذ بالله منها که در ان التهاب اضطراب و هیجان احساس حرارت بدرجه اتم میشود
در یصورت آب سرد و بدرجه اخیر غذا بهترین و دو مست و مشخصات و جزئیات این
مرض وبا بسیار اند که برای تحریرش دفتری باید در یصورت و دادن غذا او مسهل

ازان مفوض برای طبیب لبیب است بعد دریافت و تعجیل در ادن غذا خطا و بر محل غذا
منع از غذا موجب هلاکت متصور پس در ادن غذا و منع ازان امر کلی نخواهد بود
فقط والسلام خیر الختام **اقول** لا یخفی ما فیه چه قوله ونقاهت بدرجه اتم نرسیده باشد
لغو و سخیف است زیرا که نقاهت که در کتب لغویه بمعنی برخواستن از بیماریست
بعد دفع شدن بیماری صادق می آید و اینجا مقصود مستدل بیان علامات مهلکه
در حالت عروض و وجود هیضه و تخمه است فی الصحاح نقه من مرضه بالکسر نقهاً وکذا
نقه نقوها فهو ناقه اذا صح وهو فی عقب علته انتهی و مستدل که ابتلای هیضه را گاهی
بلکه اکثر از ابتدا و آغاز این مرض اعراض ردیه مثل غور عینین و انخراط وجه و دقت
الف و لطاء صدغین و برد اطراف ظاهر میشود و بسا اوقات اشتداد در عوارض
شده سقوط نبض و غشی و دیگر اعراض ردیه منکره که منشا آن ضعف و انحلال
قوی و ارواح و عجز و قهر طبیعت مدبره بدنیه است بسبب سرایت سمیت مواد ردیه
فاسده مهیجه و محدثه هیضه باعضای رئیسه عارض میگردد و قال الشیخ والحکیم علی فی الهیضة
ثم ربما ادی الی اختلاف کغسالة اللحم الطری منتنة الرائحة والی الخراطة ثم یودی
الی استرخاء النبض لضعف القوة الحیوانیة الخ و التشنج والعرق البارد واما العرق البارد فلضعف الطبیعة
وضعف القوی لما سکه عن امساک الرطوبات فی البدن فیندفع ما یکون بالقرب
من الجلد بالعرق واما البارد فلقلة الحار الغریزی وبرد المائیة لطبعها والی الموت
لکثرة تحلل الارواح وانطفاءها پس نرسیدن ضعف بدرجه اتم معنی ندارد زیرا که اگر
ضعف بدرجه اتم نمی رسید هر آئینه عروض و ظهور اعراض ردیه مذکوره صورت نمی بست
و در اظهور و بروز اعراض مسطوره که تخلف از ضعف و انحلال قوی و ارواح میگردد

۵۱ غور بفتح فرو رفتن چیزی در زمین پست ۱۲ منه
۵۲ انخراط بمعنی دقت ۱۲
۵۳ لطاء الصدغان اسم التصق جلدهما بالعظم من باب فتح وهکذا فی بحر الجواهر وفی الصراح لطو بر زمین چفسیدن ع بفتحهما ۱۲
۵۴ قهر چیره شدن ع بفتحهما ۱۲

خلا و نقاء متصور و متخیل می تواند شد که غذا داده شود و لوسلم که مراد مجیب باتی تقدیر
لیفرضه درینجا قطعا مخالفت غذا است مرصاحب هیضه و تخمه را تا باقی ماندن علامات
امتلائیه مذکوره پس برین تقدیر هرآئینه در قول و فعل مجیب بون بعید منافات
کلیه لازم می آید و مشاهده برعکس و خلاف آن شاهد عدل ست زیراکه صاحب تخمه
و هیضه را در حالت عروض و وجود علامات امتلائیه ردیه و عدم نقا معده و بدن
اعطای آجوش برنج غلیظ بعد هرقی و هر استطلاق مرة بعد مرة طریقه مختار
بل اجتهاد مجیب ست پس لازم ست که فعل خود را مطابق قول خود سازد قال الله
عز و جل فی کتابه العزیز یا ایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر
مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون الآیه و ما هذا الا الضلال والوبال
قال الخجندی فی ترویح الارواح فان الطبیب یجب ان یکون علیما بالطبائع
العلل و ان یکون ذا علم و خبرة لقوی الادویه والاغذیه و کیفیة استعمالها
و ان یکون عارفا بکیفیة مباشرة العمل فان العلم بغیر العمل ضائع ضلال والعمل
بغیر العلم محال کما قالوا احکمها حکم الصورة والمادة فان الصورة لا تبقی بلا المادة
ولا تبقی المادة بالا صورة و یؤیده قول النبی صلی الله علیه و آله العلم بغیر العمل وبال
والعمل بغیر العلم ضلال قال بقراط اذا کان الطبیب عالما عاملا کان کمن
یمشی علی رجلین و اذا کان عالما غیر عامل او عاملا غیر عالم کان بمنزلة من یحجل علی رجل
واحدة قوله والا و بار امری دیگرست الی قوله و احساس حرارت بدرجه اتم میشود
غیر سدید زیراکه وبا را التهاب اضطراب و هیجان و احساس حرارت بدرجه اتم
لازم و ضروری نیست که بدون آن حدوث وبا متعذر باشد زیراکه وبا عبارت

ازمرض عام ست وعام ست ازانکه بارد بود مثل هیضه بلغمی یا غیران یا حار باشد
مانند هیضه صفراوی وطواعین وحمیات حاره وحاده وانکه ونوازل حاره
وبائیه وقد بینا ذلک فی الشهاب الثاقب بالتوضیح والتصریح (جمیع زکام ۱۲) وقوله در خصوصیت
آب سرد بهترین دواست نیز مقدوح ومخدوش ست زیراکه در هیضه بلغمی و
نوازل وانکه ودیگر امراض بارده وبائیه چگونه آب سرد مفید خواهد شد ونیز عموما
در هیضه صفراویه تجویز آب سرد در همه ازمنه مضر زیراکه در هیضه صفراویه هم در
ابتدا تا وقتیکه نقای تام نشود قی واسهال آن قابل حبس نبود هرگز آب سرد که حابس
وقاطع اسهال وقی صفراوی ست جائز نیست قال الشیخ فی علاج الهیضة واذا علمت
ان المواد فی البدن صفراویة هائجة وانها ربما کانت من المعاون علی حدوث
الهیضة ولیس الخوف کله من الغذاء لم تجد بدا من تبرید المعدة حینئذ من خارج
بما یبرد وبالثلج بعد معونة علی القی ان مال الیه بقدر محتمل وفی ذلک التبرید تسکین للعطش
ان کان واذا امعن القی فمما یحبسه ایضا تبرید المعدة بمثل ذلک الخ وفی کتاب البیان
وقد یحدث الهیضة ایضا عن شرب الماء البارد علی الریق واستعمال الاغذیة الغلیظة
بعده کالذی یعرض فی الفطر من الصوم وهکذا قال الشیخ ایضا وقوله وبدرجه اخیر غذا بهترین دوا است
نیز غلط وخبط ست زیراکه سوای تخمه وهیضه در امراض وبائیه دیگر مثل جدری وحصبه وطواعین وحمیات وبائیه
وحکه وجرب که اینها از امراض وبائیه اند چگونه مریض متحمل فاقه واساک غذا خواهد گردید که او را درین امراض
بدرجه اخیر غذا داده آید بلکه درین امراض فاقه واساک ومنع از غذا تا بدرجه اخیر
زیاده تر باعث هیجان وثوران صفرا وحرارت وشدة التهاب واضطراب وغیره را
زیاده خواهد کرد وباعث انهاک بدن وقوت خواهد گردید سبحان الله کجا در تخمه

(۱) بفتح روزه کشاده دن ۱۲ منتخب
(۲) انهاک ضعیف وناتوان کردن ۱۲ منتخب

و ہیضہ بعد ہر استطلاق و آمدن ہر قی و رعین شدت اعراض وبائیہ دادن آبجو
غلیظ برنج وتجویز آن باصرار واجبار وکجا عموما درامراض وبائیہ از دادن غذا تا ہنر
وفراریت صلاح کار کجا و دل خراب کجا ۞ ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا ۞
ولا یخفیٰ ما فیہ من الانہماک فی الانہاک والاہلاک اللہم احفظنا عن شرور
انفسنا وسیئات اعمالنا قولہ بی دریافت بی محل یعنی تا وقتیکہ در تخمہ و ہیضہ وبائی
باشد یا غیر وبائی نقاہی تام نشود و علامات امتلائیہ قطعا زائل نشدہ باشد دادن غذا
خطا بل حتما جزما وعقلا ونقلا ومشاہدۃ وتجربۃ سبب ہلاکت مریض بخلاف آن
اگر بمحل غذا در امراض امتلائیہ خصوصا در تخمہ و ہیضہ بعد نقاہی تام ظہورا بینا
ایس و یاس در دادن غذا احتیاطا تامل کردہ شود ہرگز ہلاکت مریض متصور
نیست زیراکہ طبیعت مدبرہ بدنیہ درین وقت در رطوبات ومواد زائدہ تصرف
خواہد کرد واز آنہا تغذیہ بدن متصور خواہد شد قولہ پس دادن غذا ومنع از آن امر
کلی نخواہد بود دال ست بر عدم تدبیر ومہارت مجیب در فن طب زیراکہ تمامی
حذاق وائمہ فن کلام درین اتفاق دارند کہ در ہیضہ بلغمی باشد یا صفراوی تا حینیکہ
نقاہی تام حاصل نشود و آثار و علامات وامارات امتلائیہ ہیضہ برطرف نشود غذا
بل ادویہ غذائیہ مانند سکنجبین وماء العسل نیز جائز نیست و وقتیکہ آثار نقاہی تام بتدبیر
وتفطن تام طبیب حاذق در تمامی احوال مریض از نبض وبشرہ وعود و نہوض نبض
وقوت ودفع ثقل ونفخ وقراقر ودرد معدہ وامعا وزوال غشی ودیگر اعراض ہیضہ
ہیضہ بوجہ اتم ظاہر شود ظہورا بینا وانکان ظہورہا فی السابع اوفی اقلہ اواکثرہ
پس آن وقت غذا است نہ غیر وانچہ از حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ مروی ست

الداء الدوی ادخال الطعام علی الطعام مؤید این مقال ست زیراکه حدوث
هیضه صفراوی و بلغمی هر دو بدون پری معده و امتلاء و افساد طعام صورت
نمی بندد چنانچه از قوله که تخمه و هیضه سببش قصور هضم و فساد غذا است نیز ثابت ست
یعنی از قول مجیب ۱۲
و ظاهر ست که تا وقتی که سکون در نائره هیضه و اعراض رویهٔ آن نشود نقاء از
طعام و مواد متصور نیست بلکه عدم سکون نائره هیضه دلیل یقینی قطعی بقای
طعام و مواد فاسده در معده و بدن ست پس در چنین وقت و حالت از دادن
غذا ادخال الطعام علی الطعام که حضرت نبی آن را داء دوی یعنی مرض شدید و
لاعلاج فرموده کما ینبغی لازم خواهد آمد و از ان مخالفت با قول رسول مقبول کما حقه
ثابت و لازم خواهد گردید و مؤکد همین ست انچه شیخ الرئیس در علاج هیضه گفته
اذا ظهرت علامات الهیضة فاخذ الجشاء یتغیر عن حاله و یحس فی المعدة ثقل و فی الامعاء
بوخز و ربما کان معها غثیان فیجب ان لا یتناول علیه شیء البتة و لا بعد ذلک
الا عند ما یخاف سقوط القوة فیدبر بما سنذکره زیراکه قول شیخ فیجب ان لا یتناول
علیه شیء البتة اگرچه دلالت صریحه به منع غذا دارد لکن بر این اکتفا نکرده باز تاکید
لمنع الغذاء فرموده و لا بعد ذلک یعنی بعد ظهور علامات و اعراض دیه هیضه نیز چیزی
نخورند تا اینکه سکون نائرهٔ هیضه کما ینبغی شود و خوف سقوط قوت بسبب نقاء
و خلاء لاحق شود و چونکه قوله و لا بعد ذلک دال بر ممانعت غذا بعد ظهور عوارض و علامات
هیضه مطلقا بود و از ان برای بعدیت زمانه معین ثابت نمی شد که تا کی بعد ظهور
اعراض هیضه غذا نخورند لهذا بعد قول مذکور گفته الا عند ما یخاف سقوط القوة
فیدبر بما سنذکره یعنی نه وقت ظهور علامات هیضه چیزی تناول کنند و نه بعد آن

سله ٥ بیماری مهلک ادخال طعام بر طعام ۱۲

سله ٣ در کتاب السماء والعالم از بحار الانوار مرقوم ست الداء الدوی توصف علی المبالغة ای الداء لاعلاج له او بعید علاجه من دوی بالکسر یدوی ای مرض و در مجمع البحرین ست و فی حدیث علی علیه السلام قد ملت اطباء هذا الداء الدوی ای الشدید ۱۲

چیزی بخورند مگر وقتیکه بسبب نقاء و خلا خوف سقوط قوت مستطرق گردد (قوت) او
بتدبیرش بچیزی که ذکر آن خواهم کرد باید پرداخت و مراد از سقوط قوت در اینجا
آن نیست که بعد ظهور علامات هیضه از ابتدا سقوط قوت و نبض بسبب ایلای اقتلاع
مواد فاسده و سرایت سمیت آن باعضای رئیسه لاحق میشود و غشی و دیگر
اعراض کریهه عارض می گردد بلکه سقوط قوتی مراد است که بعد نقای کلی و سکون
نائره هیضه و عود نبض و نهوض قوت و استقرار احوال و طبیعت مریض بسبب
گرسنگی و فاقه و خلای بحت عارض شود و حادث گردد زیرا که نهی و منع غذا که
از قوله فیجب ان لا یتناول علیه شیئ البتة ثابت می شود مراد از ان منع تناول
غذا وقت شروع و آغاز هیضه ست که زمانه ابتدای آنست و آنچه از قوله و لا بعد
ذلک ثابت میشود منع تناول غذا است در هر ازمنه باقیه که زمانه تزاید و انتها
و انحطاط ست و چونکه دفع این مرض بسبب قلت و کثرت مواد و سمیت و ردائت
آن و ضعف و قوت مریض مختلف میشود لهذا شیخ الرئیس درینجا الا عند بانخاف
سقوط القوة مطلقا فرموده و زمانه معین و محدود به یک یوم یا دو یوم و یا کمتر
و بیشتر ازین نکرد و نیز مخفی نماند که شیخ الرئیس بعد قوله الا عند بانخاف سقوط
القوة آنچه تفریع بقوله فیدبر بما سنذکره کرده و تصریح باعطای غذا اینجا هم
نکرده بلکه تدبیر سقوط قوت را بما سنذکره موعود ساخته درین اشعار و تنبیه ست
باینکه در حالیکه نقای کلی نشود اگر درین هنگام اندیشه سقوط قوت مستطرق
و یا سقوط قوت هم شده باشد لائق ست که بخیال سقوط قوت تناول غذا
نشاید بلکه درین حالت تقویت قوت باشمام روائح طیبه و بخور عطره مرغوبه هر مریض

لکن کما قال الحکیم علی فی شرح القانون فی تعریف الہیضۃ وکثیرا ما تکون المواد
الفاسدۃ متغیرۃ نحو تغیر سمی بان یحدث لتلک الرطوبات کیفیۃ سمیۃ فاذا تادت
الی القلب والدماغ اورثت تلک الاعراض کلہا ولذلک تری الحذاق من الاطباء
یعنون فی الہیضۃ والتخمۃ غایۃ العنایۃ بعلاج القلب وتقویتہ ونحن فی الاکثر نقتصر
فی علاج ذلک بالعطریات والمقویات فیحصل العافیۃ باذن اللہ تعالی ۔ باعطا
غذا واطعام طعام چنانچہ مؤید ہمین ست قول شیخ کہ در آخر فصل علاج ہیضہ
گفتہ ویجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعموا
بل ادخلوا الحمام وصب علی رؤسہم ماء فاتر واخرجوا ولم یطعموا وبعد از ین میگوید
فان ظہر التشنج فاستعمل علی المفاصل القیروطیات الملینۃ حارۃ غواصۃ ویکون فی
القیروطیات دہن الناردین والسوسن وفی الصیف بدہن البنفسج وکذلک الی
علیہا خرقۃ مغموسۃ فی ادہان مرطبۃ ملینۃ وفی الزیت ایضا ویجب ان یعتنی
بتکمیدہ فلا یزال یرخی موضع الزرقتین والعضل المحرک للحی الاسفل بالقیروطیات
وبعد این ہمہ تاکیدات بلیغہ ومبالغات شدیدہ درباب غذا کہ از اقوال وعبارات
مقدمۃ الذکر تاکید ابعد تاکید منع غذا بپایہ ثبوت رسیدہ می گوید وان سکنت
ثائرۃ الہیضۃ وناموا فاطعموا زیرا کہ نوم درین مرض بغایت دلیل محمود ست وعلامت
سکون ثائرہ ہیضہ واستقرار واستراحت طبیعت ودفع قلق واضطراب کہ
دلیل بر طرف شدن توجہ مواد فاسدہ ہیضہ بسوی قلب ودیگر اعضاء رئیسہ است
چنانچہ حکیم علی در شرح قانون در فصل ہیضہ می گوید وفی المیامر تلک الاعراض
السہر لانہ اذا نام العلیل نقصت العلۃ انتہی واطعمتہم شیئا من الربوب اوحلیہم الکم

٥٧ ای مثل التشنج وقوع البرد والعرق البارد وضعف النبض وغیرہا کما قال الشیخ وقد مر سابقا ... ٥٢ ... المعروف ...

برفق ولایکثرون اللبث فیہ بل قدر ما ینالون من طوبة الحمام ثم تخرجهم وتعطرهم
وتغذوا ہم غذاء قلیلا خفیفا حسن الکیموس الخ وقال بقراط البدن الذی
لیس بالنقی کلما غذوته انما تزیده شرا وجالینوس در تلخیص آن گفته و ہذا لانه یفسد
لفساد الکیموس الردی ولکن ذلک یعرض اذا کانت المعدة ممتلیة من کیموسات
ردیة وابن ابی صادق در شرح آن گفته البدن الذی لیس بالنقی ہو الذی
فیہ اعنی فی المعدة منه اخلاط ردیة کثیرة والغذاء یفسد فیمن ہذه حاله وان کان
محمود الفساد الکیموس الذی فیہ فیزداد البدن بذلک شرا وقرشی نیز در شرح
قول بقراط می گوید سبب ذلک ان المادة الردیة تحیل الوارد من الغذاء الی طبعها
فتزداد وذلک موجب لزیادة الشر ومانع من تقویة البدن کما فی الناقه المذکور
فیجب الاستفراغ لیمکن التقویة وازین ہمه تصریحات عدیده وبینات باہره
سدیده زیاده تر در باب دادن غذا ومنع ازان در مرض ہیضه چه امر کلی وحکم
قطعی خواہد بود که مجیب امر کلی نبود نش ساخته واز کلیت آن انکار وشته نفہمیده کردید
ولا تکن من الغافلین لذا ہلین فان انکار المجیب لکلیة ہذا الامر امر عجیب واضحوکة
واغلوطة عند التطبب الا یبیت وما توفیقی الا باللہ علیه توکلت والیه انیب

خاتمه

دران سه فصل ست **فصل اول** در بیان فتاوی وتخطی مجتہدین و
علمای فریقین **استفتا** چه میفرمایند علمای دین ومفتیان شرع متین
اندرین مسئله که نزد اطبای یونان باتفاق در مرض ہیضه وقتیکه سمیت ہیضه
در بدن مریض اثر کرده واعراض دیه پیدا کردیده تا وقتیکه امتلاء معده

وامعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط مہیج ہیضہ دفع نشدہ باشد و علامات متناہیۂ رد ہیضہ مثل غشی و تفخ و قراقر معدہ و قلق و کرب و امتلاء و سقوط نبض و دیگر اعراض ردیہ برطرف نشدہ باشد دادن غذا جائز نیست و کسانی را کہ غذا دادہ می شود ہلاک می شوند پس اگر کسی ہمچو مریضان را اجازت خورانیدن غذا بدہد و گوید کہ در شرع منع از دادن غذا وارد نشدہ ہمچنین اگر بعضے طبیبان اجازت غذا دادن بکرر مخالف قواعد طبیہ دہند و با وجود علم اینکہ غذا درین اوقات منجر بہلاکت ست دیدن استخارہ برای دادن غذا جائز ست یا نہ و اگر بعد دیدن استخارہ استخارہ مجاز شود بران عمل می باید یا نہ پس کسیکہ مخالف رای حذاق اطباء با وجود علم ضرر کسیکہ از قواعد طب واقفیت ندارد مستخیر شود و اجازت بدہد و یہ ہمچو مریضان اصرار بر دادن غذا نماید و گوید کہ استخارہ دیدہ ام بگذار ہمچو کسان ماخوذ الذمہ خواہند شد یا نہ و بر قول ایشان عمل می باید یا نہ و اگر استخارہ وجہ آید عمل بر ان واجب ست یا نہ بینوا توجروا ہو المصوب

ہمچنین اطباء یونانیین کہ خلاف قواعد عمل سازند و باعث ہلاکت مریض شوند ماخوذ و آثم خواہند شد حررہ الراجی عفو ربہ القوی ابو الحسنات محمد عبد الحی تجاوز اللہ عن ذنبہ الجلی والخفی وحفظہ عن موجبات الغی

مہر جناب مولوی عبد الحی صاحب

اصاب من اجاب نمقہ خادم اولیاء اللہ الکریم محمد ابراہیم غفر لہ اللہ الرحیم ابن مولانا مولوی علی محمد مرحوم

مہر مولوی محمد ابراہیم صاحب

صح الجواب حررہ محمد رحمت اللہ عفی عنہ در صورت مرقومہ استخارہ اگر واجب ہم آید عمل بران واجب نیست چہ جای عمل برہمچو استخارہ ہا کہ در غیر محل خود واقع شدہ ہرگز برین عمل نشاید و اجازت غذا ہر قسم کہ باشد تا نقا تام معدہ

واسعا خصوصا درین مرض هیضه وبائیه که سمیت آن اثر کرده باشد واعراض ردیه
مفصله استفتا موجود باشد هرگز جائز نیست کسیکه درینصورت تجویز غذا نماید خاطی است
وبلاشک خوف مواخذهٔ اخروی ست هرگز غذا نباید داد وعمل بر قول هیچکسان نباید کرد
والله اعلم بالصواب وعنده ام الکتاب اقل افراد الناس ابو العباس سید محمد فدا حسین
عفا عنه فی الثقلین صح الجواب مولوی حکیم محمد ابو الحسن عفا عنه [مهر مولوی حکیم محمد ابو الحسن] الجواب
المرقوم صحیح حرره حکیم میر سید علی ابن سلطان الاطبا حکیم میر حیدر علی مرحوم محمد شاهی
هرگاه باتفاق اطبا حاذقان وعقلا وتجربه کاران اعطای غذای خاص یا مطلق
غذا مضر معلوم شود استعمالش جائز نخواهد بود واین محل استخاره نیست پس اگر
کسی استخاره نموده خطا کرده وبران اعتنائی نمی شاید ودر صورت مذکورهٔ بالا اگر غذا
کسی را استعمال کنانند خوف مواخذهٔ عقبی ست والله یعلم السید محمد ابراهیم مجتهد العصر
ابن جناب ممتاز العلما فخر المدرسین جناب سید محمد تقی صاحب مرحوم ابن جناب
علیین مکان سید العلما مجتهد العصر سید حسین ابن جناب غفران مآب مولوی
سید دلدار علی صاحب طاب ثراهم وجعل الجنة مثواهم [هو العالم] در محل مظنه ضرر دادن
غذا شرعا جائز نیست باستخاره یا بلا استخاره در هیچ موقع اگر کسی غذا دهد خاطی ست
ومأخوذ عند الله والله یعلم مهر جناب [زبدة العلما معین المؤمنین سید علی نقی] ابن جناب علیین مکان طاب ثراه
در محل ضرر دادن غذا بمریض شرعا جائز نیست واز وجوب استخاره وجوب شرعی لازم نمی آید
هو العالم مهر جناب [ملک العلما تاج الاتقیا افضل المسترشدین نبیل المسلمین مورد تفضلات بیغایات حضرت واجد علی شاه مجتهد العصر والزمان نائب جبیب یزدان مولانا سید بنده حسین صاحب] لفحوای آیهٔ کریمهٔ شاهد هایه لا تقتلوا
انفسکم اجتناب از دادن غذا در محل ضرر عقلا وشرعا واجب
واستخاره با وجود مظنه ضرر واضرار بیمحل مهر جناب [سید ابو الحسن] ابن جناب ملک العلما بنفا ولا تلقوا بایدیکم

الی التهلکة اجتناب از خوردن مضار اغذیه لازم ست مدظلهما سید محمد حسن از جناب ملک العلما

فصل دوم در بیان فتاوی دستخطی اطبای ماهرین موجودین استفتا

چه میفرمایند اطبا درین مسئله که اگر کسی را مرض هیضه لاحق شده و امتلاء معده
و امعاء از غذا و طعام فاسد ردی و خلط مهیج هیضه رفع نشده باشد و علامات مهلکه
هیضه مثل غشی و نفخ و قراقر و درد و قلق و کرب و امتلا و سقوط نبض و دیگر علامات
ردیه برطرف نشده باشد آبجوش برنج یعنی پیچ و آش وغیره غذا مکرر دادن جائز است
یا نه بینوا توجروا **جواب** باسمه سبحانه درینصورت تا نقاء تام دادن غذا
مطلقا جائز نیست چه درصورت مرقومه ادخال طعام علی طعام آخر حال آنکه غذای
اول هضم نشده باشد لازم خواهد آمد و ردی بودنش از مسلمات اطباست
که جمله اسفار ایشان ازین مقوله مسلمه من جمله مقولات کلیه مملوست و انکارش از شیمه شیمه بالکسر طبیعت و خوی نیز آمده ۱۲ منتخب
صاحبان ذهن سلیم و فهم مستقیم مستبعدست فی القانون لا یتناول کل مستصح
مالم یصدق الشهوة البتة ولم تخل المعدة و الامعاء العلیا من الغذاء الاول انتهی
قال الآملی وذلک اذ لو استعمل قبل ذلک غذاء آخر لکان ادخل غذاء علی غذاء لم
ینضج نضجا صالحا ولم ینهضم وذلک اضر شیء بالبدن لان الطبیعة ان لم تشتغل
بالثانی فسد و افسد الاول وان اشتغلت به و اعرضت عن الاول افسده و
ان اشتغلت بهما لم یکن فعلها فی کل واحد تاما فیفسدان معا و یحدث التخمة انتهی و
چون این فعل درحالت صحت ناجائز باشد کما مر پس بطریق اولی درحالت مرض
بخصوص این مرض که مهلک مسقط القوی و مضعف طبیعت مدبره است
ممنوع و منهی عنه خواهد بود و کیف لا چه وقتیکه انصراف طبع از یک غذا و اشتغال

بدیگرے با معیت تصرف در ہر دو مفسد باشد با وجودی که طبیعت
بحال خود باشد در حال صحت فما بالها فی ذلک الوقت بل که مع ذلک المحدود فیما
نحن فیه انصراف طبیعت از جانب غذا اصلا مظنون بل متیقن ست و عدم
انهضام غذای اول و موجب بودن آن این حالت یعنی ہیضه که حالتی ست
مخوف و در ردارت مراتب از پیستا تخمه که در حق آن از شیخ الصناعة وارد
شده ست ولا شیء اضر من التخمة قال الآملی و ذلک لانها فساد یعرض لما فی المعدة
من الغذاء و هو اذا فسد اضر بنفسه بافساده للمعدة والاعضاء التی تغتذی منها هو
او بخاره و للارواح والرطوبات بتفتیته لها و بتهیؤها للعفونة الی آخره اول الاکل
است بر تر دعوی علاوه ازین بحکم جزئی ہم تصریح ترک غذا در کتب معتبره قوم
موجود ست فی القانون اذا ظهرت علامات الهیضة و اخذ الخبار یتغیر عن حاله
و یحبس فی المعدة ثقل فی الامعاء بوخز و ربما کان معها غشیان فیجب ان لا یتناول
علیه شیء البتة ولا بعد ذلک الا عند ما یخاف سقوط القوة انتهی و فیه ایضا و یجب
ان یغذوا بما لیس فیه کلفة ان اجبار المعدة و اضعاف قوتها مثل ما فی دهن
الخل و دهن الزیت والماء الحار و لا یجافیه تغذیته و هم مفتقرون الی ضد التغذیة
انتهی و فی الیامر لفخر الدین النیشاپوری فی علاج الهیضة الحادثة عن فساد الطعام
یومر بالصوم والحرکة لینقطع الفضل و یعطی بعد التنقیة المیبا و خبز منقوع فی الشراب
الریحانی انتهی کلامه و ابن جبل در مختار گفته در باب علاج ہیضه که سبب آن تخمه
باشد یجتهد فی النوم و یمنع من الطعام بالکلیة انتهی و نیز گفته و اطال الجوع و عاد الی
قانونه فی الغذاء مع تقلیل و تلطیف انتهی و صاحب شرح الاسباب گفته و یومر بالتقلیل

بالنوم فی المواضع الباردة والجوع نافع جدا انتهی وصاحب مقاصد الاطبا گفته یجب
ان لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعموا بل ادخلوا
الحمام انتهی و در مقام دیگر ازین کتاب گفته فاذا سکنت نائرة الحیضة و ناموا فاشتهوا
اسقیتهم شیئا من الربوب و ادخلتهم الحمام برفق ولا یکثرون اللبث فیه بل قدر ما
ینالون من رطوبة الحمام ثم تخرجهم وتغذوهم غذاء قلیلا خفیفا انتهی بالجملہ استعمال
اشیاء مذکورہ درصورت مرقومہ اتباعا لما نقل من اقوال الاطباء الکاملین و الحذاق
الماهرین بوجہ من الوجوہ جائز نخواہد شد هذا ما ظهر لی من تحقیق المقام و یعلم بحقائق
الامور الله العلام فقط (بدر اعدائے دین شہید مظفر حسین) مہر حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب ابن
سلطان الاطبا مسیح الدولہ مرزا علی حسن خان بہادر مرحوم و مغفور طاب ثراہ
جواب باصواب ست و لائق قبول اولی الالباب مہر (محمد جعفر خان بہادر) درینصورت
دادن غذا خطاست نباید داد (سید زین العابدین) عرف حکیم میر عابد علی صاحب
درینصورت دادن غذا ناجائز ست مہر (سید جعفر علی) لقد اجاب استاذی علی اجابة
مہر (سید مجتبی حسین) شاگرد جناب حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب الاغتذاء
فی هذا المقام من تخطئة العظام مہر (محمد ابن حسین المعروف بعلی حسین) انچہ معظمی و
مکرمی حکیم مرزا مظفر حسین خانصاحب بہادر تحریر فرمودہ اند حق ست مہر
(سید علی ضامن) الامساک من الغذاء فی حالة الامتلاء معمول الاطباء والخلاف عنہ
خلاف تجربة العقلاء و فی تلک الحالة یناسب هذه المقالة الصوم خیر من النوم سید
محمد سلطان العلما المنعمة اللهی الحسینی درینحال غذا دادن بوجہ من الوجوہ جائز نیست
و کسیکہ جرأت و اقدام بر دادن غذا نماید خاطی محض ست ہرگز بر قولش

عمل نمایدساخت | سید مرتضی ابن سید محمد قریشی | من سلک علی طریقة الاطباء المجربین الحاذقین والحکماء الراسخین الماہرین واتبع الشیخ الرئیس وغیرہ من المتقدمین والمتاخرین فاعطاء الغذاء فی ہذہ الحالة ممنوع عندہ وغیر صحیح واما المحدث بخلاف ذلک ففساد قولہ بین وخطاءہ واضح کما ظہر بالاسناد التام فی ہذا المقام من کلام المجیب العلام اعلی اللہ درجتہ والمقام فقط | العبد الراجی میر نواب | ہو العلیم الحکیم لاشک ان اعطاء الغذاء فی ہذا المقام غیر جائز کما صرح بہ المجربون والمحققون ولا حاجة فی تصحیح ہذا القول الی الدلائل والاشلة الی تحصیل باخذہ بالامعان والنظر لانہ کالبدیہی ان علاج الامتلاء بالخلاء وان کل مرض یعالج بالضد سید رضا حسین عفی عنہ کافی ست درین مسئلہ کتابت جناب حکیم منظفر حسین خانصاحب امجد وترک غذا درین حالت واجب وخلافہ خلاف الجمہور السید حسین النقوی واقعی درچنیں صورت غذادادن جائز نیست | حکیم محمد اسمٰعیل | تمام الطب فی بیتین درج وحسن القول فی قصر الکلام فقلل اذا اکلت وبعد اکل ٭ تجنب من سقی قبل انہضام ٭ ولیس علی النفوس اشد باسا ٭ من ادخال الطعام علی الطعام ٭ | حکیم محمد عبد العلی | جواب مسطور صحیح است | غلام احمد | جواب مسطور صحیح ست | حکیم عبد العزیز | الجیب مصیب | حکیم عبد الحفیظ | درچنیں صورت استعمال غذا خطاست | علی احمد | التغذیة فی ہذہ الحالة کالسم القاتل زین العابدین عفا عنہ تداخل غیر جائز حکیم حسن رضا غذا درین حالت دادن ہلاک کردن مریض ست | حکیم احمد رضا | اگر معالج داند کہ معدہ وامعاء مریض از خلط فاسد خالی ست واکنون در ندادن غذا مریض راغشی وکرب وسقوط نبض ست غذا دادن اولی ست ورنہ درصورت امتلاء معدہ وامعا

غذا دادن خطاست که معده قوت هضم ندارد و مریض هلاک خواهد شد والله اعلم بالصواب

حکیم باسن علی عفی عنه بقلم خود جواب باصواب ست | محمد اشرف خان بهادر | در صورت

دادن غذا هیچ جائز نیست واجازت غذا در حال موجب هلاک مریض ست

هرگز نباید داد آری وقتیکه نقاء حاصل شود وجوع صادق ظاهر گردد مضائقه نیست

قبل این اعطاء غذا اثم کبیرست در شریعت طب والله اعلم بالصواب حرره محمد

عفی عنه و حیث ... سر فوره دادن غذا جائز نیست بلا احتراز استعمال دوای غذائی

مثل سکنجبین وغیره هم احوط است فقط وهو العالم | سید محمد علی | الشهید بالجواب

فقط هر چند ... مرض ... عسیر العلاج عدیم النجاح هست فی زماننا وقوع و ظهورش

اکثر ... بکثرت وقوع آن گویا انحصار وبا درین مرض گردیده

مخلوقات از ... خائف و هولناک میشوند خباثت آنرا پایانی و بیانی نیست در

امراض حاد فی الغایه و امراض حاد فی الغایة القصوی معدود کرده اند کتب طبیه

ازین مرض و طریق علاجش مملو است هر مؤلف و مصنف طرز بیان علحده دارد بر

عالمان و عاقلان مخفی نیست هویدا است پس مبتلا این مرض را در احوال اختلال

که حرارت شدیده و خباثت کثیره دارد اطعامش عقلاً و نقلاً و تقلیداً ناروا است

چرا که در آوان صحت اکل طعام در حالیکه ممتلی از طعام باشد ممنوع ست این امتناع

متفق علیه اطباء ست زیرا که باعث مداخل یا موجب افساد طعام اول می شود و آن

فساد یک نوع نیست بلکه انواع و اقسام فسادات می باشد و در اکل طعام مرکب اغذیه

مختلفة الجواهر والکیفیة والفعل و اکثار آن و کثرت الوان و امتزاج کثیف و لطیف

ممنوع ست و ... هم مجمع علیه حذاق ست که افتیار هر یک موجب فسادها ست

وهریک ازینها سبب هیضه میشود مؤیدش قول صاحب التذکرة وسببها فی الاغلب
اجتماع اغذیة کثیرة فی المعدة مختلفة الجواهر والفعل والکیفیة وسبق الکثیف اللطیف
فثقل وسد فلم یجد اللطیف منفذا فتغیر وفسد وقول صاحب النزهة واسبابها الحرکة
العنیفة وتخلیط الاطعمة بلا ترتیب وقول صاحب البصائر وسببها رجعة الکیلوس
من الکبد الی المعدة قبل ان یصیر کیموسا لعدم قبولها من دارة الغذاء او کثرتها
وقول صاحب ذخیره واسباب آن یعنی هیضه سه گونه هست یکی آنکه طعام بسیار خورده شود
چندانکه معده آنرا نتواند گوارید دوم آنکه طعام بوقت خورده شود واین چنان بود
باشد که طعامی که قوی تر و دیرگوارتر باشد نخست خورده شود و از پس آن طعامی
نازک و زودگوار خورده شود یا از پس طعام میوه های تر خوردن چون انجیر و مشمش
وغیر آن خورده شود تا آنچه زودگوار باشد بگوارد و بر سر آن طعام ناگواریده باشد
وآنرا تباه کند سوم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تباه باشد یا بمعده اندر تباه شود
و مانند دارو گردد و چون طعام بمعده اندر تباه شد هر چه از وی بخلط صفرا مانند
تر باشد بقی برآید و هر چه بخلط بلغم مانندتر باشد باسهال بیرون آید پس این
اسباب و علل تخمه بی اعتدال نموده است یعنی انجیر و جوید آورد که اردو و خبث باشد
پس بالیقین همین علت و سبب اصلی آوردن آنی مریض هیضه را طعام اول
علی الهیضه پیدا کردن ست کدام عقل این تجویز خواهد کرد و ما و را استعداد
صحت در آوان تداخل و تخمه و سوء هضم بغیر از افطار تمام از طعام کسی از اطبا تجویز
حکم الطعام و اغتذا نکرده است حتی که دوای غذائی را منع نموده اند پس قطع النظر
از عقول فضلا و اطبا عقول جهال در هیچ احوال تجویز غذا نخواهند کرد اگر

بعقل هیولانی عرض نمایند از تجویز اطعام احتراز شدید خواهد کرد و از کتب کملای سابقین
ولاحقین استنباط قوانین علاج نموده شد هیچ قاعده اطعام در حال امتلاء معده
خصوصاً در آوان هیضه یافته نشد چنانچه صاحب ذخیره میگوید اما جلاب با عسل از
دو کار نشاید خورد یکی آنکه هر دو اندر معده محرور تباه شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو
غذا دهنده اند و خداوند هیضه را غذا باز باید گرفت و آنرا که غذا باز می باید گرفت چیز
غذا دهنده چگونه شاید داد و در همین علاج بجای دیگر می گوید که خداوند هیضه را هیچ
حرکت نشاید کرد و هیچ چیز که بغذا ماند نشاید خورد و بباید خفت از بهر آنکه اندرین علت
هیچ علاجی چون خفتن و چیزی ناخوردن نیست چنانچه صاحب بصائر الطب
می گوید ویمنع فیه عن الحرکات والاکل والشرب من اقسام الغذاء الا بعد هیجان
الاشتهاء فیغذی بقلیل من الاغذیة اللطیفة ویمنع عنها ما دام القیء والاسهال
او القلق وینفع النوم والصوم وصاحب شفاء الاسقام میگوید که علاجها مقصور
علی ترک الغذاء یومه ذلک واخذ ماء حار بالاشجع لیتقیأ ما فی المعدة وتخلخل لیفها
ویعینها علی دفع فضل ان کان باقیا و شیخ الرئیس در قانون علاج هیضه را بطور
قاعده بسط تمام داده و در آن مقام نوشته و ربما کره بعضهم رائحة المرق وربما التذ بها
بعضهم وکذلک الشراب والبخور واما رائحة الفواکه فاکثرهم یقبلونها ویجب ان لا یطعموا
شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقاء لم یطعموا بل ادخلوا الحمام وصب علی
رؤسهم الماء الفاتر واخرجوا ولم یکلفوا و از قوانین معالجات امراض کلیه در هیچ
امراض که بعضی از آنها حاد فی الغایة القصوی وبعض حاد فی الغایة وبعض حاد جدا
وبعض حاد بقول مطلق هستند تجویز اطعام و اغتذا یافته نشده چنانچه شیخ الرئیس

گفته واکثر ما تیکلف فی تقلیل الغذاء ومنعه اذا کنا نعالج الامراض الحادة واین مرض
هیضه مرض حاد فی الغایة القصوی یا مرض حاد فی الغایة هست چرا که اکثر مریضان
ومبتلایان این مرض در دو سه روز بلکه در یوم واحد می میرند حدتش از فی الغایة
ازید یافته شد پس منع طعام برای اینها باشد یه لازم آید هر گاه که از کلیات جزئیات
معالجات امتناع ثابت گردید بکدام طریقه حکم تغذیه این مریضان تواند شد وضعف
وسقوط قوت که بسبب مثلا مواد فاسد و لکریت سمیت آن با عضای رئیسه
لاحق می شود وغشی ودیگر اعراض که به عارض میگردد موجب اعطای غذا می تواند
شد آری وقتیکه خوف سقوط قوت و عروض ضعف شدید بسبب شدت احتیاج
اعضا بسوی غذا بجهت جوع صادق بعد نقای تام معده وامعا از مواد فاسده
واخلاط ردیه باشد با شمام روائح طیبه وبخور عطره مرغوبه مریض پردازند بجهت
تقویت قلب وروح چنانچه حکیم علی در شرح قانون گفته وکثیرا ما یکون المواد الفاسده
متغیرة نحو تغیر سمی بان یحدث لتلک الرطوبات کیفیة سمیة فاذا تادت الی القلب
والدماغ اورثت تلک الاعراض کلها ولذلک تری الحذاق من الاطباء یعنون
فی الهیضة والتخمة غایة العنایة بعلاج القلب وتقویته ونحن فی الاکثر نقتصر فی علاج
ذلک بالعطریات والمقویات فیحصل العافیة باذن الله تعالی وبعد سکون نائره
هیضه ودفع اعراض مرقومه استفتاء غذا می توانند داد ودر صورت مرقومه
استفتاء اعطای غذا شرعاً وطباً وعقلاً ونقلاً وتجربةً جائز نیست هرگز نباید داد
اگر غذا درینحال بدهند خطای فاش کرده باشند والله اعلم بالصواب الیه المرجع
والمآب مهر حکیم سید باقر حسین صاحب

فصل سوم در بیان فتاوی که از نحریر اطبا

یونانیین دستخط کنانیده شد باید دانست که چون زمانه شیوع جهل و بدعت
و ضلالت ست پس بمقتضای حدیث شریف که در بحار الانوار در کتاب السماء
والعالم در باب حدوث عالم از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مروی است
اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
یعنی وقتیکه ظاهر شود بدعتها و ضلالتها در امت من پس باید که ظاهر کند
عالم علم خود را و اگر ظاهر نسازد پس بر وی ست لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه
انچه اعلان و اظهار آن واجب و لازم بود که دادن غذا بر نفسان هیضه در
حال عدم نقاء معده و امعاء و عدم تسکین نائره هیضه و شدائد اعراض آن
هرگز جائز نیست پس از ختم و ثابت و تحقق گردید که موافق صناعت طب یونانی
مروجه در اطبای هند دادن غذا موجب اهلاک و اتلاف مریض ست نباید و
مجوز غذا در هیضه غذا خاطی ست و شریک قتل و نیز موافق دستخط علمای فریقین
یعنی علمای اهلسنت و مجتهدین بمخالفت آن ثابت شد و ضلالت این فرقه
اطبای مجوزین غذا مبین گشت لکن چون این زمان زمانه جهالت و ضلالت است
و نفسانیت ست و اهل این زمانه از تحقیق حق کاری ندارند بلکه تا امکان بجا به
ظاهر نگر و بیان جهل ضلالت خود شان باخفای حق صریح می پردازند و سالک
مسالک جدل و اعتساف می باشند و در هر امر شاید بدفع الزام خود بلا حیله جوئی را
کار می فرمایند اگرچه از بیان سابق باعتبار شرع شریف و قواعد طب یونانی
مروجه هند راه چاره شان مسدود گردیده ولی توانند که در بخصوص زبان
بکشایند لکن احتمال آن بود که گویند که معمول بابان طریق حیوان یا طریق الترا

است وایشان بلا تکلف در بنگال غذا میدهند ما نیز موافق دستور العمل اینان
غذا می دهیم وطریق تقلید ایشان می پوییم بنابر آن ضرور شد که استفتهای مستخطی
این گروه هم مندرج کرده شود تا عوام الناس از ابله فریبی ایشان مبتلای فریب
نشوند وجادهٔ راستی را نگذارند واز ضائع کردن نفوس عزیز خود ها باز مانند
ونیز باید دانست که تحریرات ڈاکتران فخامت نشان هندی و ولایتی بلدهٔ
فرخنده بنیاد حیدر اباد صانها الله عن الشر والفساد که در جواب استفتها نوشته اند
بجنسه بلا کم وکاست درین رساله نقل نموده میشود تا کسانی که صاحبان تخمه وهیضه
ویا مبتلیان دیگر امراض امتلائیه را بی محل در حالت امتلا بدون حصول نقاء
خصوصا درین هر دو مرض بعد هر قی واستطلاق باجبار واصرار غذا می دهند
وحتما وجزما این بی بصیران بخیال خود شان آنرا موافق قواعد طب انگلشی
می دانند وبزعم باطل تاسی ومماشاة اطبای فرنگ بارتکاب اینچنین فعل
شنیع که نزد عقلای هر فریق جائز نیست مبادرت میفرمایند وآنرا برای فریب دهی
وتلمیع عوام کالانعام وصحبت جهال انام اجتهاد خود ها قرار داده اند متنبه شوند
وچشمی بمالند واز وبال اخروی بترسند وباز آیند زیرا که ائمه هر فن خلاف اصول
وخلاف عقل ونقل را در هر فن منجمله بدعات وسیئات آن فن شمرده اند وما علینا
الا البلاغ وما توفیقی الا بالله والیه المرجع والمآب واین فصل متضمن هست چند مطلب

مطلب اول در بیان آنکه دادن غذا درین مرض نزد اطبا که عمل شان
موافق طب مروج اهل مصر است جائز نیست چنانچه از استفتاء مستخطی حکیم جناب
سلطان جان صاحب که در مصر تحصیل این فن شریف فرموده اند ومعالجه موافق

دستور العمل اہل مصر میفرمایند ظاہر میشود اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ مین سی
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی اوسکو علی الاتصال قی اور دست دونون آرہے
ہون اور پیٹ اوسکا پہولا ہو اور پیٹ مین اوسکی درد اور نفخ ہو تو ایسی حالت
مین اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دست اور ہر قی آنیکے بعد چاولون کی گاڑہی یخنی
یا شوربا گوشت کا تجویز کری اور بتاکید پلاوی تو اطباء مصر اور عبرانی کی نزدیک
از روی اونکی تجربہ اور قانون کی ایسا علاج جائز ہی یا نہین اور چونکہ یہ امر متعلق
رفاہ و فلاح عام پر ہی لہذا جو کچھہ آپکی نزدیک از روی تجربہ اور قوانین طبیہ
مروجہ و ہانکی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کی تحریر فرماوین تو ہر آئینہ خالی
فائدہ خاص و عام سی نہوگا فقط مرض ہیضہ مین خواہ فساد غذا سی ہو خواہ
فساد آب و ہوا سی ہو دونون صورتون مین بی تنقیہ و تصفیہ و تعدیل معدہ
بجمیع الوجوہ غذا دینا ناجائز ہی **سلطان جان** **مطلب دوم** دربیان
آنکہ مطابق قوانین طبیہ مروجہ اہل فرانس ہم دادن غذا درین حال جائز
نیست چنانچہ در کنوز الصحت کہ ترجمہ طب فرانس ست و در مصر مطبوع
شدہ مرقوم ست و عبارتش اینست **النوع السابع** الہیضۃ المعروفۃ
فی مصر بالہواء الاصفر ہذا المرض من اخطر الامراض لانہ قد یموت بہ المریض فی
طرف ساعتین وہو من الامراض الوبائیۃ وہو معروف قدیما ببلاد الہند لکن منذ
سنین انتشر فی بلاد المصروبات بہ من فزع لاجلہ وحصل بہ ہول عظیم الخ وقال
فی معالجتہ ویجب ان یحمی المریض حمیۃ تامۃ ولا یعطی غذاء ولو اشتہاہ وقد غلط
بعض الاطباء ونظر الی الاعراض الظاہرۃ فقط فعالج من کان مریضا بہذا الداء

بالادویة الحارة والمقویة كالانبذة الجيدة وبعض الجواهر المنبهة فزادت الاعراض
واسرع سیر الداء وهلك الاكثر من عالجه ولم يشف الا القليل بخلاف المعالجة السابقة
فقد شفي بها ناس كثيرة انتهى بالفاظه **مطلب سوم** در بیان آنکه موافق بید
هم دادن غذا درین مرض جائز نیست اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ مین سے
کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہوا اور اوسکو قی اور دست دونون آرہی ہون یا فقط دست
بغیر قی کی آتی ہون یا قی بدون دستون کی آتی ہو اور پیٹ اوسکا پہولا ہوا اور
پیٹ مین اوسکی درد ہو تو ایسی حالت مین اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دست و قی آنیکی بعد
چاولون کی گاڑہی پیچہ یا شوربا گوشت کا تجویز کرے اور بتاکید پلاوی تو بیدک
نزدیک ازروی تجربہ اور قانون کی موافق قواعد بیدک کی ایسا علاج جائز
ہی یا نہین اور چونکہ یہ امر مبنی رفاہ و فلاح عام پر ہی لہذا جو کچہ موافق تجربہ اور قواعد
بیدک کی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کی تحریر فرماوین تو خالی فائدہ خاص و
عام اور آگاہی انام سے نہوگا فقط

यदा विषूचिका गाढे भवंति रेचनं वमिं तदा वरो
भिषक ज नान देय मन्नं मासुवै विषूचिका प्रसां
तिकातुरो पथ्यं पटोलजं ॥ राम कृष्ण ॥
वैद्य से संमतायां निदान संग्रह से दं वचनं ७॥

عبارت در خط فارسی یدا ویشوچکا گاڑہن بہونت ریچن بمن متدا برو بہیک
جنا ندیہ منّم ماسن یئے بسوچکا پرسانتس چیتر پتھیم پٹول جم رام کرشن بید
سمتایام ندان سار سنگرہ سیدم بچنم ترجمہ یہ ہیضہ کا روگ ہوتا ہے

دست جاری ہون باقی تو حکیم حاذق آدمی کو غذا نہ دے جلدی جب عوارض
اس مرض کے بالکل موقوف ہوجاوین اوسوقت بہی غذا نہ دے بعد اوسکے
اچہے ہوجانیکے بالکل پرول دے رام کرشن بید کا بہی حکم ہے ندان سنگرہ
سے یہ بچن لیئے کلام ہے ❊ काली चरण स्याम मताथाम
کالی چرن سیاہ پتو یام ترجمہ کالے چرن بید کا بہی یہی مطلب ہے ❊

ये विशूचिका रोग विना अजीर्ण होता नहीं जब तक ये
रोग शुद्ध न होले अच्छी तरह से तब तक अन्न देना न चा
हिये प्रमाण सुश्रुत का हमने लिखा है पक्केतत्तो अन्ने
तु विलंघनं स्यात् संपाचनं चापि विरेचनं वा ॥ विशुद्ध देह
स्य हि सद्य एव मूर्छादि सारादि हर्षं प्रशान्ति ॥ आस्था
पनं चापि वदंति पथ्यं सर्वा सुयोगान परान्निबोध
॥ स्वलत बिहारीलाल के ॥ तत्पुत्र गौरीशंकर
वैद्य अधिकं ॥ शुभं ॥ =

یہ بسوچکا روگ بنا اجیرن ہوتا نہیں جب تک یہ روگ سدہ نہولے اچہی
طرح سے تب تک ان دینا نچاہیے یہ پرمان سسرت کا ہمنے لکہا ہی پکوی تتو
انیت بلنگہن سیا پچنم چاپی برسے چنم یا لبسدہ دیہس سیہی سدیہ ایت رچہ تیسارادی
روپے تسا تم استہا پنم چاپی بدنت پتہم سرابن یوگا نپرانتی نبودہ دستخط بہاری لال
کے تت پتر گورے شنکر بیدادہ کم ترجمہ غذا معدہ مین جب ہضم ہوجاوے
اور بعد اوسکے لنگہن اور فاقہ کیا ہو کہ اچہی طرح پک کر ہضم ہو اگر دست آگئے

اور ہلکا بدن ہوگا جلدی جب اولٹہن اور دست موقوف ہو جاوین اور کسی
طرح کی خلش باقی نرہے جب ایسی صورت دیکھے تب غذا دے وگرنہ غذا
دینا کسیطرح نہ چاہیے متقدمین نے یہ بات کہی ہے

यावत विसूचिकारोगस्य शान्तिर्न भवति नावत्कदाचिदपि प
थ्यंदेयम् ।। सर्वग्रंथसम्मतेन लिखितमिदम् ॥ ॥

یاوت وشوچیکا روگسیا شانتر نہ بہوتی تاوت کداچدپی پتھیم نہ دیم سرب
گرنتھ سمتین لکھتم یدم ترجمہ جبتک وشوچی کا روگ دفع نہو جاوے تبتک
ہرگز غذا نہ دیوے سب کتابون کا یہی حکم ہے یعنے ہیضہ کی بیماری مین
کسی قسم کی غذا نہ دینا چاہیے کیا وجہ کہ ہیضہ کی بیماری خاص بدہضمی سے
پیدا ہوتی ہے

द: पांडे भगवानदीन माधोप्रसाद
دستخط پانڈے بہگوان دین وماد ہو پرشاد کے

स्वल्पं जलं हो पक्षिय धीमान मनीलेन तेज: पथ्यमतु
रौतिभवत्यजीर्णात्हा विसूचिकासामंदवृद्धिवि
षमं निद्धि विकारान्न्यादौ ष्ट्रयमेवमाध्य व निदानो
स्म मोलानास्युवेद ॥

سوال ہم جدا و کہ بیروہ مانم نتیم تہپارمی ٹروٹ یہاں جن سب تھا
بہی بہوکچہ سا مند بتم نکہہ نہت ہم ستا ای ہو اوجب تک ... ہیضہ
روگ یعنے قے اور دست اگرچہ تہوڑا بہی ہوا ہو لیکن زیادتی ہو و
اور غذا بہی ہضم نہوی ہو اور یہ بونکہ بہی معلوم ہوئے اور زیادان مین غذا و

تو مثل زہر کے ہوگی تجویز یہی ہے اور سب نے نہین لکہا ہے بہولانا نہ چاہیے

प्रशमनंलंघनंचापि सुधीरेकविजानताकुर्यात्स प्रशान्तीकारं येनाग्निस्संप्रदीयते आग्नेय संहितायां इति वचनात लिखतं गिर्धारीलालस्य वैद्य ॥

سمنم لنگہنم پاچن سبہی ریک بچانتا گرجات لشچات پرتی کارم یہہ آگنے سمہیرے تیے آگنی سنگہتا یام آت بچنات لکہتم گردہاری لال سبیدم ترجمہ ہان جب اعراض دفع ہوجاوین اور اخلاط برابر ہوجاوین اور فاقے کیے ہون اور دست سے صاف ہوگیا ہو اور کچہہ خلش باقی نرہے ہو تب بعد اوس کے جب بہوک بہی مشتعل ہوئی تو اوسوقت مین غذا دیوین آگنی سنگہتا یہہ حکم دیتی ہے یہہ گردہاری لعل نے لکہا ہے مطلب چہارم دربیان وذکر استفتا ہاے کہ ڈاکٹران دستخط کردہ اند استفتا اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ مین سے کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی اوسکو علی الاتصال سے قے اور دست دونون آرہے ہون یا فقط دست بغیر قے کے آتے ہون یا قے بدون دستونکے آتی ہو اور پیٹ اوسکا پہولا ہوا ہو اور پیٹ مین اوسکے درد ہو اور گہبراہٹ اور تشنج اور تشنگی بہی لاحق ہو تو ایسی حالت مین اوسکو اگر کوئی طبیب ہر دست اور ہر قے آنیکے بعد چاولونکی کاڑہی یچ یا شوربا گوشت کا تجویز کرے اور تاکید یا دے تو اطباے یورپ کے نزدیک اندر وے

اپنے تجربہ اور قانون کے ایسا علاج جائز ہے یا نہیں اور چونکہ یہ امر
بنی رفاہ اور فلاح عام پر ہے لہذا جو کچھ اطبای یوروپ کے نزدیک ازروئے
اپنے تجربہ اور قوانین کے متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاہ عام کے تحریر فرماویں
تو پھر آیندہ خالی فائدہ خاص و عام اور منفعت اور آگاہی انام سے نہو گا فقط
(جواب یکہ ڈاکٹر پنجمین جانسین صاحب مہتمم مدرسہ حیدرآباد نوشتہ اند)
دران صورت مناسب کہ بیمار نحیف از بس باشد کہ لفق وغیرہ فقط از
خار شود و در جمیع صورت دیگر نزدم بالکل نقصان دارد فقط و آنہم بمقدار
کہ باعث لفق نگردد فقط دیگر اینکہ بعد ہر ست و ہر قی دادن ہیچ
حاجت نیست بلکہ عند الموقع در صورت کثرت ضعف وادنی ست دوحصہ
خیلاف این اگر ثابت گردد کہ لفق وغیرہ از باعث کثرت حیج در شکم باشد
روغن بیدانجیر دادنی ست تا رفع حیج گردد و بعد آن ادویات قابض و
وافع ریاح فقط پنجمین جانسین مخفی نماند کہ چون تغیر و تبدیل در الفاظ و تخط
درست نبوده لہذا اصلاح عبارت و الفاظ نہ نموده بعینہ درج کتاب شد
لیکن بنا بر آنکہ فہم مطلب بسبب غلطی تحریر دشوار بود لہذا گذارش میرود
کہ ہر جا کہ لفظ لفق در جواب نوشتہ مراد از آن نفخ باشد وخیلاف کہ بیا
بعد خار نوشتہ شد نباید باین صورت باید نوشت خلاف ولفظ دافع ریاح
کہ در آخر جواب تحریر ست مراد آنست کہ دافع ریاح قی بر دیگری ربطی ہای
عبارت نظر نباید ساخت کہ مطلب از مطلب ست (جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر
صاحب مہتمم دار الشفا سرکار جہاں عالی وقار کہ ملازم بمشاہرہ سہ صد روپیہ اند

حسب ایمای ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کہ مشاہرہ دو ہزار روپیہ بلازم اند
نوشتہ اند) ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کی رای یہ ہی جس ہیضہ کی بیمار کو متصل
قی اور دست جاری ہون تو شوربا یا یخنی دینا کچھہ فائدہ نہین ہی کیونکہ
جو دیوین سو قی سے نکلجاتی ہے اور تاکیدا پلانا بھی جائز نہین ہی بلکہ بیمار
کی خواہش کی موافق ٹھنڈا پانی وغیرہ دیوین تو مضایقہ نہین بغیر
خواہش کے دینا ضرور نہین فقط المرقوم ۶ محرم ۱۲۹۱ ہجری
(جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر صاحب موصوف الصدر بطور تمثیل و تصحیح الجواب
و توضیح آن نوشتہ اند) (مثال) شب کو کوئی شخص اچھی طرح غذا کھاکر
سو گیا اور فجر ہوتی ہی قی دست کی دستان شروع ہوئے ہون تو اوس
بیمار کی خواہش غذا اور پانی وغیرہ پرہنو تو یخنی اور شوربا وغیرہ دینا جائز
نہین ہے فقط (ترجمہ جواب کہ ڈاکٹر ملکنٹر صاحب بہادر بطور تصحیح جواب
ڈنڈو صاحب بہادر و ڈاکٹر محمد وزیر صاحب نوشتہ اند) اینجانب
متفق الرای ہستم) (دستخط ملکنٹر ۱۱ اپریل ۱۸۷۴ عیسوی)
(ترجمہ جواب ملکنٹر صاحب بہادر کہ علیحدہ ہم نوشتہ اند) ہمگی مردمان ملک را
آب گرم می دہند و ہنود دکن گنجی بیخ را بر آب گرم مذکور ترجیح میدہند
لیکن اینجانب حسب عادت براندی ضعیف یعنی کم نشہ آور و آب التمول
سفوف سوڈا را بر ہر دو یعنی آب گرم و گنجی بیخ مذکور ترجیح می دہم ۲۶
جنوری ۱۸۷۵ عیسوی دستخط ملکنٹر صاحب حیدر اباد دکن (جب کسی
شخص کو قی اور دست آرہی ہون اور دستان میں غذا اول کی کھائی ہو

نکل رہی ہو اور پیٹ پہولا ہوا اور درد و تشنگی بھی موجود ہو تو ایسی حالت
مین کچھ کہانا نہ دینا چاہیے نہ چاولون کی پیچ اور نہ گوشت کا شوربا
لیکن جب علامات مذکورہ بالا رفع ہو جاوین اور اشتہا لگی تو گوشت کا
شوربا یا چاولونکی پیچ تہوڑی تہوڑی مقدار مین دیجاوے تو نقصان
نہین ہی المرقوم ۲۲ ساون سنہ ۱۹۲۵ راقم ڈاکٹر گوپال چندر دیب سن مقام
سری نگر کشمیر بدستخط انگریزی

Im

(Sd) Gopalchunder D.C.S.A, Sur-geon, In the service of H. H. the Maharaja of Cashmere.

نقل اصل استفتای انگریزی

Iwill feel obliged by your kindly in-forming me whether shauld a person be attached with Cholera or with purging and vomitting and if he pass and throw up indigested water & his stomach be puffed accomparied with pain cramp thirst and restless-ness, if any Doctor at this stage of the disease administe..

thick rice gruel or broth, in fact in a diet on its being given to the patient it will be considered admissible by English Doctor or the faculty because it is for the benefit of thousands

ترجمہ اسکا یہ ہے آپکا نہایت ممنون ہونگا اگر آپ براہ شفقت مجھے مطلع کیجیے
کہ اگر کوئی شخص جو بیماری ہیضہ سے گرفتار ہوا اور اوسکو دست یا قے آتی ہو یا بے ہضم کیا ہو
پانی اوسکے منہ سے آتا ہو اور اوسکا پیٹ پہول گیا ہو و اینٹھن اور درد ہوتا ہو اور پیاس کے شدت و بیقراری
بہی معلوم ہووے اگر کوئی ڈاکٹر ایسی حالت مین چانول کی گاڑہی پیچ یا شوربا
گوشت سے باصرار دینے کو کرے انگریزی ڈاکٹرون کے نزدیک یہ امر مناسب
معلوم ہویگا کیونکہ ہزارون کے فائدے اس سے متصور ہین فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر ہنری پاٹر صاحب ڈاکٹر متعین سیالکوٹ ولایت زاکہ
بغایت تجربہ کار و بسیار نامی و گرامی معزز و معتبر اند و از سرکار انگلشیہ یکہزار روپیہ
در ماہ می یابند کہ در انگریزی تحریر کردہ اند فقط

Sealkote 4 August /73.

My dear Sir

I received your letter of the 1st Inst a few hours ago. The symptoms you describe are those of Cholera.

The treatment I should recommend is as follows a large mustard plaster to the belly. The parts affected with cramp to be very well hand-rubbed every time the cramp occurs. Iced water to be given to drink in small quantities frequently repeated to relieve the burning thirst. Sugar of lead with opium might be given internally but this should only be done by a medical man. If there is suppression of urine, the patient should be put into a hot bath and Turpentine stupes applied to the loins. In the first stages such as you have described the patient's stomach could not bear broth but it would be useful and necessary after those symptoms had subsided.

I trust that no cases of Cholera have occurred in Jummoo if they have kindly let me know.

I remain &c. &c.

A. Potter

ترجمہ اسکا مہربان من سلامت مقام سیالکوٹ مورخہ ۴ اگست ۱۸۷۱ء
تہوڑاہی عرصہ گذرا کہ آپکا خط مورخہ یکم ماہ حال مجہے وصول ہوا آثار جو آپ
بیان فرماتے ہین ہیضہ کے ہین اور طریق معالجہ مریض جو کہ میری راے مین
درست ہے ذیل مین قلمبند کرتا ہون بڑا سا سرشونکا پلاستر پیٹ مین
لگانا چاہیے اون حصونکو جنمین کہ تشنج معلوم ہوتا ہے خوب کسدے
اور جیون جیون اینٹہن معلوم ہوئے اونکی مالش کیجاوے اور تہوڑا پانی
برف کا پینے کو بار بار دینا چاہیے تاکہ پیاس کی شدت کم ہوتی جاوے
اور سفیدہ مع افیون کے وقتا فوقتا کہلانا چاہیے لیکن یہ بات ڈاکٹری سے
کروانے چاہیے اور اگر رگون مین دباؤ پایا جاوے تو مریض کو گرم حمام
مین بٹہانا چاہیے اور تارپین کے تیل کی ٹہیون مین مالش ہو پہلی دفعہ
یعنے شروع ہیضہ جیسا کہ آپنے بیان کیا ہے مریض کے پیٹ مین
شوربا نہین ٹہر سکتا لیکن اون علامتون کے دفع ہو جانے کے
بعد یہ پر ضرور مفید ہوگا مجہے یقین ہے کہ مقام جمون مین واردات ہیضہ
نہونے پاتے اگر مجکو پیشتر ہوسے از راہ عنایت مطلع کرتے

نقل اصل جواب پنڈت بخشی رام ڈاکٹر سارٹی فکٹ یافتہ سرکار انگریزی
ملازم سری مہاراجہ صاحب بہادر والی جموں و کشمیر بدرماہہ ہفتصد روپیہ
چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اند

First the indigested matter should be got rid of and puffness and pain removed there will be no harm in giving a little meat soup or rice water to the patient if he asks for food but not till the stoma is cleared of the indigested food

ترجمہ اسکا جب تک غذای غیر منہضم معدہ سے دفع نہو اور نفخ اور سب
عوارض باقی رفع نہون غذا ہرگز نہ دینا چاہیے اور ہرگاہ معدہ خالی ہو
اور جملہ اعراض مفقود ہون اوسوقت اگر بیمار غذا طلب کرے تہوڑا
شوربا ے گوشت یا چانولون کی پیچ دیجاوے کچہ نقصان نہین مگر جب تک
غذاے غیر منہضم و درد و قے و دست عارض ہون غذا ہرگز نہ دیجاویگی فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر گوپال چند بنگالی سارٹی فکٹ یافتہ سرکار انگریزی ملازم
سرکار سری مہاراجہ صاحب بہادر بدرماہہ پنج صد روپیہ چہرہ شاہی کہ در
انگریزی نوشتہ اند

In presence of such symptoms as

those described on the other half of this paper, no food whatever should be given to the patient. I therefore agree with the opinion given by Pundit Buksheeram Saheb on the reverse of this, that is when the stomach has been cleared of indigested food, and all the other unpleasant symptoms removed, then there is no harm in giving a little soup of rice-water to the patient if he feels hungry.

Sreenuggur. } Sd/ Gopal Chunder
The 11th Augt /73 } Deb, S. A. Surgeon
In the service of H. H. the Maharaja of Cashmeer.

ترجمہ اسکا اس حالت مین کوئی غذا نہ دینا چاہیے اس امر مین میری را
ساتھ راے پنڈت بخشی رام صاحب کے برابر ہے کہ جبتک معدہ
بیمار غذا ے فاسد سے پاک نہو جاوے اور اعراض سے بالکل صحت
نپاوے تبتک غذا دینا ہرگز مناسب نہین ہے بعد خلاء معدہ اور

بنفع اعراض کے تھوڑا شوربا یا چاولونکی پیچ اگر دیجاوے تو کچھ نقصان
نہین ہے فقط (جواب میر قاسم علی ڈاکٹر مورخہ ۱۱ جنوری ۱۸۷۶ء
رقیمہ سامی سے سرفرازی حاصل ہوئی کیفیت ہرسہ سوالات جناب
غور کرکے موافق راے اطبای یورپ کے لکھکر ارسال خدمت کرتا ہون
جناب من علامات ہیضہ تین قسم پر منقسم ہین قسم اول وہ اسہال ہی جو قبل
شروع ہونے اس مرض کے لاحق ہوتا ہے ظاہر ہو کہ ملک ہند مین موسم
ہیضہ مین بیشتر لاحق ہونے اس مرض کے ایک قسم کا اسہال عارض ہوتا ہے
اگر وہ نہ روکا جاوے تو تبدیل پاکر ہیضہ ہوجاتا ہے فقط قسم دوم کیپالیس
یعنے برد اطراف کی حالت ہے بعد خفیف دست اور قی وغیرہ کے ایک گھنٹہ
سے چھ گھنٹے کے عرصہ مین جسم سرد اور تر ہوجاتا ہے اور آنکھین گھس جاتی ہین
اور رخسارے بیٹھ جاتے ہین اور آواز بند اور نبض بہت ضعیف یا ساقط ہوجاتی
ہے قسم سوم حالت ریاکشن وہ حالت ہے کہ حالت کیپالیس یعنے برد اطراف
کے بعد علامتین صحت کی نمود ہون اوسکی دو صورتین ہین اول بلا لحوق
کسی مرض دوسرے کے دوم لاحق ہونا کسی مرض دوسرے کا مثل سرسام و بخار
وغیرہ کے اب صورت غذا بطریق سوال و جواب عرض کرتا ہون فقط سوال اول
اگر کسی شخص کو قی اور دست علی الاتصال دونون آرہے ہین اور ہر قی
اور ہر دست مین غذا اول کی کھائی ہوئی نکل رہی ہو تو اطبای یورپ کے
نزدیک پیچ چاولونکی اور شوربا ہر دست و قی کے بعد دینا مناسب ہی یا نہین
جواب یہ علامات کسی صورت ہیضہ مین نہین پائے جاتے بلکہ یہ علامتین عرض

ڈسپیپسیا یعنے بدہضمی مین پائے جاتے ہین اور اطباء یونان شاید اسکو تخمہ کہتے ہین اسمین سقوط نبض اور تشنج اور برد اطراف نہین پایا جاتا ہے اور پیشاب جاری رہتا ہے البتہ اس مرض مین غذا قی اور دست مین نکلتی ہے اس مرض خاص مین عرصہ چار پہر تک کوئی غذا نہین دینا چاہیے جب بعد استعمال دواؤنکے غذا نکلنی موقوف ہو جاوے تو اوسوقت عرصہ آٹھہ پہر مین دو یا تین بار ساگو دانہ دین بعدہ اگر طبیعت اصلاح پر ہو جاوے تو یخنی پلاوین یہ مرض بہی اگر روکا نہ جاوے تو ہیضہ ہو جاتا ہے اور اگر دست مثل چاول کے دہوون کے اور کبہی برنگ سبز اور قی سفید مثل پانی اور کاہی سبز آتی ہو اور گبراہٹ اور تشنج اور برد اطراف بہی پایا جاوے اور پیشاب بہی بند ہو تو یہ علامت مثل قسم دوم ہوگی اسمین طبیب کو خوض کر کے علاج کرنا چاہیے اور ساگو دانہ تین تین یا چار چار گنٹہ کے بعد جرعہ جرعہ واسطے تسکین پیاس اور قوت قلب کے دینا چاہیے اگر ان سب تدبیرون سے مرض مین تخفیف نہو تو بعد عرصہ چہہ پہر کے یخنی فقط نمک اور پیاز اور ادرک کسی قدر چہوڑ کر عرصہ چار پہر مین دو مرتبہ پلاوین اور اگر مریض یخنی کو ہضم نہ کر سکے تو چاہیے کہ نصف یخنی اور نصف ساگو دانہ باہم آمیز کر کے پلاوین بعدہ اگر طبیعت اصلاح پر آجاوے تو فقط یخنی صبح و شام پلانا چاہیے فقط

سوال دوم اگر دست بدون قی کے آتے ہون اور تشنج وغیرہ بہی پایا جاتا ہو تو پیچ چاولونکی اور شوربا دینا چاہیے یا نہین فقط جواب اسکی دو صورتین ہین صورت اول اگر دست غذا کے آتے ہون تو یہ مرض ڈسپیپسیا یعنے

بد ہضمی سمجہا جاویگا اور غذا مذکورہٴ بالا بطریق مصدر دیجاویگی فقط سوم اگر دست سپید
مثل پانی کے آتے ہون تو یہ مرض قسم اول یعنے اسہال وبائی جو ہم اوپر
بیان کر چکے ہین سمجہا جاویگا اسمین غذا ساگودانہ دینا چاہیے فقط سوال
سوم اگر قی بدون دستون کے لاحق ہوا و پیٹ اوسکا پہولا ہوا ہو اور درد
اور نفخ بہی ہو اور تشنج بہی لاحق ہو تو شوربا اور پیچ چاولونکی دینا چاہیے یا
نہین فقط جواب یہ علامتین کالک یعنی درد قولنج وغیرہ مین پائی جاتی ہین
ہیضہ مین نہین پائی جاتین بحث غذا اوسمین غیر مطلوب ہے فقط حاصل
کلام یہ ہی کہ پیچ یا شوربا اصل حالت ہیضہ مین یعنے جب علامت ہیضہ مثل
قسم دوم کے بخوبی ظاہر ہو جاوے بالکل دینا غذا کا مناسب نہین ہی ہرا
قی اور دست کے بعد دینا کیا مذکور ہان حالت کیالیس یعنی برد اطراف
کے بعد حالت ریاکشن یعنی حالت صحت مین اگر بلا لحوق کسی مرض دوسرے کے
پایا جاوے تو مریض کو واسطے قوت کے غذا ہلکی مقوی مثل شوربا وغیرہ کے
دینا چاہیے اگر طبیب نے حالت ریاکشن مین شوربا وغیرہ دیا ہی تو جائز ہی اور
اگر حالت کیالیس مین دیا ہی تو ناجائز ہی فقط الراقم میر قاسم علی ڈاکٹر مورخہ
۱۱ جنوری ۷۲ع

پس ازین بیان اطبای ہر قسم معلوم شد کہ درینصورت ہرگز استعمال غذا
نباید کرد حدیث مسئلہ اطبای یورپ ہم با اطبای یونانیہ موافق اند آری
اگر خوف سقوط قوت باشد چنانچہ شیخ گفتہ و مذکور شد بعد نقار مضائقہ ندارد
پس معلوم شد کہ آنچہ بعضے اطباء اعلام مخالف شرع شریف و عقلا و اطبا حرکت

و اقدام بر دادن غذا می نمایند بلکه باجبار تمام در هیضه در حالت وجود علامات
امتلائیه شدیده و عدم نقاء غذا می دهند منشاء آن نیست مگر لاعلمی و عدم
خبرت و عدم ممارست در فن طب یا محض تقلید اطبای فرنگ بزعم خود چه عقل
سلیم باور نمی کند که عقلاء ایشان چنین امر را روا دارند و گوارا نمایند چنانچه از جواب
استفتاها که مرقوم شدند ظاهر و باهر گردیده و بالفرض اگر ثابت هم شود که
نزد اطبای فرنگ دادن غذا در هیضه و تخمه در حالت امتلا و قبل نقاء جائز
بل واجب ست پس عذری نیست که در حق و باطل هر دو پیروی و تقلید ایشان
بر ذمت همت واجب و لازم دانند و کافه انام را عوض فائده فلاح در مخاطره
و تهلکه اندازند و محض بمحاشاة بعضے از اطبای فرنگ که از عمل و علم و فهمیت تام
نداشته باشند هر چه عقلا و نقلا و مشاهده و تجربة باتفاق جمهور از سابقین و لاحقین
ممنوع و محظور و محذور باشد عمل بر آنم بر خود واجب و متحتم دانند و باب حمیه و احتیاط
را که عقلا و نقلا و شرعا از ارکان معالجات و مداوی ست و تفصیلش گذشت
از طب بر اندازند و احتیاط را که سبیل نجات ست بالمرة ترک سازند طریقه خبرت
و دانشوری و انصاف مقتضی آنست که برای انتفاع عباد هر چه براهین ساطعه
و بینات باهره قاطعه دریابند بران استقامت نمایند و اختیار فرمایند و جاده جدل
و اعتساف گذارند و به تقلید کسانی که لیاقت آن ندارند که تقلید شان کرده آید
ممنوعات و محظورات را معمول به خود ها نه سازند و یقین ست که در نصفت
دانایان فرنگ هم که شیوه مرضیه نصفت و عدالت پسندی فرمایند دهشت
بکر بیان نخواهند شد و باجبار تقلید چنین کسان را در مسائل طبیه تجویز نخواهند کرد

و آنرا واجب و لازم بر کسی نخواہند گردانید ما علینا الا البلاغ و اللہ الہادی
الی سواء الطریق و ہو ولی التوفیق ہذا آخر ما اردنا ایرادہ فی ہذا المقام بتوفیق
اللہ الملک المنعام فلہ الحمد و المنۃ و علی نبیہ و آلہ الصلوۃ و التحیۃ

تمت

غلطنامہ دافع المنیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲	النفوین	النفوس	۲۱	۱۹	خازجیہ	خارجیہ	۳۶	۶	وکثرتہا	وکثرتہا
۳	۱۵	الیہ	الیہ	۲۲	۱۱	شخصیکہ	شخصیکم	۳۶	۷	واردکہ	واردہ
"	۱۹	لیعرض	یعرض	۲۳	۵	اونجلق	اوخنق	"	۹	الم	اللحم
"	"	لیعرف	یعرف	۲۳	۱۶	المقزالۃ	المعتزلۃ	"	۱۵	یتخفاینہ	یتخفینہ
۵	۱۵	یاغلبہ	باغلبہ	۲۵	۱۹	فرلقین	فریقین	۳۷	۳	تہ کہ	ترک
۷	۶	واین	واین	۲۶	۹	للضراج	للفراج	"	۱۰	مبدئہ	مبدئہ
"	۱۰	بیعنی	بمعنی	۲۷	۱	نوائد	فوائد	"	۱۳	تیقلص	تیقلص
۸	۱۷	نابرہ	نائرہ	۲۹	۸	الحرث	الحرث	۳۹	۵	والطبیۃ	والطبیقۃ
۱۳	۱۰	این ما	اینما	۲۹	۱۹	فیح	فیح	۴۰	۱۸	الحرالخارجی	الحرالخارجی
۱۴	۷	اہل	واہل	۳۰	۱۱	وعیل	وعبل	۴۳	۶	ذالیقہ	ذالقہ
۱۵	۱۲	دالقی	والقی	۳۱	۴	الحمیہ	الحمیۃ	۴۷	۱۲	عدوی	عدو
"	۱۹	کہ کہ غذا	کہ غذا	۳۳	۳	من	من	۴۸	۱۳	قوہ	قوۃ
۱۷	۱۳	دبا آنکہ	ویا آنکہ	"	۶	الذیب	الذبیب	۵۱	۱۳	قفذہ	ففذلہ
۱۸	۹	رطوبات	رطوبت	۳۳	۳	کیتہ بنا	کیتہ بنار	"	۱۸	ردارث	رداوث
۲۰	۳	بالکلیتہ	بالکلیہ	"	۱۹	علاجہا	علاجہا	۵۳	۱۵	دثمقا	دثیقا
۲۱	۱۶	عایض	عارض	۳۴	۱۹	میگویند	میگویند	۵۳	۱۶	القمرین	القمرینہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۹	ی ٦	دجالی کی	دجالی کرتا
۵۹	۱۴	لیشان	الیشان
٦٦	۱٦	دیاان	دیانان
=	۱۷	بازایچ	بابایچ
٦۳	۱۵	[illegible]	[illegible]
٦۵	۱۲	تہبیر	تدبیر
٦۸	۱۵	وانہنو	وانتہو
٦۹	۱۹	یونان	یونانیین
۷۱	۱۹	[illegible]	[illegible]
۷۲	۱	سضار	مضار
۷۳	۳	[illegible]	[illegible]
۷۳	۸	اول	اول
=	۱۷	ابن سیل	ابن جمیل
۷۵	۴	نہالمقام	بہالمقام
=	٦	نہالمقام	نہالمقام
=	۱۲	النفوش	النفوس
۷٦	٦	اجتراتہ جال	اجتراتہ استحال
۷۷	۱۴	بجنبر	بجنبر
=	۱۴	اعتقادا	اعتقادا
۷۹	۴	کریہ	کریہ
=	۱۵	ناعرہ	ناعرہ
۸۰	۴	آمین	تمئین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۹	۱۷	مسدود	مسدود
۸۱	۳	فرہبی	فرہبی
۸۱	۱۰	بصبرن	بصبرانی
۸۲	٦	مینی	مینی
۸۲	۷	طبیہ	طبیہ
۸۳	۱۳	[illegible]	[illegible]
۸۳	۱۵	[illegible]	[illegible]
۸۳	۱۵	[illegible]	[illegible]
۸۳	۱۹	[illegible]	[illegible]
۸۳	۱۹	[illegible]	[illegible]
۸۳	۱۹	[illegible]	[illegible]
۸۳	۱٦	[illegible]	[illegible]
=	۱۷	کرمن	کرکی
۸۳	۴	[illegible]	[illegible]
=	=	[illegible]	[illegible]
۲	۴	[illegible]	[illegible]
=	=	[illegible]	[illegible]
=	۸	[illegible]	[illegible]
=	۸	[illegible]	[illegible]
=	۹	[illegible]	[illegible]
=	۱۳	[illegible]	[illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸۴	۱۳	[illegible]	[illegible]
۸۴	۱٦	جنم البیلہ	[illegible]
=	=	پیساری	پیسارو
=	۱۷	یوگافیر	یوگانیر
=	=	ہوده	پوده
=	۱۹	پتر	پیتر
۸٦	۱۷	پورب	پوریپ
۸٦	۸	بیچ	بیچ
۸٦	۱۰	نفخ	نفق
۸٦	۱۷	مانی	باقی
۸۷	۱۹	سرکاری	سرکار
۸۸	۱	[illegible]	[illegible]
۸۸	۳	[illegible]	[illegible]
۸۸	۴	کچہ	کچھ
۸۸	۱۸	براب	برآب
۹۵	۴	پوربپ	پورپ
۹۵	۱۴	پوریپ	پورب
۹٦	۱	کیسپیا	کیسپیا
=	۸	دہون	دہون
=	=	پانی	پانی کے
=	۹	سبزاکی	سبزآتی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۷	ارتی	آتی
=	۱۹	حربت	جبروت
۹۸	۱۵	ماہرہ	باہرہ

غلطنامہ حاشیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۳	تفقر	تقفر
۲٦	۱۰	فرح	فرج
۲۹	۱	بارد	بار
۲۹	۹	فعال	فقال
۲۹	۱۰	از	انہ
۲۹	۱۱	وجا	وجار
۲۹	۱۳	الطا	الیضا
۲۹	۱۷	سران	یران
٦۱	۱۹	بہرا	پترا
٦۱	۲۴	ریجہ	ریزه
٦۳	۳	آبد	ابد
٦۳	۴	آربد	آرید
٦۸	۹	یعرض	بعرض

تمت





واسطے سند اس امر کے کہ کتاب چھپی ہوئی خاص مطبع علوی
کی ہے مہر مطبع ہذا ثبت کی گئی فقط

به عون عنایت شانی[?] مطلق و فیض توفیق کافی برحق

تصحیح و مجربات شفا[?]
مسئلهٔ ذات الجنب[?]

که جناب
حکیم شفائی خان بهادر
دستخط فرموده اند

در مطبع علوی[?] محمد علی بخش خان المشتهر[?] ... طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

مبسملاً وحامداً ومصلیاً ومسلماً اما بعد پس مخفی مباد که پس جواب استفتاء مقدم الذکر که با وجود حال متفرق البال بر بنبذی از زلاتش تنبیه کرده شد جواب دیگر که بعضی از علما تحریر فرموده اند بنظر گذشت چون بامعان نظر دیدم معلوم شد که مثل جواب اول مملو از زلات ست بنا بر آن سطری چند بحیز تحریر درآمد تا سالکان مسالک سداد ره نورد بادیه غوایت نگردند والله المستعان وعلیه التکلان قال المجیب الجواب سوال هذا ولا یخفی وجه مخدوش وتصریح طلب ست

اقول لفظ اولاً درین مقام در غیر محل خود افتاده اول اینکه ذات الجنب خالص از بلغم صرف اصطلاحی شود اقول لا یخفی با شیء چه لفظ صرف در سوال مذکور نیست پس لفظ صرف را که مجیب از طرف خود زیاده نموده و آنرا منشاء خدشه قرار داده این خدشه متوجه نه شود مگر بر قول مجیب نه بر قول سائل و اگر تسلیم کرده شود پس میگوییم که مراد مجیب از صرف حیثیت یا اینکه مخالط نشده باشد با بلغم چیزی دیگر از اخلاط پس این مخدوش ست با اینکه این لفظ مخالف اصطلاح اطبا ست قال الآملی فی شرح القانون الصرف علی اصطلاح الاطباء لیس الذی لا یخالطه شیء غیره اصلا بل یکون المخالطة قلیلا الخ و در مسئله طبیه حمل لفظ بر معنی غیر مصطلح بلا قرینه صارفه و بلا ضرورت و اعیه درست نیست پس خدشه راجع باشد بفهم مجیب که کلام سائل را

ف قوله قال المجیب مراد از مجیب جناب حکیم مشتاق علی خان بهادر

بر معنی خلاف ظاهر و خلاف اصطلاح اطبا حمل نموده نه بسوی سائل یا اینکه مراد از بلغم صرف
آنست که مصطلح اطباء ست پس قولش ذات الجنب خالص از بلغم صرف امتلائی شود باطل
محض ست و مجیب خود هم بآن اعتراف می نماید کما یجی انشاء الله بلکه در لحوقش از خون صرف
هم کلام و شبهه ست یعنی هرگاه در حدوث ذات الجنب از خون که بنسبت بلغم لطیف ست
کلام باشد پس در حدوثش از بلغم صرف بطریق اولی کلام باشد اقول مراد از خون صرف
همچو بلغم صرف یا آنست که بر صرافت کیفیت خود باشد و مخالط نشده باشد مردی را بشئ دیگر
پس حاشا که این مراد سائل یا مقصود اطبا بوده باشد و قرینه هم یافته نمی شود که بسبب آن
کلام سائل محمول کرده شود بر غیر متبادر و خلاف مصطلح قوم یا مراد از آن آنست که مصطلح
قوم و مقصود سائل ست پس بعد تصریح ائمه فن در حدوث ذات الجنب از آن کلام و شبهه با
مگر کسی را که ادنی مهارت هم در فن نداشته باشد چنانکه شیخ الرئیس ابو علی سینا در کتاب
قانون بمقامات متعدده بدین نمط بیان کرده اقول غرضش ازین عبارت آوردن سند
از کلام شیخ الرئیس برین که ذات الجنب از بلغم صرف امتلائی شود و در لحوقش از خون صرف
هم کلام و شبهه ست و بر کسی که ادنی ادراک داشته باشد مخفی نیست که کلام شیخ و غیره صراحةً
و ضمناً و اشارةً دلالت میدارد بر آنچه که خلاف مقصود مجیب ست پس ایراد سند از قول شیخ
بنا بر اثبات مدعای خودش امری ست بس عجیب یاد نه مرا او و هم مرا ری فی الاکثر این چنین
را در سند دخلی نیست ثم الدم الخالص اقول بعد تصریح شیخ حالا کدام عاقل از کلام و شبهه در
حدوث ذات الجنب از دم صرف باقی می ماند و ازینجا واضح شود که قولش در لحوقش از خون
صرف هم کلام و شبهه ست ناشی ست از کمال سوء فهمی و هر کلام شیخ را و کثیراً ما یکون عن دم
محترق و قد یکون من بلغم عفن عجب ست که با وجود این نص صریح چگونه تفوه نموده بآنکه ذات الجنب
خالص از بلغم صرف امتلائی شود و قد یکون فی الندرة من سوداء عفن بالتعصب این عبارت را
هم در سند دخلی نیست لیکن مراد شیخ از دم خالص آن خون ست که دران شائبه صفرا هم باشد

ومراد از بلغم عفن بلغمی که بسبب حرارت وعفونت مستحیل بمزاج صفرا در لطافت وحرارت شده باشد

ومقصود از دم مراری خونیکه بران صفرا غالب بوده باشد ایراد لفظ لکن بنابر اشارت است
بر انکه اگر عبارت شیخ را بمعنی ظاهری وی حمل کنند معنی مستقیم نمی شود پس ضرورست صرف
آن از ظاهرش وتاویل دران حملش بر معنی غیر متبادر بنابر استقامت معنی بیانش آنست
که دم خالص آنست که بر صرافت کیفیت خود باشد ومخالط نشود باوی چیزی دیگر از اخلاط
واین معنی مراد نمی تواند شد چه از همچو خون ذات الجنب خالص حادث نمی تواند شد پس تاویلش
چنین باید کرد که مراد شیخ از دم خالص آن خون است که دران شائبه صفرا هم باشد بقرینه که
بعد ازین مذکور شود وخلاصه اش آنکه معنی حقیقی دم خالص اینجا مراد نیست بلکه معنی مجاز
وقرینه لفظ زیرا که معنی مذکور یعنی آنکه بر محوضت کیفیت خود باشد ومخالط نشود باوی چیزی دیگر
معنی لغوی خالص است ومعنی اصطلاحی خالص آنست که آملی گفته یعنی مایکون المخالطه به
قلیلا واین اصطلاح شان شائع وذائع است فی الآملی الامام لقراط اطلق البلغم الصرف
علی القئ البلغمی المشوب بالقلیل من الصفراء والصفراء الصرف علی القئ الصفراوی المشوب
بالبلغم انتهی وظاهرست که معنی اصطلاحی در اصطلاحی که دران تخاطب است معنی حقیقی است
غیر محتاج بقرینه ومعنی لغوی در محاوره اصطلاح اهل فن معنی مجازی محتاج بقرینه ومتبادر در
اصطلاحی که دران تخاطب بود نمی باشد بلکه معنی اصطلاحی که معنی حقیقی است بنسبت اهل
این اصطلاح پس در عبارت شیخ انچه محبب فهمیده معامله بعکس آن باشد واین اشاره بایراد
لفظ لکن لغو محض باشد ناشی از عدم فهم ومهارت در فن علاوه بران اینکه گفته که مراد
از دم خالص دراینجا آنست که دران شائبه صفرا هم باشد مخدوش است چه بمحض شائبه صفرا
حدوث ذات الجنب غیر مسلم است بلکه مراد آنست که فاضل سهرندی بآن تصریح کرده
حیث قال فعلی هذا یکون المراد من الدم الصرف ما یخالطه الیسیر من الصفراء اعنی مقدارا ما ینفذ
فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز چه اگر مقدار صفرا کم ازین باشد حدوث ذات الجنب نمی تواند شد

کما لا یخفی پس حمل کردن عبارت شیخ بر خلاف مرادش و خلاف طریقه جمهور بعد از ان تاویل
کردن دران بطرزی که راضی نباشد بآن قائلش ناشی ست از سوء فهم و قلت ممارستش و بیانش
در قول شیخ و قد یکون من بلغم عفن آنست که اگر این عبارت محمول بر ظاهر خود بود مستقیم
نمی تواند شد چه از مطلق بلغم عفن حدوث ذات الجنب نمی تواند شد پس اینهم محمول باشد بر خلاف
ظاهر خود یعنی بلغمی که بسبب حرارت و عفونت تحیل بمزاج صفرا در حرارت و لطافت شده باشد
اقول قوله قد یکون جزئیه است پس حاجت باین تکلف نباشد و مثل این بیانها بیان قول رئیست
و مقصود از دم مراری خونی که بیان صفرا غالب بوده باشد علاوه آن این قولش مخدوش ست
با آنکه خونی که بران صفرا غالب بوده باشد آنرا صفراوی موی خواهند گفت نه دم مراری پس
این تاویلش مخالف شیخ و جمهور اطباء ست چنانچه شیخ موصوف در کتاب مسطور صفراء
و نقیل ایضا فی الشماء الالتی لطیفش لان مزاجهن الی الرطوبة دون المرارة ایراد این عبارت
هم بسبب نافهمی ست چه غرض از ین ایراد همین ست برای اثبات اینکه از بلغم صرف اصلا نشود
و در لحوقش از خون صرف کلام و شبهه نیست و این مضمون ازین عبارت هرگز ثابت نمی شود
چه هرگاه مزاج زنان رطوبی باشد پس اگرچه بیچ کسان لحوق ذات الجنب بقلت باشد
مگر قلت لحوق دلالت نمی کند بر عدم لحوق از بلغم و شبهه کلام در لحوق از دم که مقصود مجیب ست
بلکه این دلالت صریح دارد بر آنکه ذات الجنب بلغمی هم می باشد و آن خلاف مقصود اوست
و بمقام دیگر گفته و یقل فی الشیوخ ازین هم نفی حدوث ذات الجنب از بلغم صرف و خون خالص
نمی بر آید کما لا یخفی چه این قول شیخ دلیل ست بر ثبوت حدوث ذات الجنب در شیوخ که بلغم
در ایشان غالب می باشد کما لا یخفی پس انچه ازین ثابت می شود مضر ست برای مجیب و
مخدوش میگرداند قول ویرا و مفید ست برای سائل پس معلوم شد که ایراد این عبارت
هم بطریق سند مبنی ست بر عدم فهم و در رساله الاعضاء تنفس همین شیخ ممدوح نوشته و اما اسباب
کل واحد من الجنسین المذکورین لذات الجنب یعنی ذات الجنب خالص و غیر خالص فهی الاخلاط الا...

وازین نص وتصریح شیخ واضح ولائح گردید که قول مجیب که ذات الجنب خالص از بلغم صرف
اصلا نمی شود ودر لحوقش از خون صرف هم کلام وشبهه ست باطل محض ست وهی الصفراویة الدم
المراری وهو فی الاکثر لان الاعضاء الصفاقیة لا ینفذ فیها الا اللطیف المری ولذلک اشتد
حماه فی الاکثر غبا ثم الدم الخالص واین نص ست در ثبوت حدوث ذات الجنب از دم صرف
که مجیب در حدوثش ازان کلام وشبهه دارد ومع هذا قد یکون بلغمیة واین نص صریح ست در
ثبوت حدوث ذات الجنب از بلغم که مجیب ازان انکار دارد وسائل ازان سوال می نماید
پس واضح شد که مجیب معنی ظاهری عبارت شیخ را هم نمی فهمد تا بدقائق آن چه رسد وقد یکون
فی الندرة سوداویة وازینجا واضح شود حدوث ذات الجنب از اخلاط اربعه وتوهم اینکه از بلغم
وخون ذات الجنب غیر خالص حادث می شود نه خالص باطل میکند آنرا قول شیخ واما اسباب
کل واحد من الجنسین المذکورین لذات الجنب یعنی اسباب هر هر واحد از ذات الجنب خالص و
غیر خالص واعلم انه اذا قلنا ذات جنب سوداوی فانا لا نرید به انصباب خلط السوداء فقط
واین اشاره ست باصطلاح اطباء در معنی سوداوی وبلغمی وصفراوی ودموی چنانچه دلالت
می کند بران ضمیر متکلم مع الغیر پس هرگاه این اصطلاح قرار یافت وشیخ هم دران خلاف نکرده
پس هرجا که صفراوی وبلغمی ودموی وسوداوی مقید بقید محض یا صرف یا خالص بالغیر این قیود
نمذکور شود پس محمول خواهد بود برهمین معنی مصطلح ودر رسائل طبیه واقوال اطباء حمل این الفاظ
بر غیر این معنی مصطلح بلا قرینه صارفه چنانچه مجیب در کلام سائل وشیخ نموده ناشی ست از سوء فهم
وعدم مهارت در فن کما لا یخفی ولا کنا نرید بذلک ان الدم الحاد الفاسد الذی انصب الیه
خالطه خلط سوداوی حاد الکیفیة وکذلک اذا قلنا صفراوی او رطوبی فانا نرید بها مخالطة هذا
الدم المتغیر الحاد بها بحسب کثرة ما یخالطه وقلته نصف العلة به انتهی وازینجا واضح ولائح شد
که آنچه مجیب در بیان معنی قول شیخ ثم الدم الخالص گفته که مراد از دم مراری خونی ست
که بران صفرا غالب بوده باشد غلط محض ست ودر جای دیگر مذکور ست وماده هذا المرض

فی الاکثر صفراء خالصة او دم حار صفراوی ولهذا تکون الحمیات فی هذه العلة تناسب الغب
والعرض هذه العلة للبلغمی ومن یحتشی احتشاء حامضا یعنی چون ماده این مرض در اکثر اوقات
صفرای خالص یا دم حار صفراوی ست عارض نمیشود این علت در اکثر کسی را که بلغمی المزاج بود
وکسی را که احتشاء حامض می آمده باشد مر وی را چه چنین کسان را این علت بقلت عارض می شود
الا انه قد یعرض البلغم المالح وتتولد منه هذه العلة وازینجا معلوم شد که ذات الجنب از بلغم هم میشود
وتتولد من السوداء اذا سخنت پس ثابت شد که ذات الجنب خالص از بلغم صرف نمی شود
اقول این غلط محض ست چه معنی بلغم صرف بحسب اصطلاح اطبا چنانچه از قول فاضل سمرقندی
و آملی وشیخ الرئیس گذشت وخود محشی هم تصریح بآن نموده که مراد از دم خالص آنست که درو
شائبه صفرا هم باشد واز بلغم عفن آنکه بسبب حرارة وعفونت مستحیل بمزاج صفرا و حرارت و لطافت
شده باشد آن نیست که بلغم بر اصل کیفیت خود باشد و خلطی دیگر باوی اصلا مخالط نشده باشد
وهم از شیخ نقل نموده که یقل فی النساء اللاتی یطمثن ویقل فی الشیوخ واما اسباب کل واحد من الجنسین
المذکورین من ذات الجنب فهی الاخلاط الاربعة الی قوله ثم الدم الخالص ومع هذا قد یکون بلغمیة
الخ چه این جمله دلالت دارد صراحة وضمنا بر حدوث ذات الجنب از ماده بلغم وخون پس نفی حدوث ذات الجنب
از بلغم غلط محض باشد کما لا یخفی علی المتفطن چرا که مزاج بلغم بارد رطب و برودت و رطوبت موجب
غلظت اند و نفوذ و سرایت مواد غلیظه در حجب و صفاقات نمی تواند شد این دلیل هم ناتمام
ست چه بسبب اذابت حرارة غریبه یا مخالطت مقداری از صفرا لطیف صالح معتد به اعنی مقدار
ما ینفذ فی الجسم الغشائی والحجاب الحاجز مسلم نداریم که نفوذ و سرایت ممنوع باشد کما صرح به الفاضل
السمرقندی وغیره من المحققین وتحقیق این در رد جواب اول سابقا بتصریح مذکور شد فتذکر و آنچه
صاحب متن اسباب و علامات نوشته که والسبب الفاعل للورم اما دم صرف بران ملا نفیس
در شرح بدین طور اعتراض کرده فیه بحث لان الغشاء والحجاب لصلابتهما لا ینفذ فیهما الا مادة
رقیقة لطیفة صرح بذلک جالینوس فی الاعضاء الآلمة فلا یحدث الورم فیهما من الدم الصرف

بل من الدم الصفراوی وانما یکون الورم من الدم الصرف فی ذات الجنب الغیر الخالص الذی
یکون فی العضلات التی بین الاضلاع لان العضلة مختلفة الاجزاء فی اللین والصلابة یمکن
ان ینفذ فیها الدم الصرف والسوداوی والبلغمی ایضا ودر جواب این اعتراض ملا نفیس
بعد نقل اصطلاح اطبا از آملی فاضل سهرندی گفته فعلی هذا یکون المراد من الدم الصرف
ما یخالطه الیسیر من الصفراء اعنی مقدار ما ینفذ فی الجسم الغشائی وانجاب المجیب والشارح
لم یتنبه لهذا العرف واعترض الخ وحاصلش آنکه این اعتراض ملا نفیس مبنی ست بر عدم
تنبه بعرف اطبا پس بدیهی نباشد در صحت قول ماتن اسباب وعلامات وسقوط اعتراض
ملا نفیس کما لا یخفی پس مراد سائل از ذات الجنب اگر خالص باشد بالکل صحیح ودرست
از عبارت منقوله سابقه واضح ولائح ست که اگر مراد سائل از ذات الجنب ذات الجنب
خالص هم باشد پس صحیح ودرست ست وبدیهی وشکی در صحت آن نیست وکلام
در صحت آن بسبب عدم فهم وعدم مهارت در فن طب ست ووجوهی که بسبب آن کلام
سائل را مخدوش دانسته همه مخدوش وساقط ست وچون تصریح آن در رد جواب سابق
بما لا مزید علیه کرده شد بجهت اختصار در اینجا فرو گذاشته شد مگر ذات الجنب غیر خالص
از خون بلغمی می تواند شد اینهم خالی از قصور نیست ومخدوش ست بلکه اینجا قیود دیگر
باید افزود تا مفید مدعا شود قال الفاضل السهرندی ان اختلاط الاخلاط بالدم ههنا
لابد ان یکون مشروطا بما لم یمنع مانع من النفوذ بسبب غلظه وان لا یزید اغلظه فی قوامه
وذلک بان یکون المخالط ارق من الدم فی جوهره او بسبب اذابة الحرارة الغریبة فتدبر
دوم آنکه از سوال مذکور معلوم می شود که بسبب ورم رحم وذات الجنب احتباس طمث
ست یا علت احتباس طمث ورم رحم ست بنا بر آن در صورت اول یعنی در صورتیکه
احتباس طمث سبب حدوث ذات الجنب وورم رحم باشد علاجش فصد باسلیق وفصد
صافن ست چرا که فقط باسلیق مضر می شود اقول فیه نظر چه همچنان که فصد باسلیق تنها

نباید فصد باسلیق قبل صافن هم درین صورت نباید لما نقل عن الشیخ والفصد من الباسلیق
وان نفع ذلک ففیه انه یحبس الطمث ویجذب الدم الی فوق واین علت در هر دو صورت
موجود ست چه حاصل کلام شیخ آنست که اگرچه فصد باسلیق بنابر تقلیل ماده فی الجمله
نافع باشد مگر بسبب آنکه احتباس طمث اصل مرض ست اعتنا باین نفع فی الجمله نباید ساخت
چه اصل مرض باین زائل و دفع نخواهد شد و از حبس طمث ورم زائد خواهد شد و مقصود حاصل
نخواهد شد قال الحکیم علی و اذا کان ورم الرحم لاجل احتباس الطمث وکان دم الطمث قد
حصل فی الرحم وبقی ممنوعا من الخروج فلا شک ان الفصد اجالبس لفصد الباسلیق اضر
بلکه درین صورت موافق قواعد کلیه محققه بعلاج احتباس طمث که سبب موجب حدوث ورم رحم
و دیگر امراض گردیده است خواهند پرداخت علی ما قال الشیخ ونقل المجیب والفصد من الصافن
اشد مشارکة واجذب للدم منها واولی بان یدر الطمث وانفع وقت ما کان السبب فیه احتباس
الطمث پس برین تقدیر اکتفا باید کرد و فصد باسلیق قبل ازین نباید گرفت والا مخالفة قواعد طبیه
خواهد گردید قال علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی فی الکلیات واتفقت الائمة علیه
اذا اجتمعت امراض فابدء فی المعالجة بما یخصه احدی ثلث خواص احدها ان یکون برء الآخر
موقوفا علی برءه کالورم والقرحة فابدء بالورم وثانیها ان یکون احدهما سببا للآخر کالسدة
والحمی العفنیة وثالثها ان یکون احدهما اهم من الآخر کالحاد والمزمن فابدء بالحاد واذا اجتمع فابدا بازالة السبب
مرض وعرض فابدء بالمرض لانه بمنزلة السبب للعرض فاذا زال السبب زال المسبب چون نصوص
مجیب احتباس طمث را سبب گردانیده پس موافق این قاعده کلیه بعلاج مختص احتباس طمث
که فصد صافن ست خواهند پرداخت نه فقط برعایت سبب فصد باسلیق که مضر اصل مرض
ست وانچه از شیخ بعد این نقل کرده والاصوب فی الابتداء ان یفصد الباسلیق لیمنع
انصباب المادة ثم یتبع بفصد الصافن لیجذب المادة من الموضع فیتلافی بالضرر فصد الباسلیق
من المضرة المشار الیها این اصوب بودنش وقتی ست که احتباس طمث سبب نباشد

والا تعارض در کلام شیخ لازم آید و مخالفت با قواعد کلیه متحقق گردد کما لا یخفی علی الفطن
پس قول مجیب که علاجش فصد باسلیق و فصد صافن ست هم مخالف شیخ و هم مخالف
قواعد کلیه طبیه است پس درست و صحیح نباشد کما لا یخفی لعبده مخفی و منشأ ما و انجراز
قصور و فتور ست در کلام مجیب چه اولا دو شق ذکر کرده یکی آنکه سبب ورم رحم ذات الجنب
احتباس طمث باشد دوم آنکه علت احتباس طمث ورم رحم باشد بعد از ان گفته در صورت
اول علاجش فصد باسلیق و فصد صافن ست و از صورت دوم که بیانش هم در اینجا
لابد بود تعرض نساخته علاوه حصر در این دو صورت ممنوع ست قابل سوم آنکه اینجا
سائل از فصد باسلیق در ذات الجنب سوال می کند از ان مفهوم نمی شود که در ابتدای مرض است
یا بعد مرور ایام در جواب اول مذکور شد که ظاهر مراد سائل ابتدا است فقط کرده چونکه در
ابتدا از جانب مخالف و بعد مرور ایام از جانب موافق فصد باسلیق کرده می شود و قوله
باید دانست که سوال سائل از ذات الجنب بلغمی بوده و مجیب از حدوث ذات الجنب خالص
از بلغم صرف انکار کرده بعد از ان گفته مگر ذات الجنب غیر خالص از خون بلغمی می تواند شد
و ظاهر ست که ذات الجنب که از خون بلغمی حادث خواهد شد در اقسام ذات الجنب دموی داخل
خواهد بود نه در اقسام ذات الجنب بلغمی پس ظاهر این عبارتش مشعر ست بر آنکه ذات الجنب خالص
بلغمی نمی تواند شد الا آنکه گویا آنچه سائل از فصد باسلیق در ذات الجنب سوال می کند یعنی از ذات الجنب خالص
بلغمی از ان مفهوم نمی شود که در ابتدای مرض ست یا بعد مرور ایام و ظاهر ست که ابتدای مرض تا مرور ایام سپری
نخواهد بود مگر بعد حدوث مرض و همچنین حکم آنکه در ابتدا از جانب مخالف و بعد مرور ایام از جانب موافق
فصد باسلیق کرده میشود متحقق نخواهد شد مگر بعد حدوث ذات الجنب بلغمی پس کلامش متناقض باشد
کما لا یخفی و نیز این علاج یعنی فصد جانب مخالف در ابتدا و جانب موافق بعد مرور ایام با علاج ذات الجنب بلغمی
که سائل از ان سوال کرده پس آنچه شارح اسباب تصحیح در علاج ذات الجنب دموی نوشته سند این معنی نتواند شد اگر
علاج ذات الجنب که از دم بلغمی حادث شده پس قول سائل نیست با سوال سائل ربطی ندارد و اگر فرض کرده شود که مراد سائل

ورم

بلغمی همین ست که حادث شده باشد از خون بلغمی پس سبب آن یا احتباس طمث ست
یا نه اگر اول ست چنانچه بظاهر مختار مجیب معلوم می شود که بعد بیان اینکه معلوم نمیشود
که سبب ورم رحم و ذات الجنب احتباس طمث ست یا علت احتباس طمث ورم رحم
ست بر بیان علاج شق اول اکتفا نموده و تعرض قسم دیگر نمنموده پس در علاجش انچه
نوشته که چونکه در ابتدا فصد از جانب مخالف و بعد مرور ایام از جانب موافق فصد باسلیق
کرده میشود راست نباید لما مر و نیز صحیح نباشد انچه در سندش می آرد چنانچه شیخ الرئیس در
اصل علاج ذات الجنب نوشته چه این علاج علاج ذات الجنبی ست که سبب آن احتباس
طمث نباشد پس قول شیخ اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف اعجله من الصافن المحاذی
فی الطول و بعده من الباسلیق المحاذی فی العرض و بعده الاکحل المحاذی فی العرض فان لم
یظهر فلا یجب ان تترک فصد القیفال و ان کان نفعه اقل و ابطأ ثم بعد ایام فمن الجانب
الموافق فی العرض سندش نباشد و همچنین انچه از صاحب متن اسباب و علامات می آرد
حیث قال و هم صاحب متن اسباب و علامات در مقامات متعدده بدین وجه بیان کرده
بیان صاحب متن اسباب و علامات در مقامات متعدده محتاج به تصحیح نقل ست و علاجه فصد الباسلیق
من الجانب المخالف ثم اعادته من الجانب الوجع بعد الیوم الثالث اما دم صفراوی و علاجه
الفصد الصافن من الجانب الوجع لانه عاجل النفع و لا یخشی فیه من انجذاب الدم الکثیر الی
موضع الورم یا یخشی فی الدموی و اما دم سوداوی محترقة و علاجه ذلک العلاج و اما دم
بلغمی علاجه علاج سائر الانواع من الفصد و غیره و اگر ثانی ست یعنی احتباس طمث سبب
نباشد پس قول شیخ و صاحب اسباب و علامات هر چه نوشته گو فی نفسه صحیح ست لیکن
انچه بعد ازین می نویسد نظر برین در صورت مسئوله که ذات الجنب مع احتباس طمث ورم
رحم باشد باید که طبیب به تعمق و تامل غور کند که اگر اهتمام بطرف ذات الجنب ضروری باشد
علاجش در ابتدا اولی آنست که فصد صافن از جانب محاذی فی الطول نماید پس از آن

فصد باسلیق از جانب مخالف گرفتہ آید خالی از خلل نیست چہ درین صورت علاجش
در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف فی العرض اولی خواہد شد چنانچہ شارح و ماتن اسباب
و علامات در مقام خود بدان تصریح نمودہ حیث قال و علاجہ فصد الباسلیق من الجانب
المخالف فی الابتداء حیث کانت المادۃ مضطربۃ و لم تستقر بعد فی موضع آلخ ثم اعادتہ من
الجانب الوجع بعد الیوم الثالث و استقرار المادۃ و ہکذا قال الخجندی فی ترویح الارواح اما
علاج المفصل ففصد الباسلیق من الجانب المخالف ثم اعادتہ من الجانب الوجع بعد الثالث
و ہکذا قال مؤلف خلاصۃ الحکمۃ فی علاج ذات الجنب حیث قال علاج این فصد باسلیق
جانب مخالف وجع و قال الشیخ فصل فی المعالجات لاورام نواحی الصدر و الریۃ من الامور
المشترکۃ الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف نہ فصد صافن چنانچہ مجیب تجویز نمودہ
و با قطع نظر از مخالفت و مباینت کلیہ این تجویز با اقوال مذکورہ فصد صافن در ابتدا برای ورم
رحم مضر خواہد شد زیراکہ مواد درین ہنگام متحرک و متوجہ بطرف موضع ورم یعنی رحم میشود
و فصد صافن ہم اعوان بر حرکت مواد بطرف رحم خواہد شد چراکہ فصد صافن نزد حیض نیست
و آن بسبب تحریک مواد بطرف ورم درینجا مضر است و اما آنچہ شیخ الرئیس در فصل معالجات
اورام نواحی صدر و ریہ از امور مشترکہ بعد قول خود من الامور المشترکۃ الفصد اما فی الابتداء
فمن الجانب المخالف گفتہ و اعجل من الصافن المحاذی فی الطول پس جوابش این است کہ او
فقط در معالجات اورام نواحی صدر و ریہ کہ با ورم رحم باشد احتیاطاً تجویز فصد صافن کردہ است
نہ آنکہ برای اورام نواحی صدر و ریہ کہ مصاحب ورم رحم بودہ باشد عجلت در فصد صافن
محاذی فی الطول تجویز نمودہ باشد زیراکہ مضرۃ فصد صافن برای ورم رحم در صورت
مسئولہ مستغنی اظہر من الشمس و ابین من الامس ہست پس لامحالہ در صورت مسئولہ اگر
اہتمام بطرف ذات الجنب ضروری خواہد بود در ابتدا یعنی ہنگام عدم استقرار مادہ فصد باسلیق
از جانب مخالف فی العرض کہ برای ورم رحم و ذات الجنب ہر دو نافع است اولی الیق و انفع

خواهد بود و اگر اهتمام و ضرورت بطرف احتباس طمث و ورم رحم داعی باشد پس در ابتدا
فصد باسلیق از جانب مخالف محاذی فی العرض و بعده فصد صافن کنند و بعد استفراغ مواد
ذات الجنب فصد باسلیق از جانب موافق سازد اقول در محل خود متحقق و ثابت ست که ورم رحم
گاهی از احتباس طمث لاحق می شود و گاهی از ضربه و سقطه و غیر آن عارض میگردد و همچنین
احتباس طمث گاهی بسبب ورم رحم و گاهی باسباب دیگر حادث می شود پس درین صورت
مطلقا بدون تفرقه و تعیین این معنی که آیا ورم رحم عرض و احتباس طمث مرض محدث است
یا ورم رحم مرض محدث احتباس طمث ست و احتباس طمث عرض کلیة حکم بتجویز فصد باسلیق
در ابتدا و بعده فصد صافن و غیر آن اولی نخواهد بود چه هرگاه احتباس طمث بسبب ورم رحم
و دیگر امراض شود یا احتباس طمث اهم باشد درین صورت فصد باسلیق نخواهند کرد
زیرا که فصد باسلیق اگرچه برای ورم رحم نفع می کند مگر برای احتباس طمث خصوصا درصورتیکه
کسی استعداد احتباس طمث داشته باشد ضرر می کند بلکه درینصورت فقط فصد صافن که
زیاده تر نافع ست خواهند ساخت و هرگاه ورم رحم مرض باشد و احتباس طمث عرض پس
درین صورت اولا فصد باسلیق خواهند کرد و بعد از ان اگر ماده منصبه فی نفس الرحم
باقی ماند فصد صافن کرده خواهد شد و همچنین برای رفع مضرت اگر بسبب باسلیق برای
احتباس طمث حاصل شده باشد خواهند کرد اما آنچه می نویسد که درصورت اهم بودن ورم
رحم در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف محاذی فی العرض خواهند کرد یعنی اگر ورم
رحم بجانب الیمین باشد فصد دست چپ و بالعکس خواهند زد درصورت اهم بودن
ورم رحم درست نیست کما لا یخفی علی متتبع کلام القوم لهذا مخفی نماند که کلام مجیب درین
مقام بوجه آخر هم قاصر ست چه حکم صورتیکه ذات الجنب و ورم رحم در اهم بودن یا غیر اهم
بودن مساوی باشند ترک ساخته و همچنین دیگر صورتها که در اجتماع این امراض پیدا
می شود و در احکام بعضی از ان فرق ست و جواب بدون این تمام نمی شود مشترک شده

و نیز پوشیده مباد که دیگر خدشات که بر جواب مجیب وارد می شوند و همچنین انچه قصور
و فتور او را در فهم مطالب کتب طبیه و قواعدش بسبب عدم مهارت در فن واقع شده
و همچنین انچه مخالف تحقیق ائمه فن از قلمش چکیده چون با دنی تامل بعد معاینه رد جواب
اول همین مستفتا مع اسنادش واضح و لائح میگردد بنا بر اختصار در این مقام فروگذاشته
شد و هذا آخر ما اردنا ایراده فی هذا المقام بتوفیق الله الملک العلام فالحمد لله والصلوة
والسلام علی خیر الانام و آله البررة الکرام فقط

صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	و ظاهر	ظاهر
〃	۷	با مقصود	یا مقصود
۴	۱	حرارت شده با شد	حرارت شده باشد
۵	۱۰	ایراد	ایراد
〃	۱۶	ازین هم	ازین هم
۶	۱۴	یالغیر	یا بغیر
〃	۱۴	ولاکنا	و لکنا
〃	۲۱	دور جای دیگر مذکور است	دور جای دیگر مذکور است
۷	۱۱	یطلش	تطلش
〃	۱۳	تفی	نفی
〃	۱۶	چه سبب	چه بسبب
〃	〃	اذایت	اذابت
〃	۱۹	صافت	صاحب
۸	۲	الین	اللین
۸	۱۰	صحیح	صحیح
〃	۱۸	که بسبب	که بسبب
۱۱	۷	نیاید	نه آید
〃	۸	اجمله	و اجمله
〃	۱۵	الصافن	ایضا لکن
۱۲	۵	اما	و اما
〃	۶	علاج المفصل	المفصل
〃	۱۰	یا قطع	با قطع
〃	۱۲	نادره	[illegible]
〃	۱۵	المجاذبی	المحاذی
〃	۲۰	استقلر	استقرار
〃	〃	ماسلیق	باسلیق
〃	۲۱	القفح	القفع

تمت

بیمن عون محسن معین مطلق و فیض توفیق خداے برحق

تنقیح الشفاء
مسلسلات النجب

که جناب
حکیم وزیر مرزا صاحب
دستخط فرموده اند

در مطبع علوی محمد علی بخش خان لکهنو طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده المفضل المنعام ونصلي ونسلم على خير الانام وآله البررة الكرام اما بعد پس مستتر مباد
که بعد آنکه هر دو جواب سابق الذکر از مسئله مذکوره بنظر حقیر گذشت واز بیان صحت
وسقم آن فراغت یافتم جوابی دیگر که بعضی از سرآمد اطبا بزبان تحریر فرموده بودند هم بنظر فقیر رسید
خواستم که سطری چند در تنقیح آن نگارم وما توفیقی الا بالله وهو حسبی ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر
قال المجیب مخفی نماند که اگر ذات الجنب مطلق ای من ای خلط کان علی ما قال الآملی في السدید
وقد نقلنا عبارتها في جواب الاول والثاني بی ورم رحم واحتباس طمث بود زیرا که ذات الجنب عروض
ورم رحم واحتباس طمث لازم نیست بلکه از احتباس طمث ورم رحم ودیگر امراض ماده حادث می شوند
کما قال الشیخ واما احتباس الطمث وقلته فانه یهیج فیها امراض الامتلاء کلها وبعضها اللاورام [illegible] والسرسام
وسائر الاعضاء والحمیات وغیرها واز ورم رحم احتباس طمث نیز حادث می تواند شد در ابتدا فقط صاف
انجانب موافق درو مستحسن نیست بل ناصح الشیخ حیث قال واعلم ان استفراغ المادة وقلعها من موضعها
یکون على وجهین احدهما بالجذب الی الخلاف البعید والآخر بالجذب الی الخلاف القریب انتهی وقال اکثر التفسیر
في الکلیات [illegible] ان [illegible] اولی [illegible] واز این لازم نمی شود که فصد باسلیق از جانب مخالف فی العرض
بالکل ممنوع شود زیرا که خود شیخ الرئیس در علاج مشترک ذات الجنب وغیره نوشته من الامور المشترکة

الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف وما عجله من الصافن المحاذی او من الباسلیق
المحاذی فی العرض وبعده الاکحل المحاذی فی العرض فان لم یظهر فلا یجب ان یترک القیفال
وان کان نفعه اقل ثم بعد ایام من الجانب الموافق فی العرض هکذا فی الخجندی و شارح اسباب نیز تحریر نموده
و بعد از ان فصد باسلیق و یا اکحل و یا قیفال و یا ابطی یعنی اگر رگ باسلیق محسوس نشود فصد رگ اکحل
و اگر اکحل محسوس نگردد فصد قیفال و همچنین اگر قیفال بنظر نه آید فصد ابطی از جانب مخالف در اخلاط
ثلثه یعنی خون و بلغم و سودا مستحسن خواهد شد و در صورتیکه ذات الجنب با ورم رحم و احتباس طمث
لاحق شود چنانچه در استفتا مرقوم ست یعنی اگر بسبب احتباس طمث و ورم رحم و ذات الجنب حادث
شده باشد کما صرح الشیخ فی احکام الطمث و قد ذکرناه سابقا و ایضا صرح به الحکیم علی فی احتباس
الطمث و لیعرض منه امراض الراس بمشارکة الرحم و امراض العصب من الصرع و الفالج و امراض الصدر
فان الرحم کثیر المشارکة للحجاب فاذن قد تحصیل کثیر من المواد الیه و الی سائر آلات النفس فیحدث امراض
کثیره لیس زیاده تر در این هنگام هم ابتدا از فصد صافن از جانب موافق اولی و انسب خواهد شد زیرا که
در فصد صافن با الدماده هم بجانب خلاف لعید خوب معهذا برای احتباس طمث و ورم رحم هم که سبب
ذات الجنب گردیده است نفع بیش دارد و در ذات الجنب صفراوی مراد از صفراوی در اینجا صفراوی
خالص نیست که فصد در ان منع ست فان المرار اذا اغلب فی البدن فانه یمنع الفصد مطلقا لا من الجهة
الموافقة و لا من الجهة المخالفة نص علیه جالینوس کما فی السمرقندی و قال ایضا نقول انه ای منع الفصد مخصوص
بالصفراء الخالص فاحفظه بلکه مراد از ان آنست که در استفتا های سابق نوشته شده اند که بدون احتباس
طمث و ورم رحم بود و فصد باسلیق و غیر آن از جانب موافق می باید چنانچه شارح اسباب علامات گفته است
و آنانکه ذات الجنب را با احتباس طمث و ورم رحم بلغمی میگویند خالی از تامل نیست کما لا یخفی
علی المتامل و وجه مستامل مخفی و محتجب نیست فتامل چون اکثر آنچه تعلق باین مقام دارد در جواب
استفتاء اول و ثانی مرقوم گردیده حاجت اعاده آن نیست اگر در مقامی شک عارض گردد به سبب نقصان
آن دیگر کتب طبیه رجوع باید کرد و اذ قد بلغنا الی هذا المقام فلنختم الکلام حامدا لله مصلیا علی النبی و آله الکرام

سبب تالیف وجیزہ عزیزہ

اما بعد رای جہان آرای اولی الالباب طوبی لہم وحسن مآب پہ مخفی و مستتر نہ رہی کہ فی زماننا تاریکی غبار ور تیرگی اور ظلمت جہل و تکبر سقدر شائع و ذائع او محیط عالم و عالمیان ہے کہ نادان اپنے مقام پر کوس لمن الملک بجاتے ہین اور دعوی انا ولا غیری زبان پر لاتی ہین اور ہر نابلد بسوق عوام کالانعام ہین ادعای حکیم لقمانی اور جالینوس زمانی رکھتا ہی اور ہر جاہل نہ اہل لاف و گزاف مسیحائی و افلاطونی بکتا ہی اور ارباب فضل و کمال خامل الذکر و منسی الاسم و مستہام و مصطلم ہین اور کرام اخیار بالکل مفقود و منعدم ہین ؎ فوا عجبا کم یدعی الفضل ناقص ٭ و وا اسفا کم یظہر النقص فاضل ؎ الی اللہ اشکو ما دہانی فانّنی ٭ بلیت بدہر فیہ للجہل رونق ٭ تفصیل اس اجمال او تبیین اس مقال حسرت مآل کی یہ ہی کہ بعض اطبای موجودہ عصر و سرچرآوردہ دہر با وجود اپنی جلالت قدر و رفعت شان کی مجالس و محافل اس مین بلا وسواس کلمات شنیعہ حاسدانہ اپنی زبان بلاغت نشان سی فرماتی ہین جسکی وجہ سی جو اہل بصارت او صاحبان خبرت ہین وہ فاعتبروا یا اولی الابصار وانظروا یا اولی الانظار کہتی ہین اور جو خود پسند ہین وہ از راہ خوش آمد کے ہان مین ہان ملاتی ہین یعنے اپنی اظہار حذاقت و ابراز لیاقت کی واسطے فرماتی ہین کہ اشرف الامرا بہادر رئیس [illegible] اس کو علاج مخالف کرکی قتل کیا اور بعض معززین مفتخرین ارشاد کرتی ہین کہ حبیب اللہ صاحب مفتی کا کو فاقہ دیکر ہلاک کیا او علاج مین حکیم میر مہدی صاحب مغفور کی خطا کی اور اونکو آغوش لحد مین سلایا شاید وہ سمجھتی ہین کہ ہمارے اس افترا و بہتان سی ہمارا دعوای تطبیب و تہذیب لوگون کی نزدیک ثابت و راسخ ہوگا اور رسوخ و وثوق ہماری کلام کا اور سبکی اقوال کا فاسخ ہوگا اور یہ نہین سمجھتا ہی ؎ لن یصلح العطار ما افسدہ الدہر ٭ اور انہین طائفہ حذاق مین سے بعض اپنی حذاقت و محقق ہونیکا دم بہرتی ہین اور اپنی رسالہ مین لکہتی ہین (بڑی ہی افسوس کی بات ہی یونانی اطبا اپنی کو کامل حکیم سمجھتی ہین اور جن باتون کو ایجاد ہوئی صدہا بلکہ ہزارہا سال ہوئے انہین کو اپنا دین و ایمان جانتے ہین متقدمین چار حکیمون کی نام یاد کر لیتے ہین یعنی بقراط سقراط ارسطو جالینوس غرض جب حکمت مین بحث کرتی ہین تب انہین چار حکیمون کا حوالہ دیتی ہین اور انہین کو اپنا پیر و مرشد جانتے ہین حالانکہ انکی کتابون سی بہی یہ لوگ بخوبی واقف نہین ہین) انتہی مختصرا و ہکذا او مطاعن و تعریضات حاسدانہ لسانا و تحریرا انکی ایسی ہی کچہ ہین کہ دل سا سین [illegible] تمکین کا تحمل انکی سننی کا نہین ہوتا ہی اور انکی تقاریر طنز آمیز جگر خراش سی تحملین کو تمکین کے منظر مین تمام عالم مانند شب دیجور تیرہ و تار ہوا جاتا ہی ؎ جراحات السنان لہا التیام ٭ ولا یلتام ما جرح اللسان ٭ حال آنکہ ایسے کامل العقل لوگونکی اقوال او ایسی حاسدین طاعنین کے احوال حسرت مآل [illegible]

اور اونکی کیفیت استعمال اور مباشرت اعمال و منافع و مضار فاقہ و حمیہ و تغذیہ اور ہر ایک کے مواقع اور محال سے بیخبر
اگاہی رکہتے ہون اور مضمون آیت مشحون و حدیث شریف (اثنان علیلان صحیح محتم و علیل مخلط)
کبہی اونکی گوش ہوش تک نہ پہونچا ہو اہل خرد کی نزدیک پایہ اعتبار سے ساقط اور اوج صدق و وقار سے
ہابط ہے اور قابل اعتماد و اصغا عقلا نہین ہے اور بمفاد کلام معجز نظام سہ ۵۵ وذی سفہ یواجہنی بجہل
واکرہ ان اکون لہ مجیبا * یزید سفاہۃ وازید حلما * کعود زادہ فی حرقہ طیبا * تا عرصہ دراز ایسی لغو
اور مہفوات کی طرف کبہی التفات نہین کیا بلکہ ہمیشہ اعراض کیا اور بہ اذکار چشم پوشی اور اغماض
رکہا لکن جبکہ اوس سے یہان تک نوبت پہونچی کہ دین و ایمان اور پیری اور مرشدی پر آ رہی اور اپنی
غلطی و اعتساف کی کتمان اور اپنی حذاقت و اجتہاد کی اعلان پر اسقدر اصرار کیا کہ نوبت افترا و بہتان
کی آگئی لہذا باتباع کلام معجز نظام و اقتدای حدیث خیر الانام صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلی آلہ الی یوم
القیام (اذا ظہرت البدع فی امتی فلیظہر العالم علمہ والا فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ
والناس اجمعین) مہر سکوت کو جارحہ لسان سے وا کیا اور بفحوای (وما علینا الا البلاغ) ابلاغ
بایجب تبلیغہ پر عزم بالجزم کیا اور اس وجیزہ عزیزہ کو لکہا تا صدق و کذب ان صاحبان عالیشان
کا اور حال اون پیرون اور مرشدون کا ابنای روزگار پر کالشمس علی ابۃ النہار ہویدا و آشکار
ہو جائے اور انکا یہ قول کہ فلان فلان کو فاقے دیدیکر مارا اور فلان فلان کو علاج مین غلطی اور بد
تدبیری کی اور وہ ہوکا کہا یا اوسوقت قابل لحاظ ہوگا کہ جب یہ صاحبان عالی شان ان سبکے
نسخے جو یہان سے لکہے گئے ہون لیکر اور اونکی اغلاط و معائب از روی قواعد و قوانین حکمای سابقہ
و لاحقہ کی بنظر دقیق و فکر عمیق ملاحظہ فرما کر اون سبکو بحوالہ کتب متقدمین و متاخرین ثابت فرمائین و وجہ
ثبوت اونکی بیان کرین اسواسطے کہ ہمارا طریقہ نہین ہے کہ مثل ان حضرات کے اوپر اپنی گہر سے بنا کر دیتی ہون
تا ہمین عیوب قبایح تجویز و تشخیص کی اہل بصیرت پر منکشف اور منجلی ہو جائین اور حالات فضل و کمال
کی جملہ صغار و کبار پر نہ کہل جائین ورنہ ایسی خرافات اور مزخرفات واسطے اپنی نمائش و اظہار حذاقت و
اعتبار و افزایش کی ہر شخص کہہ سکتا ہے اور انشاء اللہ المستعان اس وجیزہ کی ملاحظہ اور مطالعہ سے
سب پر کالنور علی شواہق الطور بمصداق آیہ وافی ہدایہ ذلک مبلغہم من العلم و بمفاد آیہ کریمہ
ولتعرفنہم فی لحن القول علم و ادراک ان صاحبان عالیشان کا بخوبی ظاہر و باہر ہو جائیگا اور دیکہنے والے
لامحالہ خود دیکہہ لینگے کہ کون تمام عمر ہمیشہ سے بسبب اپنی بیجا اجتہاد کے خاطی اور شاہ راہ صواب سے
دور رہا اور کون بہ سلوک طریق احتیاط و حق و صواب مثاب و مشکور ہے واللہ یہدی
الی سواء السبیل ہو المولی ونعم الوکیل